بسم الله الرحمن الرحیم

سر سخن چه نویسم ورای نام خدا	مراکه رای سخن شد برای نام خدا
دهان اگر بشویم بعود و مشک و گلاب	هنوز نیست سزا بانم سرای نام خدا

حمدیکه نقاش صنع ربانی دربارگاه فیض و فضل سبحانی بر در و دیوار قصر وجود انسانی نقوش د
سعی این حمد کشد باید و شکری که فراش لطف الهی شموع جموع نعم نعم نامتناهی بشعل سواطع آ
سحرگاهی در مساکن بواطن طالبان ارنا الاشیاء کما هی هنوز حضور آن شکر برافروزد
نثار جناب آن مالک الملک شاید و بسیار تحایا نثار و ازهار تسلیمات بر روح
پر فتوح معطر و معنبر فخر جمیع عالم جمیل الشیم شفیع الامم افضل المرسلین خاتم النبیین مخاطب طه
یسین صح اول گرد اسب پیمبری سلطان رسل که حق از و خورسند است + مانند ندارد
بخدا سوگند است + بی سایه آفریدش حق که نیست + تا خلق بد نگویند که او مانند است
و بر آل طاهرین و بر اصحاب طیبین او که هادیان دین و شوارع یقین اند سپهر دم
از ما صد درود و صد سلام + بر محمد آل و اصحابش تمام + بعد بسط بساط حمد خالق کائنات
و نعت فضل موجودات بر طبائع صافی صفات و والا نشان عالی درجات این بیچاره محض
لایق نفرین گمکرده راه خرد و یقین ناچیز فقی و حلی سید محمد صادق علی رضوی لکهنوی
چاه و دراز زبان خاشی هیچ گوئی او چنین می سراید که کوکب یقینی یعنی صادقیه شرح قصیده برده
تلمیح ذره ذره از مهر ها بجز از جستجو بیاورده و باین نام موسوم مسمی کرده الحق قصیده ایست که مقابل طلوع فروغ

نمود نثره و شعری را برده و لمعانهای بر صفای او چهره ماه را مخسوف کرده بیتش از اول تا آخر مقبول‌
ترین مدایح سید البشر توان دانست نفسی بر مصرعش مشتمل جمیع برکات عارف از عهده حصر
گفتن بیرون است لا سیما اشعارش رونق بازار عقدهای دیو شکسته و جواهر
شده اند الفاظ بی‌انواعش تخته بر دکان جوهریان بلاغت شعار بسته مطلع آتش مطلع دل
حقیقت و مقطعش مطلع اسرار طریقت اکثری از عاملان آن بدین مدد از نعتش بدرجه ولایت
رسیده‌اند و بیشتری از سرطلبان آن به فیض مرآة نعتش سرخوش صهبای معرفت گردیده‌اند تو بدانکه
این قصیده فریده از بحر بسیط است که هر مصرعه‌اش بوزن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن
میشود بالتزام خبن در رکن چهارم و وقوع اشباعات در حرف ردی سوای چند جا
که اشباع نیست مانند ربی وظلمی وغیر ذلک و گذاشتن رکن سوم را سالم و آوردن
رکنین اولین با ابطو مختلف که چهار صورت دارد یا هر دو مخبون باشند چنانچه در امن تذکر
جیران بذی سلم و آمست یا هر دو سالم چون ام هبت الریح من تلقاء کاظمة یا اول مخبون
دوم سالم مثل وراودت الجبال الشم من ذهب یا بالعکس چون من نفسه فار اعها
ایما شمم و خبن عبارت است از اسقاط حرف ساکن از سبب خفیفه که در اول رکن باشد
چنانچه فاعلن اگر مخبون سازند فعلن میشود و چون در مستفعلن خبن راه یابد متفعلن می
ماند و منقول بمفاعلن میگردد و اشباع کشش ضمه یا فتحه یا کسره است بر وجهی که واو
یا الف یا یا متلفظ گردد و آن متلفظ را در تقطیع اعتبار می‌نمایند چنانچه سلم و انهم وغیرها را
بوزن فعلن میگیرند و وقوع اشباع در وسط مصرعه‌ها چند جاست چون اشباع های منه
در مصرعه ما بین منسجم منه و مضطرم

اسناد قصیده برده

و در باب رسیدن این قصیده متبرکه بدرجه قبول از ناظم عارف شیخ فاضل کامل مرحوم
بحر العلوم شرف الملة والدین محمد بن سعید بن حماد البوصیری رحمة الله علیه چنین منقول است
که وقتی مدیح مرا بیماری روی نمود چنانکه در آن بیماری مرا افلاجی لاحق گشت و بعض از
اعضای من باطل گردانید و مرا از آن شکستگی و پریشانی حاصل آمد لیس التجا نمودم بحق تعالی

نمودم حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع ساختم در دوا بیرون آمدند وه از من این قصیده که سابق
را که در آن مدح کرده‌ام حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بساختم در حالتی که التماس کننده بودم از جاه
و رفعت آنحضرت او صلی الله علیه وسلم و متوسل بودم بعنایت و رحمة الله تعالی بعد از آن که تمام
کرده بودم بخواندم آنرا در شب جمعه که منزل خالی بود و تضرع و زاری نمودم با الله تعالی عز و جل
و توجه و دعا را خالص گردانیدم پس خدای تعالی مرا عافیت بخشید و آن بیماری و فلاج را از من
زائل گردانید ببرکت وجود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم پس ازین جهت مرا شادمانی زیاده گشت
و بسبب حاجتی که مرا بود به بازار رفتم پس فقیری صالحی مرا بیافت و بر من سلام کرد و مرا تهنیت
بعافیت و صحت گفت و گفت ای بزرگ من میخواهم که این قصیده مبارک جدیده را بشنوم و
اول قصیده را بخواند و حال آنکه هیچ کس این قصیده را از من نشنیده بود پس من ازین حکایت
عجب ماندم و گفتم ای برادر من تو این قصیده را از که شنیدی پس آن فقیر گفت دوش شنیدم
پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواندند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم می جنبید از غایت
ذوق چنانکه درخت در زمانی که باد بر او می‌وزد می جنبد پس آن فقیر را بمنزل خود آوردم و او را مهمان
کردم و بعد از آن که قصیده را بر من بخواند از برای او نوشتم و خیر و برکت این قصیده در میان
مردم فاش گشت چنانچه وزیر ملک ظاهر که او را بهاء الدین می گفتند و از اعیان مردم التزام نموده
بود که استماع این قصیده بزرگوار ننماید الا در زمانیکه ایستاده باشد و سر برهنه و [illegible]
سعد الدین فارقی که نایب بهاء الدین مذکور بود او را مرضی سخت بعینی مشرف بود و بر کوری اراده
نموده مجموع طبیبان از مداوای آن عاجز آمدند پس در خواب دید که گوینده می گوید او که برو بسوی
صاحب تو بهاء الدین و برده را بستان و بر هر دو چشم خویش بنه و ببرکت پیغمبر خدای صلی الله
علیه وسلم از خدای تعالی درخواست کن حضرت او جل جلاله ترا عافیت بخشد پس چون روز شد
سعد الدین پیش بهاء الدین آمد و قصه خواب با او بازگفت بعد از آن بهاء الدین او را گفت
که من نشنیده‌ام که نزد من هیچ برده نیست غیر ازین قصیده پس سعد الدین آنرا از او بستید و بنزد خود
آمد و آنرا بخواند و از خدای تعالی درخواست نمود ببرکت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خدای
تعالی تعجیل فرموده شفا داد او را و این قصیده مبارک ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم برکات مشهور است و از برای و ابرون غم و اندوه آنرا بخوانند و دیگر آنکه دعا بعد از ان مستجاب
است ان شاء الله تعالی و طریق خواندن این قصیده آنست که وقت شروع اول این دعا
بخوانند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم بعده این درود سه مرتبه خوانده
قصیده شروع نماید الحمد لله رب العالمین اکمل علی کل حال والصلوة والسلام الاتمان الاکملان
علی سیدنا و سایر النبیین و آل و سائر الصالحین یا من یبقی عن سال السائلون رضو من سائحی
عن سائر امة الدین و پس هر نیتی که دعا خوانده اند نیست بخوانند و مطلب خود طلب نماید مستجاب
گردد بیت استغفر الله محل اجابت است بعده این دعا بخوانند اللهم یا من اذا سئل اعطی و اذا دعی
اجاب اسالک باسمک العظیم الاعظم ان تقضی حاجتی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
و قنا عذاب النار بیت شهد سید الکونین سه مرتبه بخوانند محل اجابت است بعده یازده مرتبه
این دعا بخوانند اللهم یا کافی سبب خیر الی دینی و دنیای فافتح سبله ابوابه و یسر علی اسبابه یا کافی
الی شر الی دینی و دنیائی فاغلق ابوابه و عسر علی اسبابه فانک تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب
برحمتک یا ارحم الراحمین بیت شبها الاعم محل اجابت است سه مرتبه بخوانند و درود خمسه
بخوانند نیست اللهم صل علی محمد بعدد من صلی علیه و صل علی محمد بعدد من لم یصل علیه و صل علی محمد کما تحب
و ترضی ان یصلی علیه و صل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه و صل علی محمد کما امرتنا الصلوة علیه و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و این بیت بخوانند ۵ محمد عربی کابروی هر دو سرا است * کسی که
خاک درش نیست خاک بر سر او * بیت هو الحبیب الذی محل اجابت است بعده این دعا
بخوانند اللهم انی اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من الجبن و البخل و اعوذ بک من غلبة الدین
و قهر الرجال اللهم اجعلنی محبوبا و انحاف قلوب المومنین و بلغنی و بشرنی فی عمری الی مائة و عشرین
سنة من غیر ضعف و علة و فقر و فاقة فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بیت لو ناسبت قدره
محل اجابت است سه مرتبه بخوانند بعده درود خمسه و بیت فارسی مذکور بخوانند بیت کانه و هو فرد
محل اجابت است بیت ما سامنی محل اجابت است سه مرتبه بخوانند بیت تبارک الله محل
اجابت سه مرتبه بخوانند المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بیت کم ابرأت محل اجابت است

سہ مرتبہ بخوانند۔ این دعا بخوانند اللھم انی اسألک رزقا واسعا طیبا مبارکا من غیر کد وسؤالا مقبولا من غیر رد اعوذ بک من فضیحۃ الفقر والدین اللھم انی اسألک باسمک العزیز المقدس المبارک المیمون ان تصلی علی محمد وعلی آل محمد وان تغفر لی ذنوبی کلھا وتقضی حاجتی وتنصر علی اعدائی وتفتح لی ابواب خیرک من الرحمۃ والدولۃ والسعادۃ والسلامۃ والصحۃ والعزۃ والنعمۃ والفتوح والکسب والجنۃ وتنجینی من کل ہم وغم وحزن والم ومرض وخوف ووجع وامنع عنی کل حاسد وظالم ونمام وغماز وجبار وقہار وعاہۃ وآفۃ وحاجۃ وبلاء ووباء وعن جمیع محنۃ وعلۃ وشدۃ قلبیۃ وصوریۃ ومعنویۃ سبوح یا قدوس یا رب الملائکۃ والروح برحمتک یا ارحم الراحمین بیت ما خیر من محل اجابت است سہ مرتبہ بخوانند بیت ومن ہذہ الآیۃ وبیت سریت من حرم محل اجابت اند شدہ کان باربخوانند ومن یکن برسول اللہ محل اجابت است بار بخوانند بیت فان لی ذمۃ محل اجابت است بعد خواندن این بیت استغاثۃ یا رسول اللہ یازدہ مرتبہ بخوانند بیت یا اکرم الخلق محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللھم احرسنا بعینک التی لا تنام واکنفنا برکنک الذی لا یرام اللھم احفظنا من بین ایدینا ومن خلفنا وعن ایماننا وعن شمائلنا وعن فوق رؤسنا ومن تحت اقدامنا حفظا عاصما من کل المعاصی والآفات والبلیات ومن کل شر ذی شر برحمتک یا ارحم الراحمین بیت ولن یضیق رسول اللہ محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللھم انی اسألک الراحۃ عند الموت والعفو عند الحساب اللھم انی اعوذ بک من شر ما یلج فی الارض وما یخرج منھا وما ینزل من السماء وما یعرج فیھا وھو الکریم الغفور اللھم اجعلنی فی عینی صغیرا وفی اعین الناس کبیرا کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا بیت ما رعیت محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللھم انی اعوذ بک من ذہاب الدولۃ وتغییر النعمۃ وتحویل العافیۃ وغلبۃ الشقاوۃ وبعد السعادۃ واسألک الامن والامان والایمان والعفو والمعافات فی الدنیا والآخرۃ برحمتک یا ارحم الراحمین بعد فراغ قراءۃ قصیدہ این دعا بخوانند اللھم انی اتوسل بقراءۃ ہذہ القصیدۃ المبارکۃ الیک ان تعطینی خیر الدارین برحمتک یا ارحم الراحمین واین آیہ نیز یک مرتبہ بخوانند اللھم ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین وان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ما یفتح اللہ للناس من رحمۃ فلا ممسک

لما وسعت فلا تسل لمن ابده وهو العزیز الحکیم فافتح بینی وبینهم فتحا ونجنی ومن معی
من المؤمنین وفتحت السماء فکانت ابوابا وسیرت الجبال فکانت سرابا جنات عدن مفتحة
لهم الابواب انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر واخری
تحبونها نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین طریق دیگر چون
قصیده برده شروع کند اول این درود بخواند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم بعدد
کل معلوم لک و ۹ مرتبه استغفر الله استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه
واسأله التوبة بعده ۳ مرتبه بیت فارسی مذکور بخواند بعده آیه لقد جاءکم تا عظیم و اللهم صل
علی محمد فی الاولین و فی الآخرین و فی الملاء الاعلی الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین
بخواند بعده درود خمسه مذکور بخواند بعده بیت فارسی مذکور خوانده ۳ مرتبه درود مذکور
بخواند بعده قصیده شروع نماید بیت استغفر الله محل اجابت است این دعا مذکور بخواند اللهم
یا من اوّل الی تا آخر و آنچه در دل داشته باشد مدعا نماید حق تعالی بکرم قبول کند
و دست بر سینه نهد فرود آرد بر بدن تا آنجا که تواند رساند بیت ظلمت سنة محل اجابت
سر برنهاده این بیت بخواند و ده بار یا حلیم صلوٰة فرد سر بسجده نهد هر حاجتی که داشته باشد طلب نماید
مستجاب شود بیت محمد سید الکونین محل اجابت است این بیت ۳ مرتبه بخواند و بعده یازده مرتبه
المستغاث یا رسول الله بخواند و این دعا بخواند اللهم یا کان لی خیرا تا ختم بیت
نبینا الآمر الناهی محل اجابت است ۳ مرتبه بخواند و درود خمسه و بیت فارسی مذکور بخواند
بیت هو الحبیب الذی محل اجابت است بعد از خواندن این بیت این دعا مذکور بخواند اللهم
انی اعوذ بک من النفس والکسل تا آخر و هر دعای که داشته باشد مدعا نماید بیت لو ناسبت
قدره ۳ مرتبه این بیت بخواند و درود خمسه و بیت فارسی مذکور نیز بخواند محل اجابت است بیت جاء
العلم محل اجابت است ۳ مرتبه بخواند بیت کانه و هو فرد محل اجابت است بعده این دعا
بخواند یا حافظ یا حافظ الذکر حفظنا بما حفظت به الذکر فانک قلت و قولک الحق انا نحن
نزلنا الذکر وانا له لحافظون اللهم رب السموات و رب العرش العظیم کن لی حافظا من هذه
الاسلام ان وابنائه و اعوانه عز جارک و جل ثناءک ولا اله غیرک و آیة الکرسی تمام

بخواند بیت یا سامی الدیر محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت ولا انتمت محل اجابت است
سه مرتبه بخواند بعده بیت تبارک الله المستغاث رسول الله یازده مرتبه بخواند محل اجابت است
بیت کم ابرات محل اجابت است سه مرتبه بخواند بعده این دعا بخواند اللهم انی اسئالک
رزقا واسعا طیبا مبارکا تا آخر بیت یا خیر من یمم محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت ومن
هو الآیة الکبری و بیت سریت من حرم و بیت ومن یکن محل اجابت اند سه بار بخواند بیت
محمد وهو اوفی الخلق محل اجابت است بعده المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بخواند بیت یا
اکرم الرسل محل اجابت است بعده این دعا بخواند اللهم انا نسئالک الذی لا ینام تا آخر بیت
ولن یضیق محل اجابت است بعده این دعا بخواند و بدعا طلب نماید اللهم انی اعوذ بک من
آخر بیت نار بحت عذابات البیان محل اجابت است بعده این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من
فاب لدو ... بعد فراغ اللهم ان توسل بخواند بعده این آیة بخواند اللهم ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق تا آخر
دیگر چون قصیده شروع کند اول درود مذکور بخواند و ده مرتبه استغفار مذکور بخواند سه مرتبه بیت فارسی مذکور
بخواند بعده آیة لقد جاءکم تا الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین بعده درود خمسه مذکور بخواند بعده
بیت فارسی مذکور و سه مرتبه درود مذکور بخواند بعده قصیده شروع کند بیت محمد سید الکونین محل اجابت
است سه مرتبه بخواند المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بیت سبلنا الامر محل اجابت است سه
مرتبه بخواند بعده درود خمسه و بیت فارسی مذکور بخواند بیت لو ناسبت محل اجابت است سه مرتبه
بخواند بعده درود خمسه و بیت مذکور بخواند بیت مبلغ العلم و بیت یا سامی الدیر و بیت ولا انتمت محل
اجابت است سه گان بار بخواند بیت تبارک الله محل اجابت است بعده المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه
بخواند بیت کم ابرات و صبا و بیت من هو الآیة و بیت یا خیر من یمم و بیت سریت من حرم و بیت و من
یکن رسول الله محل اجابت است سه گان بار بخواند و بیت محمد وهو اوفی الخلق محل اجابت است بعده
المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بخواند تا تمام قصیده دو بار بخواند در تمام روز و شب بیان
خاصیتهای قصیده برده که اکابران یافته اند و تجربه کرده اند شصت خاصیت است اول هر که
ای زیادتی عمر ان ابیات بخواند عمر زیاده شود دوم برای دفع بلا ها هفتاد و یک مرتبه بخواند سوم از برای
دفع قحط سی و صد نوبت بخواند چهارم از برای زیادتی دولت سیصد و هفتاد و یک بار بخواند پنجم از برای

آسانی چهل و یکبار بخواند ششم هر که هر روز یک نوبت بخواند یا دیگری بوی بدمد از جمیع
بلاها محفوظ باشد هفتم هر عورتی که عقیمه باشد صد و شانزده مرتبه بروی بخواند حق تعالی او را فرزند
دهد هشتم برای کودکی که این قصیده بسیار خواند کودک را عمر دراز گردد و از آفتها و بیماریها در حفظ
امان باشد نهم بجهت بخت دختران هفت شب جمعه هر شب هفده بار بخواند بخت او گشاده گردد
دهم خواننده این قصیده و فرماینده وی و نگاهدارنده وی و نویسنده او همیشه تندرست باشد یازدهم
در محل خواب بهر بیتی که خواند آن بیت را در خواب بیند دوازدهم در موضع که این قصیده را
بسیار خواند البته نور محمدی ظاهر شود سیزدهم برای دفع دشمنان در گورستان بهفت چهل روز هر
هر روز چهل و یکبار بخواند چهاردهم از برای حفظ بر گلاب بخواند بکودک دهد حفظ او زیاده شود پانزدهم
هر کرا مهمی پیش آید سه روز روزه دارد هر روز بیست و یکبار بخواند مهم او روا گردد شانزدهم هر کس
که این قصیده را بمشک و زعفران بنویسد و خط بنویسد طومار بر گل بکند همراه خود نگاهدارد از
آفتها و بلاها در امان باشد هفدهم هر کس که این قصیده را بخواند شبی مداومت نماید نور محمدی ظاهر شود
هیجدهم در خانه که هر روز سه نوبت این قصیده را بخوانند شبی بلاها از این خانه دفع شوند نوزدهم هر کس که
هر روز سه نوبت این قصیده را بر گلاب بخواند و بر جامه پاشد در چشم مردم و پادشاه و ارکان
دولت عزیز و مکرم باشد بیستم هر کس که در سفر هر روز یکبار بخواند از گزند و آفتهای سفر ایمن باشد بیست یکم
هر کس را که مرادی و مقصودی باشد شب جمعه بیست و هفت بار بخواند و بیست و هفت چیزی صدقه
بدهد اگر چیزی نباشد هر یکبار یک پاره نان صدقه دهد و اگر نان نیز نشود از یک خرما مراد حاصل شود
بیست و دوم در خانه که این قصیده باشد دزد و دیو نیاید بیست و سوم هر کس که هفت هزار نوبت در عمر خود
بخواند یا فرماید که بخوانند از برای عمر وی از صد سالگی در گذرد [illegible] این خاصیتها از نبوه
اند بیست و چهارم هر که این قصیده را بسیار خواند رسول علیه السلام را در خواب بیند و البته در قبر او
نور در آید بیست و پنجم از برای دفع قرض هزار و یکبار بخواند البته از قرض خلاصی شود بیست و ششم
بجهت حاجت در شب جمعه چهل و یکبار بخواند یا دیگری از برای او بخواند البته حاجت او روا گردد
بیست و هفتم چون مرده را در قبر دفن کنند و یا وی در قبر بنهند عذاب گور دفع شود بیست و هشتم در خانه
که پیوسته خواند هفت بلا از آنخانه دفع شود اول دخل جن دوم طاعون سوم آبله

چهارم چشم زخم پنجم بیم ششم درماندگی هفتم مرگ مفاجات نیست و نهم در خانه که در او هست باشد سعادت
نعمت خدای تعالی عطا شود اول عمر دراز دوم فراخی نعمت سوم صحت و تندرستی چهارم دولت
پنجم نور ششم علم هفتم هیچ چیز محتاج نشود هشتم پیغمبر شود بیست ام هر که این قصیده را بسیار خواند روح
حضرت رسول علیه السلام و ... از وی راضی باشند بیست و یکم هر کس این قصیده را بسیار خواند و ترک نکند
هر که اعدا ... نقصان مال و نقصان فرزند او نشود چنانچه نقل می کنند که در اصفهان هارون
ارقم ... حضرت محمد را در خواب دید و با آنحضرت گفت که محتاج بخلق شده ام و عیال و
اطفال دارم معاشش من به تنگی می گذرد حضرت علیه السلام فرمودند که ... نیست از برای من گفته آنرا
و آنرا قصیده برده گویند آنرا ورد خود ساز و ترک مکن هارون ارقم چون از خواب بیدار شد
این قصیده را بسیار مواظبت و مشغول بخواندن این قصیده شد و هارون گوید که یک سال مداومت
نمودم و ترک نکردم هر حاجتی که داشتم و از غم بیرون آمدم برکت و جمعیت بسیار مرا حاصل شد
سی و دوم هر که به دردی درمانده باشد چهل صباح این قصیده را هر روز یکبار بخواند از درد ایمن
باشد سی و سوم هر کس که عزیمت سفر کند که رفتن به بود یا نه شب جمعه هزار بار درود بروح حضرت
رسالت پناه فرستد و این قصیده سه نوبت بخواند پیغمبر را در خواب بیند و از ... سی و چهارم
برای رفع درد چشم یازده بار بخواند سی و پنجم در محل موضع حمل ... عورت حامله خواند سه نوبت ...
خوانده بدمد و مقداری پشت عورت بمالد در حال بار نهد سی و ششم از برای کودک که او را
جنیان زحمت دهند چهل روز هر روز هفت نوبت بخواند زحمت دفع شود سی و هفتم در خانه
که این قصیده را بخوانند جن و شیاطین در نیایند سی و هشتم چون در کشتی در آیند و بخواندن این
قصیده مشغول شوند هر چند باد مخالف پیدا شود کشتی غرق نشود سی و نهم اگر کسی بندیان محبوس
سازند بجهت خلاصی بخواند خلاص شود چهل و یکم از برای قرض بسیار خواند ادا شود چهل و
دوم هر که مهمی پیش آید و درمانده شود سه شب جمعه نان و حلوا بروح مطهر رسول بدهد و در
خانه خلوت چهل و یک بار هر شب مداومت نماید اگر نتواند دو کس بخوانند و آن
خواننده را راضی سازد که از برای وی بخوانند و بار دفع شود چهل و سوم از برای تاریکی چشم
هفتاد و دو مرتبه بخواند چهل و چهارم اگر کسی بسفر رفته باشد خبر زندگی و مردگی معلوم نیست

۱۰۲

شب چهارشنبه سه نوبت بخوانند در خواب شود احوال مسافر پیدا شود چهل و پنجم برای دفع دشمن قوی
سی و یک بار بخوانند چهل و ششم زمینی که خشک شده باشد و گیاه نروید این قصیده بر آب بخوانند و تخم
بپاشند تخم گیاه سبز شود و چهل و هفتم هر که همسایه بد باشد روی بقبله کند و سیزده نوبت بخوانند همت
نیست و نابود شود و چهل و هشتم هر که بدست کسی گرفتار باشد بنشیند و یک بار بجهت خلاصی بخواند
خلاص شود چهل و نهم هر که صد بار بر روح رسول علیه السلام بخوانند و حاجت خود از آن حضرت طلب کند
حق تعالی ببرکت روح مطهر مقصود او برآرد پنجاهم از برای بیماری بر آب بخوانند و مریض را
بخورانند شفا شود پنجاه و یکم از برای دفع دشمنان صد و یکبار بخوانند پنجاه و دوم برای دفع قولنج
و درد شکم بخوانند و پیوسته بوی بمالد شفا یابد پنجاه و سوم برای هیچ درد یکمرتبه خوانده باشد صحت یابد
پنجاه و چهارم اگر کسی گناه بسیار داشته باشد شب جمعه تا روز بخوانند پیغامبر شفیع آرد آمرزیده شود ببرکت روح پنجاه و پنجم
از برای طلب فراخی روزی قصیده سی نوبت بخوانند روزی وی فراخ شود بحکم خدا تعالی پنجاه و ششم از برای
مهمات کلی که هیچ نوع راست نیاید چهل و زنبیل ندارد و دست نماید و از حرام پرهیز کند مهمات او برآورده گردد
عجائب و غرائب این قصیده بسیار است القصه این فقیر بملاحظه فضائل و برکات این قصیده
عظیمه که حدی و نهایتی ندارد و از مدت مدیدی خیالی در سر داشت که شرحی فارسی کامل تصحیح
مبانی و حاوی توضیح و تنقیح معانی مشتمل قصص اخبار حسب اشعار اشعار آید ار بلا تعرض
از تحقیقات متعلقه علوم ادبیه بنگارد تا فارسی خوانان علی العموم از آن حظی وافر
و نفعی کامل بردارند و در تفهیم مطلبی از مطالب شعر رنجی و هم نکشند لکن تا این مدت
بسبب تشتت بال و اختلال حال از طلوق مقام و الخلال اتفاق نیفتاد فی الحال که فی الجمله
فراغتی حاصل شد در عرصه چند ماه بپاس خاطر برخوردار عشیر از جان من محمد
عزیز حسن سلمه الله رب ذو المنن للطبع تمهود و در حیز تحریر در آورده هر چند
کم از بیان صیغ صرفیه و تراکیب نحویه عنان شبدیز قلم را منصرف ساخته اما اینها
معرفت نحوی هست که اگر ماهری بالقصد غور و تأمل در ترجمه ابیات بگمارد از آن هم نصیبه میدارد
و غرض ازین تحریر حصول حسبه است نه اظهار هنر و مقصود نفع رسانی خلق و حاجت روائی است
نه ادعای نوشتن بیانی و خوشنمائی امید از جناب کبریا آن دارد که این شرح را بالفضل اصل منیف

طبعان نامبعث متمر اثمار قبولیت بارگاه رسالت گردانده واین ناکام بعید المرام را شاید و قریب رسانده والله قادر علی قبول وهو مقتدر الی وصول کل مامول والصلوة علی رسول المقبول وتوسینه نماند که این حقیر اجازت خواندن این قصیده شریفه ورد آورد ومخوه ارشاد کملاء زمان واجلهٔ اتقیا رسیده اند نتایج چنین نامدار دریافته اول از جناب مولوی محمد حامد صاحب خلف اکبر مولوی محمد احمد صاحب ابن مولوی محمد انوار الحق صاحب مرحومین که فی الحقیقة چنان عالم کامل ومشائخ مکمل درین دیار بانوار جلوهٔ ظهور نکرده وضیا رکه امثل همچو خورشید فی ارتفاع النهار بر جهات شهرت تابان ثانیاً از حضرت مولانا و مرشدنا و استادنا مولانا محمد شاه سلامت الله صاحب مغفور ثالثاً از جامع علوم عقلی ونقلی ماهر اخفی وجلی حضرت مولانا مولوی محمد علی صاحب

لکهنوی ابن حافظ عبد العزیز صاحب مرحوم

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز قصیده برده

اَمِنْ تَذَكُّرِ جِيْرَانٍ بِذِيْ سَلَمٍ + مَزَجْتَ دَمْعًا جَرٰى مِنْ مُقْلَةٍ بِدَمِ

اَمْ هَبَّتِ الرِّيْحُ مِنْ تِلْقَاءِ كَاظِمَةٍ + وَاَوْمَضَ الْبَرْقُ فِي الظَّلْمَاءِ مِنْ اِضَمِ

ترجمه آیا بسبب یاد آوردن احباب که ساکنان ذی سلم اند آمیختی چون اشکی را که روان شده از دو چشم تو یا وزیدیا محبت از جانب کاظمه یا درخشیدن برق است در شب تاریک از جبت کوه اضم که تراانگیخته آورده ومضطرب وبیقرار ساخت حاصل معنے اینکه بر سبیل تجرید بنومی نفس خود خطاب کرده استفسار می کند که ای عاشق زار وای واله بیقرار بسبب انقلاب حال وباعث حزن وملال تو معلوم نمی شود آیا بسبب یاد آوردن یاران قدیم را که در مقام ذی سلم سکونت دارند اشک خون آمیز از چشم میچکی یا گریستن تو از جهت وزیدن نسیمی است از جانب کاظمه که متاع تاب وتوان را بباد فنا داده یا از باعث درخشیدن برق است در شب تاریک فراق از جانب اضم که خرمن صبر وقرار را یکسر سوخته سه مبتلای غم ومحنت اندوه وفراق ای دل این ناله وافغان عجب بیچیزی نیست + وه چه آورد صبا از سر کوی لیلی + ای گل این چاک

گریبان تو بی صبری نیست + برقی از وادی ایمن بدرخشید نگر + مطلبش این که بالان تو بی صبری نیست
پیشوایان گفت که مراد از جیران جیران قدسیه اند که قبل از پیدا شدند در علایق بشریه و نحوی که در
جسمانیه با آنها مصاحب بوده و سوانست داشته و مراد از ذی سلم عالم قدس است عالم از آفات
بعید و از ریح نفحه از نفحات الهیه که بر قلوب اهل ریاضت احیانا می وزد و از ایماض برق تجلی اسمائی
یا ذاتی اراده کرده که اهل ذکر حسب المراتب در بعض احیان مشاهده می گردد و از کاظمه عالم
جمال و از اضم عالم جلال مراد است پس خطاب بسوی روح خود کرده می گوید که ای روح
طالب مفتوح سبب یاد کردن ارواح که مشرف آمد بدولت وصال و از سکاره فراق مامون بوده
در مقعد صدق عالم قدس زیر سایه عنایت عند ملیک مقتدر اقامت و از تو اشک خون آمیز
از دیده میریزی یا از باعث وزیدن باد و نسیم و رسیدن نفحه آلهیه مشام تو از عالم جمال یا بسبب
لمعان تجلی اسمائی یا صفاتی یا ذاتی ظلمت زدا بر قلب تو از عالم جلال که آثار دوام و
ثبات نیست خون حسرت می خوری و بفقدان آن تجلیات بی اختیار گریه می کنی للغات
التذکر یاد کردن و بیاد آوردن عام است از آنکه بدل بود یا بزبان یا بهر دو و یاد کردن
مسبوق بنسیان نیست و یاد آوردن مسبوق است بنسیان الجیران بکسر الجیم جمع جار بمعنی
همسایه و امان زاده شده و در استعمالات عرب جیران بمعنی احباب آمده ذی سلم موضعی است
بین مکه معظمه و مدینه منوره کما فی شرح الجلی و سلم بفتح اللام و سین درختی است خار دار که از پوست
آن چرم را دباغت می دهند یا نوعیست از نباتات کما فی القاموس و محققین علما گفته اند که آن
درخت کنار صحرائی است و جیب بمعنی گریبان من المزج بمعنی آمیختن الدمع اشک و تنوین برای تکثیر است و
بعربی سیل بمعنی جریان یعنی روان شدن المقلة بضم المیم و سکون القاف و فتح اللام مردمک چشم و ام حرف
برای تردید است اگر متصله بود بمعنی بل اگر منقطعه است هبت بتاء التانیث من الهبوب
وزیدن الریح معروف و مذکر در یا دیگر استعمال می یابد بصیغه جمع یا مفرد مونثه در باد دیگر استعمال شیوع دارد کما فی
الحدیث الشریف اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا و در و لا تسبوا الریح فانها من روح الله و بمعنی هبوب
ریح و بمعنی بوی گیرنده شدن بوی خوش گرفته اند تلقاء بکسر التاء المثناة الفوقانیه بمعنی جهة و جانب کاظمه
بکسر الظاء المعجمه از اسمای مدینه طیبه است کما فی شرح فخر الدین یا نام مقامیست در مدینه یا دیه ایست

قریب بصرهٔ او عطف ولفظ واو بمعنی برای تردید است یعنی او ودر بعضی شروح لفظ او و تعسف از معنی لایحاض بمعنی ورشمیدن و جکما دبروزن صحرا تاریکی شب لاعظم بکسر الهمزه وفتح الضاد المعجمه نام کوهی است که از ان تا مدینه منوره یک مرحله است از جانب شام + فَمَا لِعَيْنَيْكَ اِنْ قُلْتَ اكْفُفَا هَمَتَا

وَمَا لِقَلْبِكَ اِنْ قُلْتَ اسْتَفِقْ يَهِمِ ترجمه پس چیست هر دو چشم ترا که اگر گوئی باز ایستید اگریه سیلان کنند و زیاده تر گریند و چه شد دل ترا که اگر گوئی بهوش باز آ شگفته و بیهوش تر گردد و تحیرش زیاده شود

حاصل معنی اینست که اگر سبب گریه یکی ازین امور مذکوره است پس چه نیست که چشمان و دل ترا که اصلا در اختیار تو نیستند و قبول نصیحت تو نمی کنند اگر هر دو چشم را از گریه باز داری زیاده تر می گریند و چون دل را از بیخودی و مدهوشی بافاقه می آری بیهوش تر می گردد و تحیر و اضطراب زیاده می شود درین حالت از آثار عشق است چه اگر شورش عشق در سرت نبودی دیده تو بیخود است آب نریختی و دل تو از هوش نرفتی و از کمال مستی متحیر گشتی سه چیست همتی که چون گوئی بایست + آنچه بود او ز ان اخروش گریست + چون بگوئی با دل ای دل هوش دار + بر شد از سینه آه پر شرار + گر نه شور عشق شوخی در دل است + ز چه روز زین گونه کارت مشکل است الالتفات العین چشم و لت ثناء الخطاب من القول بمعنی گفتن و بعضی شارحین در هر دو جا بتاء متکلم خوانده اند اکففا بضم الفاء الاول تثنیه امر حاضر من الکف بمعنی باز ماندن و باز داشتن همتا تثنیه ماضی غائب من الهمی والهمیان ریختن آب از جای بلند و روان شدن اشک القلب بسکون اللام دل و آن اطلاق کرده می شود بر پارهٔ گوشت صنوبری شکل که زیر پستان چپ است و در جوف آن خون سیاه است محل روح و این قلب در بهائم و میت نیز موجود است و نزد محققین جوهریست نورانی مجرد متوسط میان نفس و روح متعلق باین قلب جسمانی و لطیفه ایست ربانی و حقیقت انسانی که خطاب و عتاب و معرفت و ادراک بوی تعلق دارد و حکیم آنرا نفس ناطقه تعبیر می کند سه آنکه در پهلوی چپ خوانی دلش + آن که دل باشد و لیکن منزلش + در میان نفس و جان شد مستقر + آن یکی چون ما ورد این چون بدر + صبح تو آیت و نفسات همچو فاک + این دو جوهر زاند آن فرزند پاک + سوی هر دو روز و شب گردان شود + نام و قلب از برای آن بود + چون بهر دو جانبش فرمان دهی + در دو جوششش منصب شاهنشهی است + استفق صرادف افق من الافاقه بمعنی بهوش باز آمدن یهم من الهیم والهیمان حیران و شیفته

شدن و بجوش گردیدن از شدت عشق کما فی الصحاح اَلصَّبُّ الصَّبَابَةُ اَنْ اَنْجَبَ مِنْكُمْ * مَا بَيْنَ
مُنْسَجِمٍ مِنْهُ وَ مُضْطَرِمٍ ترجمہ آیا می پندارد عاشق که بدرستیکه عشق اخفا می پذیرد در میان اشک
ریزان از چشم و دل شعله افروز از حرارت عشق حاصل سخن اینکه چون سائل با وجود مبالغه بالغه در
استکشاف حال از مسئول عنه جوابی نیافت ناچار از استفسار صرف عنان نموده نقل از خطاب بغیبت
کرده می گوید چگونه می پندارد عاشق زار اسرار سرّ از عشق و محبت از چشم اغیار با وصف جریان
اشک از چشمه چشم مدرار و زبانه زدن دل چشمه از بلکه این خیال سر بسر محال است * عشق خود را
گر کنی پنهان کسی * شاهد تو گریه زار تو بس * راز پنهان تو در عشق یار * می کند این آتش
دل آشکار * اللغات الصَّبُّ بفتح السین ورود یا سمه یا سن الجسبان پیوستن الصّب بفتح
الصاد و تشدید باء الموحدة عاشق اشکبار الحب بضم الحاء از خود رستن * به دیگری پیوستن ره
خود محبت فارغ از ما و من است * هر که او را دوست خود را دشمن است * چون محبت تیغ وحدت
برکشد * سر نه بیند هر که اینجا سرکشد * الانکتام پوشیده شدن الانسجام ریخته شدن آب
و سیلان از چشمه الاضطرام افروخته شدن آتش و زبانه زدن لَوْ لَا الْهَوَى لَمْ تُرِقْ
دَمْعًا عَلَى طَلَلٍ * وَلَا اَرِقْتَ لِذِكْرِ الْبَانِ وَالْعَلَمِ * ترجمہ اگر گرفتار دام محبت نمی شدی
هرگز نمی ریختی اشک بسیار بیاد آثار منازل محبوب و خواب تو بالکلیه زائل نشدی از ذکر بان و علم
حاصل اینکه سائل بعد ابطال گمان مخاطب بسبیل استدلال از اثر بموثر بر وی اثبات عشق
کرده می گوید که اگر عشق محبوبی ترا مضطرب و بیقرار نساخته پس بیاد نشان های باقیماندہ
خانه اش گریستن و بذکر بان و علم مواضع سکونت او که از صحبت دیرین یاد میدهند بیخواب
شدن وجهی ندارد پس با وجود ظهور علامات و آثار عشق سند حال بشانه اخفای آتش است
در پنبه منقوش ممکن نیست که از اطلال بتان هر جمیله جمال مطلق و مجالی آن و از بان عشاق اهل
تلوین که از هبوب نسیم جاذبه محبت در جنبش اند و از علم عاشقان ارباب تمکین اراده کرده شود پس
می گوید که اگر میر بخته عشق محبوب حقیقی ترا از پا نه در آورده چرا بیاد صفا هر د مجالی آن که بمنزله آثار
و علامات جمال اند بر وجود مطلق عنان اختیار از دست داده گریه می کنی و بذکر مهیان داز اهل
تلوین و تمکین خواب از چشمان تو زائل پذیرفته اللغات الهوی اینجا از هواے عشق و

محبت مراد است بقرینهٔ سابق و معنی اعتبار ران که میل نفس بسوی خلاف مقتضای شرع است
الم ترق بکسر الراء ای الا راقه ریختن و تنوین در لفظ دمعا برای تکثیر است طلل آثار و علامات که از خانهٔ ویران
باقی ماند ارقت بکسر الراء المهمله من الارق بیخواب شدن بان درختیست از درختان بادیه که قامت معشوق
را بآن تشبیه میدهند و آنرا اهل هند بکاین میگویند و روغن جوز ان جای محلل ورام است کما فی المخزن
العلم کوه اضم مراد است بقرینهٔ لام عهد و شارح ازهری گفته که بان علم دو قریه اند در حجاز فکیف تنکر

حبا بعد ما شهدت * به علیک عدول الدمع والسقم * واثبت الوجد
خطی عبرة وضنی * مثل البهار علی خدیک والعنم * ترجمه پس چگونه انکار میکنی عشق را
بعد از انکه گواهی دادند بآن بر تو گواهان عادل که اشک چشم و بیماری است و چسان منکر شوی
از ان بعد آنکه نوشته کاتب اندوه عشق دو خط اشک و لاغری را برو در رخسار تو که ثانی مثل بهار
است و دویم مانند سرخی و اول مشابه عنم است در سرخی و اینجا لف و نشر غیر مرتب است حاصل
معنی اینکه الحال بعد گذشتن گواهی گواهان مقبول الشهادة در دار الحکومت احتساب بر تو که جریان اشک
از چشم و حرقت قلب و نحافت جسم است و بعد تسجیل صکاک بسبب عشق دو صک اشک سرخ مثل
گلنار و لاغری بدن بلزوم صفرت مشابه گل بابونه زرد بر دو رخسار تو مجال انکار و مفر از اقرار نمانده عاشقی
عاشقی چون داغ آشکارا چراست * چندین سخن از مزار یار چراست * با این دو گواه عدل انکار چراست * گر از خلق
پنهان کنی درد خود را * چه درمان کنی چهرهٔ زرد خود را * اللغات العدول جمع عدل یعنی مجتنب از کذب و
کبائر مناهی و اینجا اطلاق صیغهٔ جمع یا باعتبار تعدد انواع دمع و سقم است یا بجهت اشعار است بآنکه این
دو گواه ثابت العداله که بلسان حال ناطق اند و دران احتمال کذب و افترا منتفی است بمنزله گواهان بسیار اند فی
السقم بفتحتین الکمی بیماری است جمع سقم بضم السین و سکون القاف گفته اند و درین صورت در لفظ عدول اشکال
است الوجد اندوه و در اصطلاح صوفیه چیزیست که بسبب ورود تجلی دمعی بر قلب عاشق او را از خود می رباید خطو
کمال مهما نظ العبرة بفتح العین المهمله و سکون الباء الموحده اشک ریختن الضنی بفتح الضاد المعجمه و النون و بالالف
المقصوره لاغری که بسبب قلت خون رنگ بدن را زرد می سازد و اثر آن بر چهره زاید از سایر جسد نمایان می
گردد البهار بفتح الباء الموحده شقی است از بابونه که آنرا اعرابه و گاو چشم میگویند گل آن زرد مدور است و اطراف آن
برگهای سفید ریزه و ثقیل الرایحه است بانکه تلخی و آن مسخن است قوی محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق الحادث

ازلا تعاظ پند پذیرفتن الجمیل بفتح الجیم نادا فی النذیر بالذال المعجمه بمعنی المنذر ترساننده الهرم بفتح الحا
و الرا و المهمله پیری سخت

وَلَا أَعَدَّتْ مِنَ الْفِعْلِ الْجَمِيلِ قِرَى ضَيْفٍ أَلَمَّ بِرَأْسِي غَيْرَ مُحْتَشِمِ

ترجمه و همیان هست نفس اماره من آدمی از کار نیک برای میزبانی مهمانیکه فرود آمده بسر من هنگامیکه
آن مهمان بزرگی داده نشد و شرم و هراس نداشته شد اند وهی الحاصل اگرچه نفس بدکردار خبر رسیده
پیری متحقق بودی و دانستی که آن نزول قهرمان موت است البته قبل نزول وی جمله اسباب مهمانی و همه
سامان ضیافت او را آماده نمودی تا بعد نزول او ملاقات بروجه عظمت شدی هم هیبت و عزت و هم لکن
چونکه آن بدخلق و عملا پیشتر نزول آن مهمان بکرم نکرده و او را بچشم حقارت نگریست خواری از فعال
ناپاک پیش او نکشید و در تفسیر زعیریت تا قبل فعل جمیل عبارت است از اعراض بما سوی الله تعالی
که بدون آن نجات از شرک خفی متصور نیست اللغات اعدت من الاعداد مهیا و آماده ساختن
الفعل الجمیل کار نیک که عبارت است از عمل صالح و توبه از معاصی گذشته القری بکسر القاف و فتح
الرا المهمله میزبانی الضیف بفتح الضاد المعجمه مهمان الم من الالمام فرود آمدن المحتشم بفتح الشین المعجمه من الاحتشام
بزرگ بند داشتن و شرم و هراس داشتن از کسی کما فی الصحاح و فایده تقیید الالمام بالرأس آنست که
اکثر ظهور شیب از جانب رأس می شود یا آنکه سر از جمله اعضا است که بدان تمام بدن را تعبیر می کنند

لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنِّي مَا أُوَقِّرُهُ كَتَمْتُ سِرًّا بَدَا لِي مِنْهُ بِالْكَتَمِ ترجمه

اگر مرا معلوم بودی که حرمتیکه من درست و عظمت پیری نگاه داشتن نخواهم توانست می پوشیدم سری
که ظاهر شده مرا از وی بخضاب تا سنگ ملامت کسی بر من نرسیدی سپیدی که مرا جستجو کرده مرا حول
جاسوس عیب و موکل مرا هر سوائی من بچشم خوبان مکروه است تا زهر بجا که سر خ روکرده مرا الحاصل
اگر می دانستم که تعظیم و توقیر پیری نخواهم پرداخت مقتضای آن کار نیک حسنات نخواهم شد پیری را
که از وی بر من ظاهر شده پیش از ظهور مرا بخضاب می پوشیدم و آن سفیدی موهای تا او را
دست آویز ملامت من نگردد و لکن چه کنم که تعلق قلب بظاهر صورت که منسوب به هوای نفسانی است
زندگی در خانمان فکر و تدبیر من انداخت و غلبه آن مرا با خفای آن نگذاشت حالا چه سود که تدبیر
کار از دست رفت و دیگر تعلق بدان آن پیری از بلیه این تعلق نجات نیست چنانچه در بیت آینده سبیل نجات
می فرماید اللغات کتمت بفتح التا المثناة الفوقانیه الاولی و ضم التا الثانیه من الکتمان نهان

دهشتن الکتم بفتح الکاف والتاء المثناة الفوقانیة نباتیست غیر نیل که آنرا در وسمه مخلوط می سازند
و برگ آن شبیه ببرگ آس است و شاخهای آن انبوه و ثمر آن سیاه بمقدار دانه فلفل میباشد و تحقیق
اینست که آن برگ نیل است و شاید که مراد بطلوع خضاب بود از نیل باشد یا از حنا یا از غیر آن والله اعلم
مَنْ لِیْ بِرَدِّ جِمَاحٍ مِنْ غَوَایَتِهَا ۔ کَمَا یُرَدُّ جِمَاحُ الْخَیْلِ بِاللُّجُمِ ترجمه کیست فریادرس و تمهید کننده
من در باز داشتن غلبه و سرکشی که از گمراهی نفس اماره است همچنانکه باز داشته می شود غلبه و سرکشی
اسپان بلجامها الحاصل چونکه دفع شر نفس از شیطان بدون استغاثه بسوی رهنمائی و اعانت خدا
از وی ممتنع تفضل بشهوت و انکار ندامت و استغفار و مطابقت قول بعمل در ریاضت شاقه متصور نیست لهذا
درین بیت ناظم استغاثه میکند و می گوید که کجاست رهنمائی که نفس گمراه را به راه راست باز آرد و او را از سرکشی
باز داشته رام و منقاد گرداند چنانچه اسپ سرکش را بلگام رام می کنند و به راه راست می آرند از آنکه نفس
اماره در غایت سرکشی است و مرا قوت و قدرت آن نیست که او را از گمراهی باز دارم و به راه راست آرم
رهنمائی می خواهم که مرا یاری دهد و او را از سرکشی باز دارد و لهذا گفته اند نفس بد ام تغافلی دارد ✽ سبحه توابه
رشی نسبت با علی دارد ✽ درین سلاسل دنیای دون گرفتارم ✽ مسلسل که ازین خود بگسلی دارد ✽ و در
ابیات آینده از تقیه تدابیر دفع اشتعار سیفرماید اللغات الجماح بکسر الجیم و بجای مهار سر باز زدن از
چیزی کما فی الصراح آن غوایة بفتح الغین المعجمة گمراهی الخیل بفتح الخاء المعجمة جنس اسپان اللجم بضم اللام و الجیم
جمع لجام بکسر اللام معرب لگام فَلَا تَرُمْ بِالْمَعَاصِیْ کَسْرَ شَهْوَتِهَا ۔ اِنَّ الطَّعَامَ یُقَوِّیْ
شَهْوَةَ النَّهِمِ + ترجمه اگر قصد داری نفس مطلوب است طلب مکن بنافرمانی های خود شکستن
خواهش نفس را ابد رستیکه نفس حریص معصیت است و طعام قوی می گرداند حرص مرد بسیار خوار را
الحاصل چون از شر نفس سرکش استغاثه بسوی رهنمائی کرد و علم غیب علاج دفع آن ضمیر القا فرمود که اگر
می خواهی که نفس تو از سرکشی باز گردد و او را شکستگی و فروتنی حاصل شود پس قصد شکستن خواهش و آرزو
و ی از تغذیه معاصی مکن از آنکه معصیت غذای مرغوب نفس است و از غذای مرغوب اشتها می پذیرد حرص
مردیکه بسیار خوار است اگرچه شکم سیر باشد و تو خیال کرده که اگر نفس را مرادات وی رسانم او سیر گشته
خود بخود از معصیته باز ایستد این خیال تو سخت خام و تدبیر تو محض ناتمام است از آنکه طغیان و تجبر نفس با استیفا
لذات قوت می گیرد و از دیاد می پذیرد و شکستگی شهوتش در باز داشتن او ست از هوا و هوس و از فسق

بمقتضای خواہش و درساختن با وی **اللغات** لاترم بضم الراد المہملۃ من الروم بالفتح طلب کردن اشتہای
طبع معصیۃ نافرمانی بالکسر بفتح الکاف وسکون السین المہملۃ شکستن الشہوۃ بفتح الشین المعجمۃ خواہش النہم بفتح النون
وکسر الہاء مرد بسیار خوار ۔ وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ إِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلَى ۔۔ حُبِّ الرَّضَاعِ وَإِنْ تَفْطِمْهُ
يَنْفَطِمِ ۔۔ **ترجمہ** نفس مثل طفل شیرخوار است کہ اگر او را اہمال و گذاری و از خوردن شیر باز نداری
بجوانی رسد در حالیکہ حریص است بر شیرخوارگی و اگر او را ازان باز داری باز ایستد **الحاصل** صلاح نفس
درین ممکن نیست کہ آنرا در مرادی ہای خود سر دادہ شود کہ در چراگاہ عصیان بچرد تا اینکہ خود سیر گردیدہ باز گردد
بلکہ خاصیت طفل شیرخوارہ دارد تا کہ او را از شیرخوارگی باز نداری باز نماند و درین کلام اشعار است
باینکہ نفس چون طفل تربیت پذیر است و بموجب فطرت اصلی خود استعداد کسب سعادت ابدیہ دارد و
صلاح حال او ہر چند کہ بتقدیر قادر مختار است لکن کسب را اندران دخلیت تمام است لہذا بکسب کہ مداومت
برو موجب اعتیاد می شود کہ باز داشتن ازان متعذر است **اللغات** تہملہ من الاہمال چیزی را بحال خود گذاشتن
شب بفتح الشین المعجمۃ وتشدید الباء الموحدۃ من الشباب جوان شدن الرضاع بکسر الراء المہملۃ وفتحہا مکیدن
کودک پستان را الفطام بکسر الفاء باز داشتن طفل از شیر و الانفطام باز ماندن وی ازان ۔ فَاصْرِفْ
هَوَاهَا وَحَاذِرْ أَنْ تُوَلِّيَهُ ۔۔ إِنَّ الْهَوَى مَا تَوَلَّى يُصْمِ أَوْ يَصِمِ ۔۔ **ترجمہ** اگر صلاح نفس میخواہی پس باز
گردان از وی ہوا او را و بترس از اینکہ حاکم سازی ہوا را برو ہرآئینہ ہوای نفس بر ہر کسیکہ حاکم شد
می کشد او را یا عیبناک می سازد و دل محکوم سنگ بود و چہ ریز اہ ۔ بیا زبود رون آہن نفس سخت خواہ
الحاصل تزکیہ نفس بدون باز داشتن وی از مالوفات و معتادہا و مشتہیات آن ممکن نیست زیرا کہ مرغوبات نفسانی
اگر از جنس کبایر باشد محکوم خود را مبتلا بکفر می سازند و اگر از جملہ صغایر و ترک ادب باشند در معصیت مبتلا
ساخت و مخلوق بی آیرا ۔۔ ز بہر سستی نفس دار ۔۔ ز عالم قہر است نفس ۔۔ کہ لباس ہستی ہستی و کشد ۔۔ گہ بدعوی
خدائی سر شد ۔۔ گرہ را خود پیا بد از ورت ۔۔ چو ہری گردد نفس اندر ریت ۔۔ نفس اگر دون نیز بجا رہ
نشین ۔۔ من بیان کردم سلوک را ہ دین ۔۔ **اللغات** اصرف بازگردانیدن تحذر پرہیز کردن التولیۃ
المی امیر چیزی حاکم ساختن التولی حاکم شدن یصم بضم الیاء المثناۃ التحتانیۃ وسکون الصاد المہملۃ
صیدہ امیر چامی و بفتح الیاء المثناۃ التحتانیۃ وکسر الصاد المہملۃ من الوصم عیبناک کردن چیزی را
وَرَاعِهَا وَهِيَ فِي الْأَعْمَالِ سَائِمَةٌ ۔۔ وَإِنْ هِيَ اسْتَحْلَتِ الْمَرْعَى فَلَا تُسِمِ

ترجمہ نگاه بانی کن نفس را در بنگامی که او در کارہای خیر چرنده است و اگر وی لذتی حاصل کند
پس آگاه باش و او را از چریدن باز دار الحاصل چون در بیت سابق بباز داشتن نفس از منہیات اعلام
کرده درین بیت ارشاد می کند که اگر نفس ترا در اعمال خیر از جنس نوافل و اذکار عجب و ریائی پدید آید و
هوای نفسانی در ان دخل کند پس آن را از ان طاعت باز داشتہ باشد چنانکه بروی شاق تر بود مشغول گردان
تا عجب و ریا گرفتار نگردد و عمل او ضائع نشود و تقیید نوافل و اذکار برای اشعار است بانکه فرائض و
واجبات را نشاید که بسبب پدید آمدن عجب و ریا ترک نباید داد بلکه جهد در قطع سبب باید نمود سائمہ
نفس موصوف مرکب جاری شده وهو اسم ... مرکب بدین مشکل است تا بیان مرکب شود باشد و چرنده
تا مراد ... * اللغات رعی نگاه داشتن چه هر چیز را ... از اعمال اعمال خیرست و در جنس نوافل
و اذکار است سائمہ بسین المهمله من السوم چریدن در جای مباح استحلت تا و التانیث من الاستحلا شیرین
پنداشتن المرعی بفتح المیم و العین المهمله چراگاه السم بضم التاء المثناة الفوقانیه و کسر السین المهمله
الاسامه چرانیدن * کَمْ حَسَّنَتْ لَذَّةً لِلْمَرْءِ قَاتِلَةً :: مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ أَنَّ السُّمَّ فِي الدَّسَمِ *
ترجمه بسیار بار آراسته و خوب ساخت نفس لذتی را برای مرد تا چنان حال آنکه آن لذت کشنده او بود چنانکه
وی معلوم نکرد و ندانست که این زهری است در روغن طعام چرب آمیخته الحاصل چون نفس ترا با اعمال خیر و عبادت
مشغول سازی آن ... و چند ربایش تا ترا فریب ندهد و باطل را در لباس حق ظاهر بسازد از انکه
بسیار چیز باطل بر لباس حق می نماید لیکن در حقیقت مثل زهر قاتل اند مخلوط بطعام چرب لذیذ که تناول شود
بهلاکت می رساند سعدی ... با این چنین بکاره * ورنه از نکوهش نداری چاره * چو بنشینی ...
کند * بعد از ان دعوی آشنائی کند * آورد نان و نمک در پیش تو * نان دهد تا نمک بر ریش تو *
لذتش با تو ز انی پیش نیست * نوش را و هرگز جدا از نیش نیست * اللغات کم خبریه بمعنی بسیار بار
حسنت تا و التانیث من التحسین آراستن و زیبا شمردن المرء بفتح المیم مرد الدرایه دانستن السم بضم السین
المهمله و تشدید المیم زهر الدسم بفتح الدال و السین المهملتین چربی که بسبب آن طعام چرب * وَاخْشَ الدَّسَائِسَ
مِنْ جُوعٍ وَمِنْ شِبَعٍ :: فَرُبَّ مَخْمَصَةٍ شَرٌّ مِنَ التُّخَمِ :: * ترجمه و بترس از مکرهای
پنهانی نفس که ناشی اند از گرسنگی و از سیری پس بسا گرسنگی سخت که بدتر است از شدت سیری
الحاصل در گرسنگی و سیری اعتدال ملحوظ باید داشت و افراط که از مکائد نفس شوم است مذموم

باید انگاشت واگرچه از سیری غلبهٔ شهوت و خواب غفلت و قساوت قلب و کسل در طاعت ناخوش شود
ولکن گرسنگی بدتر از آن است چه آزان قتل و غارت و ناسپاسی و اعتراض بر قضا و قدر و شوریدگی خیالات
فاسده که مفضی بکفر و الحاد میشوند بظهور میرسد علاوه آن مفاسد گرسنگی متعدی اند بخلاف مفاسد سیری
متعدی بغیر نیستند و شکم سیر با خفای حال میکوشد تا او را عیب نکنند و حریص نگویند و گرسنه مراض دوست
می دارد که خلق بر حال او اطلاع یابند و او را زاهد دانند و آن ریا ئیست منسوب بشرک خفی کما لا یخفی علی ذوی فطرة
سلیمة لکن این حکم در حق عوام مؤمنین است بخلاف خواص که نفس ایشان مهذب بتهذیبات شریعت و طریقت شده
و قوت روحی شان قائم مقام قوت گردیده گرسنگی را دوست میدارند و از سیری منع میفرمایند از آنکه مفاسد
گرسنگی که مذکور شدند از ایشان مدفوع اند و مفاسد سیری را دفع کردن نمی توانند چنانچه بزرگی میفرماید ع
جوع طعام خویش کن تا بقبول حق رسی ٭ چون بقبول حق رسی بر همه خلق ناز کن ٭ و سیر نیست که گرسنگی عمدهٔ
روح و موجب تقویت است همچنانکه از سیری غیر مفرط تغذیهٔ بدن میشود و قوتش می بخشد اللغات الخشیة
ترسیدن الدسائس بفتح الدال المهملة جمع دسیسه یعنی مکر و حیله پنهان الجوع بضم الجیم گرسنگی الشبع بکسر الشین المعجمة
و فتح الباء الموحدة سیر شدن رب اگرچه در اصل بمعنی تقلیل است لکن در استعمال شائع بمعنی تکثیر آمده المخمصة
بفتح المیمین و سکون الخاء المعجمة و فتح الصاد المهملة گرسنگی سخت التخم بضم التاء المثناة الفوقانیة و فتح الخاء
المعجمة جمع تخمه بیماری شکم که بسبب فساد معده گردد ٭ وَاسْتَفْرِغِ الدَّمْعَ مِنْ عَیْنٍ قَدِ امْتَلَأَتْ ٭ مِنَ الْمَحَارِمِ
وَالْزَمْ حِمْیَةَ النَّدَمِ ترجمه و روان کن اشک را از چشمیکه بتحقیق پر شد از نظرهای حرام و لازم تر نگاه
داشتن پشیمانی را تا باز سعادت کنی الحاصل آب چشمه چشم را که از نجاست نظرهای حرام ناپاک شده
بجهد تمام و کمال باید کشید و سر سنگ ندامت بران باید گماشت تا آینده از افتادن نجاست مانع
شود و فائده نسبت محارم بسوی چشم اینست که نظر از دواعی قویه ابتلای انسان است در معاصی و بستن
چشم از معصیتهای کثیر باز میدارد چنانچه حاکم از حذیفه رض روایت می کند که فرمود سرور عالم صلی الله
علیه و آله و سلم که النظر تیر زهر آلود ابلیس است کسیکه بخوف حق سبحانه باز داشت آنرا از محارم یافت حلاوت ایمان
اللغات الاستفراغ روان ساختن و ریختن چیزی از ظرفی بجهد تمام الامتلاء پر شدن المحارم جمع
محرم بمعنی حرام و ناشروع الحمیة بکسر الحاء المهملة نگاهداشتن و پرهیز کردن الندم بفتح النون و الدال المهملة
پشیمانی ٭ وَخَالِفِ النَّفْسَ وَالشَّیْطَانَ وَاعْصِهِمَا ٭ وَإِنْ هُمَا مَحَّضَاكَ النُّصْحَ فَاتَّهِمِ

وَلَا تُطِعْ مِنْهُمَا خَصْمًا وَلَا حَكَمًا + فَأَنْتَ تَعْرِفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَالْحَكَمِ

ترجمه و مخالفت کن نفس و شیطان را و بفرمان ایشان مرو اگر آن هر دو نصیحت خالص کنند ترا دروغ گویند ار
ایشان را و فرمان برداری مکن از ین هر دو خصمی و حکمی را از آنکه تو می شناسی مکر و فریب این خصم و حکم را بدانکه
نفس و شیطان اگر چه باهم شریک اند در ضلال انسان می کوشند و کار یکی بدون اعانت دیگری راست نمی آید
لکن نفس در تحریک غالب است از آنکه شیطان آنچه می کند بواسطهٔ او می کند و کسیکه نفس او مهذب است
تنها بباشد شیطان را تحریک از و ممکن نیست و فریب دادن نمی تواند و اضلال این هر دو بر یک نوع نیست
آول چونکه شخصی قصد سلوک طریق می نماید پس هم عداوت و دشمنی که جبلی ایشان است پیش می آیند
و او را از امتثال اوامر و نواهی الهی و کسب سعادت باز می دارند و نمی گذارند که این بیچاره را
منزل مقصود برسد و این کار ایشان است با جاهل مبتدی است که او حوصلهٔ مقاومت و مخالفت ندارد دوم آنکه
خود در الطریق دوستی نمود داری می کنند و عداوت باطن پیدا می کنند و با مور یکه ظاهر در غایت حسن و باطن در نهایت
قبح باشند مامور می سازند و چونکه سالک بخوبی ظاهر آن نظر نموده و از خبث باطن شان آگاه نگشته
بدان کار مبتلا می شود آخر در دام بلا و ورطهٔ هلاکت می افتد چنانچه اگر شخصی از اهل علم گوشه نشینی اختیار کند
و از صحبت اغنیا و اهل حکومت اجتناب ورزد نفس و شیطان بروی حسد برده در دلش القا می اندازند که
فرستادن نوشته به اهل حکومت و دلالت تو بر حاجت روائی حاجتی می شود و درین اجر عظیم است پس
آن شخص در کار روائی خلائق گفته فرستادن و نوشتن بسوی اهل حکومت مشغول می گردد و چون مدتی
برین گذشت باز لوی القا می کنند که در حضور صحبت فرق بسیار است سفارش نمایان خیلی از
فائده مترتب نیست اگر خود رفته بالمشافهه گفته شود اثر تمام خواهد بخشید و هر قدم که درین راه نهاده
خواهد شد اجرش در دیوان عمل تو ثبت خواهد گردید پس آن شخص آمد و رفت بسوی اهل دول برای حاجت روائی خلق
شروع میکنند و از صحبت ایشان که در حق سالک حکم زهر قاتل دارد میل و محبت دنیا در دلش پیدا می شود پس باز در دلش می
اندازند که اگر مردی سفارش کسی کنند کار مسلمان را بلا شرط اخذ مال کنند و نکنند بعد انجاح مرام او در الطریق هدیه
چیزی بدهد گرفتن آن جائز است پس آن مرد این مال را حلال دانسته از خلق می گیرد و چون مدتی برین
گذشته و تاملی در دل او از مصاحبت اهل دول و جمع مال پیدا شده بحرام صریح دلالت می کنند پس مبتلا
بحرام خواری میشود و بسبب کثرت اشتغال دنیوی و هجوم خلائق و اکل مال حرام جمعیت عبادت

وحضور قلب که ذهنش بر یاد سیر برد و در گرداب ضلالت می افتد سوم آنکه چون شخصی در عبادتی مشغول می شود
و از ان باز آمدن نمی تواند در خاطرش سپرده اند که ازین عبادت عبادتی دیگر در حق تو مفیدتر است تا آن مشغول
باید شد مقصود ایشان ازین اغوا آنست که او را از مرتبه که دارد از ان فروتر گذارند و از عبادت فاضله باز
دارند چنانچه از قطب العالم شیخ نجم الدین کبری قدس سره منقولست که چون او بحکم شیخ خود در چله ذکر نشسته بود
خاطرش رسید که تو مرد فاضل و محدث هستی در حق تو بهتر است که تعلیم مسائل دین کنی و ثمر تربیت علوم ظاهر آخرت
دهی که نفع متعدی بغیر بهتر است از نفع ذات خود شیخ ایشان ازین خطره آگاه گشته بدر حجره رسیده فرمود که ای
فرزند این خطره رحمانی نیست نفس و شیطان می خواهند که ترا از مرتبه عرفان باز دارند این خطره را از دل
بدر کن و بکار خود مشغول باش که بعد حصول آن ترویج دین بوجه حسن حاصل شود پس ضلالت انفس و
شیطان بدین طور نوعی از سه حال خالی نیست که یا ایشان از راه خصومت ظاهره بالاتفاق انسان را
در کفر و معصیت می اندازند یا هر دو باظهار دوستی و ولایت بامری می کنند که حاشش خیر دانش بد است یا یکی
عداوت با مر قبیح می نماید و عداوت خود را اظهار می آرد و دیگری در پرده دوستی را خصومت می نماید پس
حاصل بیتین نیست که اگر این هر دو بطریق معهود خود که عداوت صریح است پیش آیند پس ایشان مقهور
گردان و اگر خود در الطریق دوستی و نصیحت ظاهر کنند و باین حیله ترا در دام ضلالت اندازند یا از مرتبه که دارد
از ان فروتر گذارند نا فرمانی آنها کن که ایشان دروغ گویند ارتداد دین تو از دست بر دو این قاطعان الطریق
سالم ماند و اگر یکی بطور خصم و دیگری بصورت حکم نمودار شود و به اغوای تو کوشند اطاعت هیچ یکی ازیشان
مکن اینجا انکه ترا انکه فریب این خصم و حکم بوجه حسن معلوم است و درین تحقیق تکرار در مضمون بیتین لازم نمی آید
ودر صحت مطلع تخلل که اول قافیه لمغالطات المخالفه یا کید بگر خلاف کردن شیطان بر وزن فعلان است
اگر ماخوذ از شیط بمعنی هلاک شدن باشد یا بر وزن فیعال در صورتیکه مشتق از شطن بمعنی دور شدن بود الا الاعجمه
فرما برداری کردن خصم بفتح خاء معجمه و سکون صاد مهمله دشمن حکم بفتحتین حاء مهمله و کاف ثالثی کسی که در نزاع
میان دو کس حکم او مرتفع گردد و کید بفتح الکاف مکر * استغفر الله من قول بلا عمل
لقد نسبت به نسلا لذی عقم * ترجمه آمرزش از خدا می خواهم از گفتار یکه مقارن بکردار
نباشد تحقیق آن گفتار بی کردار همچنان است که نسبت کرده باشم فرزند را بسوی زن نازاینده ه
الحاصل چونکه ناظم قدس سره بعد استغاثه با امام نبی طریق دفع شر نفس و شیطان بیان فرموده و شروع

این بیان را در خود سفر دون عمل نیافته لهذا با استغفار که از اعاظم طرق اصلاح حال سالک است می‌گراید
و می‌فرماید که ثمرهٔ موعظت افاده و تاثیر است در دل سامع و افاده و تاثیر نسبت بسخن مشابه فرزند است
نسبت بزن و حصول ثمرهٔ سخن بقدری است که قائل بدان عامل باشد و در صورتیکه مقترن بعمل نبود نتیجه
تاثیر نمی‌بخشد همچنان که زن عقیمه را نتیجه از اولاد نیست سلطان اهم آمرزش از حق و سنهر لفظ تا زین نصیحت
کان فقط قول است و بس تا این بدان ماند که از شخص عقیم نسبت فرزند کردن باعقیم اللغات
الاستغفار طلب آمرزش کردن النسل بفتح النون و سکون السین المهملة فرزند کما فی الصحاح العقم بفتح العین
المهملة و سکون القاف و ضمها بستن نازائیدن اَمَرْتُكَ الْخَيْرَ لٰكِنْ مَا ائْتَمَرْتُ بِهٖ :: وَمَا
اسْتَقَمْتُ فَمَا قَوْلِي لَكَ اسْتَقِمِ :: ترجمه فرمودم ترا بکار نیک لیکن من فرمانبرداری نکردم بدان کار
و نه ثبات ورزیدم پس چه سود شنو گفتار من ترا که استقامت حاصل کن الحاصل این نصیحت
من که اقتران بعمل ندارد خالی است بی حال و تدبیری است بی نوال [illegible] ازین جهت که نصیحت ناصح غیر عامل
و وبال است چه طبرانی در معجم صغیر از انس بن مالک روایت می‌کند که گفت عرض کردم یا رسول الله صلعم
بالمعروف و نهی از منکر نکنیم تا بدان عامل نشویم فرمود امر و نهی کنید اگرچه بدان عامل نباشید بلکه از این
سبب که مصداق [illegible] اصلاح حال خود مقدم است [illegible] همچنان دیگری تا در وعید تامرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم نشود در آیم و نصیحت در دل دیگری تاثیر تام [illegible] تخصیص بعد تعمیم می‌گوید
اللغات الامر فرمودن ائتمر کالائتمار فرمان بردن الاستقامة ثبات ورزیدن در کار
وَلَا تَزَوَّدْتُ قَبْلَ الْمَوْتِ نَافِلَةً :: وَلَمْ اُصَلِّ سِوٰى فَرْضٍ وَلَمْ اَصُمِ
ترجمه و نگرفتم توشه راه آخرت پیش از نزول موت از جنس عبادت زائده و نگذاردم هیچ نماز
و نداشتم هیچ روزه سوای فرض الحاصل بطریق تحسر می‌گوید که زادی از نوافل که موجب تقرب
الهی و باعث ورود فیض نامتناهی باشد پیش از حلول اجل [illegible] سفر آخرت مهیا نکردم و از
عقاب موت نترسیدم و اکتفا کردم بر نماز و روزه که واجب بود [illegible] سنن موکده که ملاحت فرائض را
جابر نقصان آن اند شهادت احادیث صحیحه واقع شده اند [illegible] آن تابع آن اند نمازهای فریضه است لهذا
تخصیص ناظم قدس سره بلفظ فرض ترک آن لازم نمی‌آید بلکه [illegible] از ذکر متبوع ایشان تابع [illegible] است
چنانچه از جاء الامیر [illegible] است که باتباع آمده باشد [illegible] عزم سفر [illegible]

میا ای پسر + کوشش کن راه تو اندر قافله + صوم نفل است و نماز نافله + جهد کن تا سوی وی رهت دهند +
منزل و ماوی از دل خود است دهند + گر نشد در اهل قربت جای تو + وای تو وای تو وای تو + **اللغات**
لنز و د توشه راه سبکتر النافلة من النفل بسکون الفاء عبادتیکه بانیان آن ثواب مترتب گردد و از ترک آن
مواخذ نشود ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ اَحْيَى الظَّلَامَ اِلَى + اَنِ اشْتَكَتْ قَدَمَاهُ الضُّرَّ مِنْ وَرَمِ
ترجمه بیداد کردم بر سنت سنیه کسیکه زنده ساختی شب را تا حدیکه مریض شده دو قدم مبارکش بسبب گزندی از ورم
الحاصل فوت کردم حقوق سنت و ترک نمودم اقتدا و عبادت شخصی را که در بیداری شب و قیام در نماز تهجد تا
غایتی می کردی که هر دو پای مبارکش از گزندی از ورم رسیده چنانچه در صحیحین مروی است از ام المومنین عایشه
صدیقه که گفت سرور عالم صلی الله علیه وسلم در نماز تهجد آن قدر قیام فرمودی که هر دو پای مبارکش متورم
شدند عرض کردم که یا رسول الله چرا این قدر رنج نفس شریف خود جفا می فرمائی حق سبحانه از خلق برگزیده
ذنوب ما تقدم و ما تاخر تو بخشیده در جواب گفت که ای عایشه آیا ادای شکر این نعمت نکنم و مراد از ذنوب
ترک اولی است از انکه وی صلی الله علیه وسلم معصوم است از صدور معصیت و مراد از شکایة عروض مرض است
کما یقال اشتکی فلان ای مرض نه آنست که این تورم بر خاطر شریف گرانی آورد و از ان شکایت کرد
چنانچه بعض شارحین بدین توهم بر ناظم رح اعتراض کرده اند **اللغات** ظلمت بتاء المتکلم من الظلم
ستم کردن السنة بضم السین المهملة و تشدید النون عملی است که مواظبت فرموده باشد سرور عالم صلی الله علیه
آله وسلم بر ان عمل و ترک آن نیز ابداً از یکی دو بار نکرده باشد یا عملی که بدیگری فرموده یا خود کرده یا از دیگری
دیده سکوت ورزیده الاحیاء زنده کردن الظلام بفتح الظاء المعجمة تاریکی و مراد از ان مطلق شب اشتکت
بتاء التانیث من الشکایة گله کردن و نالیدن و مریض شدن الضر بضم الضاد المعجمة و تشدید الراء المهملة گزند الورم
بفتح الواو و الراء المهملة آماس وَشَدَّ مِنْ سَغَبٍ اَحْشَاءَهُ وَطَوَى + تَحْتَ الْحِجَارَةِ
كَشْحًا مُتْرَفَ الْاَدَمِ **ترجمه** و نیز بیداد کردم بر طریقه آنکسیکه محکم بسته است از
گرسنگی اندرون شکم را و می نوردید زیر سنگ تهیگاهی را که نیاز و نعمت پرورده شد پوست
آن **الحاصل** نگاه نداشتم طریق مجاهده سرور عالم صلی الله علیه وسلم را و اقتدا نکردم کسی
که از نهایت گرسنگی سنگ بر شکم نازک پروردهٔ ناز و نعمت می بست تا گرسنگی مضرت نرساند
از طاعت باز نماند چنانچه در صحیح بخاری از جابر مروی است که گفت روز خندق

سنگی حایل آمد که بسبب ضعف بدن و شدت گرسنگی از شکستن آن عاجز شدیم آنحضرت علیه الصلوة
والسلام برخاست در حالیکه از نهایت گرسنگی سنگ بشکم بسته بود بیک حمله از تبر آن سنگ حایل را پاره پاره ساخت
و کرمانی شارح بخاری می گوید که حکمت ظاهره در بستن سنگ بر شکم آن بود که قوت قیام و استادن ممکن گردد و ضعف
در عبادت راه نیابد و شکستگی نفس حاصل شود و این فقر و فاقه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیاری بود نه اضطراری و
نخست بود نه بکسب چنانچه در آینده بیت معلوم شود **اللغات** آثلت بفتح السین المهملة و السین المعجمة گرسنگی الاحشا جمع حشو بکسر الحاء المهملة
و درون شکم طوی من الطی نوردیدن الکشح بفتح الکاف و سکون الشین المعجمة از کمر تا استخوان پهلو المترف بضم المیم و سکون
التاء المثناة الفوقانیة و فتح الراء المهملة بیدرون نیست کما فی الصراح الادم بفتح الهمزة و الدال المهملة پوست قوله وراودته
الجبال الشم من ذهب عن نفسه فاراها ایما شمم ✢ ترجمه درخواست نمودند کوههای بلند در حالیکه
بودند از طلا از جهت نفس مبارک آن شخص پس وی نمودیان کوهها بلندی خود را که چه مقدار است بلندی آن
الحاصل گفته اند که طریقه آن است که کوههای بلند خود را بحکم قادر مختار در چشم وی بصورت طلا نمودار کردند تا نظر
کیمیا اثر او شوند و بهر طوریکه خواهد بر آن تصرف فرماید وی از کمال علو همتی که داشت آن را قبول نفرمود بلکه بچشم حقارت
نگریست و از بسکه بلند همتی داشت ✢ آنرا پرکاهی هم نه انگاشت ✢ چنانچه در جامع ترمذی از ابی امامة باهلی
مروی است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرض کرد بمن پروردگار من کوههای مکه را از طلا و
نقره گفتم خداوندا مرا حاجت آن نیست می خواهم که یکروز شکم سیر و یکروز گرسنه باشم روزیکه شکم سیر بوم ادای
شکر تو کنم و در آن روز که گرسنه باشم تضرع نمایم بسوی تو و زیاده کنم عبادت را شاعری مدنی و مکیی که در
شرح مذکور است نظم آورده ✢ جبرئیل آمد که ای فخر کرام ✢ حق تعالی بر تو می گوید سلام ✢ بعد از ان
می گوید ای سلطان دین ✢ وی وجودت رحمة للعالمین ✢ گر تو خواهی از پی عیش و طرب ✢ کوهها را بهر تو
گردانم ذهب ✢ چون پیمبر واقف اسرار بود ✢ سینه او مطلع انوار بود ✢ گفت این دنیا نه مقدار نیست ✢ مال
کی سزاوار نیست ✢ دور دنیا خانهٔ بی خانمان ✢ مال آن سرمایهٔ بی مایگان ✢ جبرئیلش با هزاران آفرین
گفت ای مقام ختم المرسلین ✢ هر که شد در راه حق ثابت قدم ✢ هست دنیا پیش همتش کالعدم ✢ **اللغات**
المراودة درخواستن الشم بضم الشین المعجمة و تشدید المیم جمع اشم بلند الشمم بفتح الشین
المعجمة و المیم الاولی بلندی

وَاَكَّدَتْ زُهْدَهُ فِيْهَا ضَرُوْرَتُهُ ✢ اِنَّ الضَّرُوْرَةَ لَا تَعْدُوْ عَلَى الْعِصَمِ

بطریق ابهام بدون تصریح باسم شریف وی بیان نموده تا سامع را شوقی و انجذابی پیدا شود در طلب تصریح تام گردد اکنون می گوید که نام مبارک آن موصوف گرامی صفات و ممدوح جمله کائنات محمد است صلی الله علیه وسلم سردار دنیا و آخرت و سالار انس و جن و سرور هر دو فریق از عرب و عجم و این تخصیص بعد تعمیم است که فائده توکید می دهد یا غرض از تخصیص اول رد قول قومی است که قائل تخصیص نبوت وی صلی الله علیه وسلم با یشان شده و تخصیص ثانی رد مذهب نصاری است که نبوتش را مخصوص بعرب می دانند سه ای شرف دودهٔ آدم ز تو + روشنی دیدهٔ عالم ز تو + بیت درینجا که زنخل تو نسیت + بیت بیر خوان که تفصیل تو نسبت **فائده** درینجا نون بین باعتبار تقطیع در مصرعهٔ ثانی محسوب است محمد از اشهر اسمای خاتم النبیین است صلی الله علیه و آله وسلم ماخوذ از تحمید یعنی بسیار ستودن که ابلغ است از حمد و روز تولد مبارکش جد وی عبد المطلب موسوم بدین اسم ساخت و چون یکی از قوم پرسید که این فرزند ارجمند را چرا مسمی باین اسم کردی که در پدران تو کسی این نام نداشت در جواب فرمود که نامیدمش بدین نام با امید آنکه ستوده شود و زبان کافه انام سه مقام تو محمود نامت محمد + بدینسان مقامی و نامی که دارد الکونین بفتح السین المهملة وسکون الیاء المثناة التحتانیة المثنیة دو سردار الکونین بفتح الکاف بودن و مراد از کونین دنیا و آخرت است الثقلین بفتح الثاء المثلثة والقاف جن و انس الفریقین گروه العرب بضم الاول وسکون الثانی و بفتحتین بیک معنی آمده و بفتحتین لفظ عجم را نیز بهر دو اعراب ضبط کرده اند اما درینجا برای محافظت وزن لفظ عرب را بضم اول و سکون ثانی و لفظ عجم را بفتحتین باید خواند نبینا الآمر الناهی فلا احد ابر فی قول لا منه ولا نعم **ترجمه** نبی ما امر عبادت حسنات و ناهی قبایح و سیئات است لیکن هیچ کس نیست راست گوتر از وی در گفتار نفی و اثبات **الحاصل** پیغمبر رفیع القدر ما امر کننده است بطاعت الهی باز دارنده ایشان است از قبایح و مناهی با حکامیکه امکان نسخ شریعت دیگر ندارند بسبب اکمال دین و اتمام نعمت بدین امت مرحومه پس کسی راست گوتر از وی در گفتار رد و قبول اقوال است نیست نه در زمان وی و نه بعد از وی بخلاف انبیاء سابقین که ایشان اگرچه در امر و نهی و رد و قبول اقوال است راست گو بودند لکن چونکه شریعت آنها نسخ پذیرفت بعثت نبی دیگر لهذا بصیغه اسم تفضیل علی الاطلاق در حق شان مستقیم نیست و این تفضیل مخصوص است در ذات شریف خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوة والسلام سه در وصف تو زیاده چگویم ازین قدر + بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر + **اللغات**

یعنی یا نبوت از بنای بمعنی الانبا خبر دادن یا از نبوة بمعنی علوی مرتبت و در اصطلاح نبی آنست که مبعوث کند او را
حق سبحانه برای تبلیغ احکام بسوی خلق عام که تابع شریعت سابقه باشد یا شریعت جدید آرد و رسول نزد قوم مرادف نبی است
و اکثری بجدید شریعت در رسول شرط کرده اند و نبوت متضمن شرف ولایت است باعتبار تقرب بارگاه فنا در مطلق و
تصرف در خلق بحق و قدر ولایت نبی افضل است از مرتبه نبوت او نه آنکه مطلق ولایت است بر مرتبه نبوت فضیلت دارد
و نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم باعتبار طرف ظاهر خود که تبلیغ احکام است بجمیع وجوه بروی ختم شده
امکان تجاوز بسوی دیگری ندارد و باعتبار طرف باطن خود که ولایت است اختتام پذیر نیست و تجاوز
است بسوی اولیا امت وی تا قیام قیامت و حاشا که کسی بدون متابعت او بسوی قرب آلهی
راه یابد سعدیا که بی متابعت سید رسل * هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت * از هیچ رو بهیچ در
ره نسیدهند * آنرا که زآستانه او روی دل بتافت * الآمر فرماینده کارهای نیک الناهی باز دارنده
از افعال بد آلای بفتح الهمزة والیا الموحده وتشدید الرا المهملة است گوینده هُوَ الْحَبِیْبُ الَّذِیْ تُرْجٰی
شَفَاعَتُهٗ * لِکُلِّ هَوْلٍ مِّنَ الْاَهْوَالِ مُقْتَحِمِ ترجمه او آن محبوب خداست که امید
نجات بشفاعت او بود برای هر امر هولناک از هولهای روز قیامت که اندازنده است مردم را
در بلای شدید الحاصل ممدوح من آن محبوب بارگاه صمدی و مقبول درگاه سرمدی است که
نجات بخشد عصاة را و انشاید عذاب آخرت بشفاعت خود سعدیا غم نخورد آنکه شفیعش تو ئی * پایه ده
قدر خریش تو ئی * حاصلی از جیبت زطاعت مرا * هست امیدی بشفاعت مرا * و مقام محمود که
عبارتست از شفاعت کبری مخصوص باوست صلی الله علیه وسلم قرآن در حق صالحان برای دخول است
در بهشت بغیر حساب یا برای تخفیف حساب یا برای رفع درجات و در حق مومن عاصی برای نجات از دوزخ
و برای تقلیل مدت مکث وی در آن چنانچه در صحیحین از انس بن مالک رضی مرویست که فرمود سرور عالم صلی الله
علیه وسلم چون روز قیامت شود عصاة امم و شدائد گرفتار شوند بطلب شفاعت کنند از آدم علیه السلام گویند که ترا حق جل مجده بدست
قدرت آفریده و مسجود ملائکه ساخته برای ما در بارگاه ایزدی شفاعت کن تا ازین محنت و اندوه نجات یابیم آدم جواب
دهد که خطیئه خود کرده معذرت پیش آورده اشاره بسوی نوح علیه السلام کند چون پیش وی حاضر شوند او گوید که من
این مرتبه ندارم و از سوال بیجا که در باب نجات پسر کرده ام ورزنده است پیش ابراهیم علیه السلام روید که او خلیل
الرحمان است چون پیش وی آیند او نیز خطیئه خود را بیاد آورده عذر خواسته بسوی موسی علیه السلام دلالت فرماید

از نیز خطائیکه قتل قبطی بود ظاهر کرده گوید که مرا این مرتبت نیست بسوی عیسی علیه السلام بروید چون نزد وی روند
شما نیز او گوید که امروز روز محمد است علیه الصلوة والسلام و او مغفور الذنوب است الیوم کسی سوای او یارای
شفاعت ندارد شما نزد او بروید پس ایشان در حضور سید ما شتابند و ملتجی شفاعت شوند پس حضرت در حصول اذن حق ما مر برای همه
شفاعت کنم حق جل شانه در حق هر یکی از اهل عذاب شفاعت من قبول فرماید و همه را نجات دهد و
سوای کفره مخلدین فی النار در دوزخ نماند و در روز رستخیز که روز حساب است + هر کس زبان بستایش او
در دهان کنند + تا زمرهٔ جمع در رفت سالار انبیا + که خلق را اندریل شفاعت نهان کنند + الحبیب
الحبیب یعنی محبوب و دوست و نامه شده و هر یکی از انبیا مخصوص است بلقبی مثل آدم صفی الله و نوح نجی الله و ابراهیم
خلیل الله و نبی ما صلی الله علیه وسلم حبیب الله فقط ما و اردو فرق در خلیل و حبیب این است که خلیل هر چه کند
سبب رضا حق می کند و حبیب آنکه حق سبحانه آن می کند که در آن رضا حبیب باشد چنانچه در حدیث قدسی
وارد است که ای محمد تمام خلق طالب رضا من اند و مطلوب من رضای تست قال الله تعالی لسوف یعطیک ربک
فترضی سه است همه حیمند تو ئی جان همه + ایشان همه آن تو و تو آن همه + خوشنودی تو است خدا ای خوش
خوشنود نگه مغفران همه + ترجی بضم التاء المثناة الفوقانیه و سکون الراء المهملة و فتح الجیم من الرجاء امید
داشتن الشفاعة بفتح الشین المعجمة در خواستن عفو گناه کسی از شخصی الاهول بفتح الهاء شبه اقتحم بکسر الحاء
المهملة من الاقتحام در آمدن در چیزی بدرشتی و اندرافتن کسی او در بلا یکبارگی دعا الی الله
فالمستمسکون به مستمسکون بحبل غیر منفصم ترجمه خواند خلق را بسوی حق
خدا پس چنگ زنندگان بوی چنگ زنندگانند بریسمانیکه هیچ شکستگی ندارد الحاصل دعوت کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی عبادت حق سبحانه هر احدی را از جن و انس پس آنانیکه قبول آن دعوت
کردند متمسک شدند بشریعت حقه پس نزد خدا امان یافتند از عذاب الهی و در آمدند در جنت بهشت
تعیم بقضاهی کسانیکه بقبول آن دعوت نپرداختند در چاه هلاکت افتادند و بی چه روی در آمده
بسوی بارگاه ایزدی ندارند الاستمساک چنگ زدن و گرفتن چیزی را بقوت
تمام الحبل بفتح الحاء المهملة و سکون الموحده رسن عهد و پیمان کما فی الصحاح و صاحب تجنیس آورده است
بدین کرده و انفصم بکسر الصاد المهمله من الانفصام گسسته شدن فاق النبیین فی خَلق وفی خُلق
ولم یدانوه فی علم ولا کرم ترجمه فایق آمد بر همه انبیا در صورت و سیرت و

نرسید هیچ یکی از انبیا نه در علم و نه در کرم الحاصل آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جمیع انبیای کرام و رسل
عظام که اصل همه او نیست اند در حسن جمال ظاهری و فضائل و کمالات باطنی فایق است و هیچ یکی از ایشان
در معرفت الهی جود و کرم بکو نرسیده تا بدیگر افراد انسانی چه رسد و شیخ ابن حجر مکی در شرح شمائل می فرماید
که جمیع شده است و ظاهر بصورت هیچ نشد از صباحت و ملاحت و لطافت آنچه که در آن حضرت مجتمع بوده
چنانچه جمع شد در باطن سیرت هیچ احدی از کمالات پسندیده و خصائل حمیده آنچه جمع گردیده در باطن
صلی الله علیه وسلم و همچنانکه جمال جهان آرای آنحضرت در اصل خلقت بوده تمام و کمال آن در عالم حسن ظهور
نموده و گرنه دیده هیچ کس طاقت مشاهده نداشتی و جلوه آن روی زیبا چشم و خرد هیچ ناظری نگذاشتی

تو شمس مصحف لیست ز قرآن روی تو + واللیل آیتی است ز قرآن موی تو + بوطلبی کنایه ز قدر عنای تو بود +
عبارت است ز میدان کوی تو + کوثر اشاره از لب لعل تو کرده اند + لا تقنطو است ترجمه گفتگوی تو

و عظم خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم را احدی و نهایتی نیست که بتحریر و تقریر کسی آید چه وی تخلق بجمیع
اسماء و صفات الهی که غیر متناهی اند بوده و مظهر اتم آنهمه واقع شده علی سبیل التساوی بر وجه کمال بدون
غالبیت بعض اسما و صفات و مغلوبیت غیر بخلاف دیگر انبیا علیهم السلام که ظهور آن در ایشان بر وجه غالبیت و مغلوبیت است
کما فی شرح التحفة المرسلة و تذکره کرده اند که یکی از صحابه از ام المومنین عائشه صدیقه سوال کرد که تعداد کن
برمن فضائل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا من پیروی آن کنم صدیقه در جواب فرمود که تو اگر تعداد
متاع دنیا کنی من تعداد کمالات و اخلاق آنحضرت نمایم او گفت نهایت آن غیر متناهی اند من طاقت تعداد آن
ندارم پس صدیقه گفته که تو متاع دنیا را با وجودیکه بحکم قل متاع الدنیا قلیل موصوف بقلت اند تعداد کرده
نمیتوانی من چسان تعداد کنم کمالات و اخلاق حضرت را که حق سبحانه او را بالخلق عظیم ستایش کرده و کرم و رحمت آن
از اینجا چه باید تو اند بود که چون در جنگ احد دندان مبارک شکست و سر شریفش مجروح کردند از مشاهده آن
صحابه بی قرار شده عرض کردند که کاش در حق این کافران بد دعای کردی تا سزای کردار خود می یافتند
و مستوجب [illegible] نشدم پس اینکه بد دعا کنم بلکه فرستاده است حق سبحانه مرا تا گمگشتگان بادیه ضلالت را
بیراه بهدایت رسانم و دست بدعا برداشته گفت خدایا هدایت کن قوم مرا که نادانند و نفع و ضرر خود نمی شناسند

بحسن خلق و [illegible] بیارسا ترسد + تا در حق انکار کار ما رسد + [illegible] ما در کلک صنع ولی +
بد پذیری نقش نگار ما رسد + [illegible] ناز کائنات آرند [illegible] صاحب عیار ما رسد +

اللغات التخلّق بفتح الخاء المعجمه وسکون اللام آمیزش که تخلّق بهیئات و صور دارد و الخلق بضم الخاء
المعجمه واللام سیرت که عبارت از فضائل کمالات باطنی است و محقق دوانی در اخلاق جلالی می گوید
که خلق ملکه ایست غیر مکتسب در نفس انسان که بسبب آن افعال بسهولت بلا تکلف صادر می شوند و اصول آن
ملکه است شجاعت و عفت و حکمت و مجموع ان سه است عدالت الدنوّ بضم الیا والمثناة التحتانیه و العنوان
من الدنات بچیزی نزدیک شدن و نزدیک گردانیدن چیزی الکمال فی اللغة العلم دانستن و مراد از
معرفت الهی است که علی الکمال مخصوص ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیگری را هم نصیب نیست بنابرآنکه وی تعالی
اول مرتبه اطلاق است چنانچه گفته اند سه موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات + تو عین ذات
می نگری در تبسمی + الکریم جوانمردی **وکلهم من رسول الله ملتمس : غرفا من البحر
او رشفا من الدیم** ترجمه وهر کدام از انبیاء کرام از نبی رسول کریم علیه وعلیهم
الصلوة والسلام طلب کننده است گرفتن کف آبی از دریای علم وی یا مکیدنی را از باران باسه
فضل او **الحاصل** چونکه در بیت سابق فضیلت وی صلی الله علیه وسلم بر همه انبیاء علیهم السلام بیان نمود
حالا استفاده ایشان از ذات شریف آنحضرت و نیز بیان می فرماید و می گوید که استفاده انبیاء از آن
بحر معرفت نیز گرفتن قطره آبی است از بحر ذخار یا بشابه قدنمی است از باران ابر و این قلت نسبت
بحر نسبیت الست والا فی نفسه بیش از دریای ناپیداکنار است وتا قبل ظهور آنحضرت در نشاء دنیا منافی تقدم
کسب انبیاء از آن جناب نیست چه اول کائنات نور پاک اوست و در عالم ارواح و علاو صلی صدق
گشت نبیا و آدم بین الماء والطین شرفت بانبیاء بوده و در این نشاء نیز در شب معراج اسرار و معارف
بانبیا تعلیم فرموده اند و از هر چه پرسیدند جوابات شافی داده سه صلد شریف وست در پیشگاه + کنت
نبیا بود و آدم اگواه + بود زرخ ... فروز + آب ندیده گل آدم هنوز + رحمت نو منزل افلاک را +
رونق از و حطیه لولاک را + خوبی آن شاه رسالت مآب + چرخ ... زمین طناب + خوبی آن شاه
بر همه است پناه + ماه شد ... این بارگاه + خنده او جان جهان در دمید + منصب ... رسید
وی انبدادوی موسی ... + شمعه نور آمده از نقش ... + قامت ... سایه است + سدره ...
... بایه ایست + تشنه جام کرمش سلسبیل + مرغ ... جبرئیل **اللغات** الالتماس جستن
و طلب کردن چیزی را الغرف بفتح الغین المعجمه و سکون الراء المهملة آب بدست برداشتن الرشف بفتح الراء المهملة

به سخت گندم‌گون بلکه اندکی سرخی آمیز بود و رنگ بدن سفید و نورانی و ریش شریف انبوه و بیرون از یک مشت
نبود و در موهای مابین چشم و گوش چند موی سفید ظاهر شده و مجموع آن بیست و در ریش قریب بیست رسیده و گردن
مبارک بلند و در نهایت صفا بود و میان دو شانه از یکدیگر دور بود و سینه پهن و شکم و سینه باهم یکسان و میان
دو شانه مهر نبوت مانند بیضه کبوتر رنگ حسن و تابان و از سینه تا ناف خطی باریک از موی کشیده بلند
شکم و سینه بی مو و بازو و دوش موی دار و سرهای استخوان اعضا بزرگ و تند دست دراز و کف دست گشاده
و نرم تر از حریر و ساق و پا اندکی باریک و انگشتان دست و پا درشت و دراز و پاشنه کم گوشت و کف
پا پرگوشت و زیر پا برداشته از زمین و پشت پا هموار و نرم و حاصل سخن اینکه همه اعضای شریف و پیکر لطیف
در نهایت خوبی و زیبائی و اعتدال بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حسن و جمال نظیر یک و هم تا نداشت هر چند آنچه
جمال است رخ خوبش را همه به وجه کمال است کما لا یخفی ❊ اللغات المنزه پاک گردانیدن المحاسن
جمع حسن خلافا للقیاس جمع زیبائیها الجوهر حقیقت شی ذات ❊ دع ما ادعته النصاری فی
نبیهم ❊ واحکم بما شئت مدحا فیه واحتکم ترجمه بگذار چیزی که دعوی کردند ترسایان در شان
نبی خود و نسبت کن هر وصفی را که خواهی از مناقب در شان وی صلی الله علیه و سلم و اعتقاد کن در این باب
عقل سلیم ❊ الحاصل چونکه ناظم رح بعد از آنکه مرتبه سیادت و اعتلای جمیع انبیا در بارگاه عالی جاه و
باثبات رسانید بخوف آنکه مبادا جاهلی توهم مرتبه الوهیت و لوازم آن که وجوب ذاتی و غنای ذاتی است
در حق آنجناب کند خطاب به سوی مخاطب غیر معین کرده می گوید که در مدح آن سرور مبادا از اندازه درگذری
الوهیت و خصایص آن که مختص بحضرت خلاق اند در حق آن سرور باثبات نباید رسانید چنانکه نصاری کمال
غلو در شان عیسی علیه السلام کرده او را ابن الله گفته در ورطه هلاکت افتاده اند سوای آن هر نعتی و وصفی که لائق
شان آن عالی جناب باشد و عقل سلیم و شرع قویم آن را پسندد او را باید ستود تا مستوجب فیض و مسرور گردی
شود و مقبول گردد و در صحیح بخاری از امیر المؤمنین عمر مروی است که فرمود سرور عالم صلی الله علیه و سلم مبالغه در مدح من نکنید
همچنانکه نصاری در حق عیسی کردند و بگوئید که محمد بنده خدا و فرستاده اوست ❊ اللغات دع امر من
الودع گذاشتن چیزی را الادعاء دعوی کردن النصاری جمع نصرانی بحذف یاء النسبة والنصران قریه ایست در شام
که ترسایان منسوب بآن اند الحکم القضاء نسبته و احتکم الاحکام کسی را بخود حاکم ساختن و اینجا
حکم کردن ❊ فانسب الی ذاته ما شئت من شرف ❊ وانسب الی قدره ما شئت من عظم

بود می‌توان خواندن اسمی از اسمای همایون استخوانهای پوسیده احیای آن شدی چنانکه از ذات آنحضرت علیه
السلام بالیه منشره بوقوع می آید چنانکه بیهقی در دلائل النبوة می آرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم مردی را دعوت اسلام کرد او گفت که ایمان نمی آرم تا دختر مرا زنده نکنی آنحضرت فرمود قبرش بنما او قبر دختر
رسیده او را نام برد او گفت لبیک یا رسول الله آنحضرت فرمود دوست داری که بسوی دنیا رجوع نمائی او
در جواب عرض کرد که گفتم بخدا ای رسول الله یافتم پروردگار خود را رحیم تر از مادر و پدر و دیدم آخرت را بهتر از
دنیا پس [illegible] بسوی آن و طبرانی بروایت عائشه صدیقه رض نقل می کند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در حجة الوداع
بحجون بقبر آمنه مادر خود آمده او را احیا کرد و تلقین ایمان کرد و ابو نعیم در حلیه روایت کرده که جابر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را با اصحاب بخانه خود آورده بزغاله ذبح کرده پخته در حضور گذرانید نشسته و از صحابه فرمود که بخورید
و استخوان آن مشکنید پس بعد خوردن استخوانهای آن جمع کرده [illegible] کلمه بر زبان راندن آن بزغاله برخاست و [illegible]
این قصیده علیه لفظ آیات بمعجزات تفسیر کرده تحریر مضمون این بیت چنین کرده اند که اگر معجزات آنحضرت
کائنات مطابق علوی مرتبت و رفعت منزلت وی بودی هر آئینه از جمله معجزات این معجزه هم بودی که هر گاه اسم
مبارکش بر استخوانهای پوسیده خواندی آن استخوانها کسوت وجود پوشیدی بحلیه حیات آراسته شدی
لکن چونکه آن معجزات در عظمت همتای قدر او نبودند لهذا حکیم علی الاطلاق این از جمله معجزات نگردانید معجزه
قرآنی از آن مستثنی است و مخفی نیست که آنچه این هیچمدان از روح ناظم عارف علیه الرحمه بدان مهتدی شده
و از آیات اعم داشته لفظ گرفته با بیت سابق کمال مناسبت دارد و در آیات را بمعنی الملزوم است و آیات
را بمعجزات تفسیر کردن و معجزه قرآنی را مستثنی نمودن خالی از تکلف نیست [illegible] با وجود آن عقل سلیم [illegible]
وجه نمی پسندد اول آنکه بر تقدیر مناسبت معجزات با قدر و مرتبت آنحضرت در وجه لزوم احیای اسم مبارک عظام
رمیمه از آن معلوم نمی شود دوم آنکه غرض ناظم از این بیت و از بیت سابق اظهار عجز مادح است در استیفاء مدح
آنحضرت و محاسن او هیچ اسمی از اسماء شریف دلالت تام بر مدلول عالی قدر ندارد و هیچ اسمی که آنحضرت را
یاد کنی قدر و مرتبت او از آن زیاده است چه اگر اسما را دلالت کامله بر معنی آن بود و حکم حیثیت اسمی پیدا
کردندی چنانکه اسمی معجزه احیاء [illegible] از خواندن آن اسم نیز با قیام قیامت آن معجزه
در [illegible] شدی کما لا یخفی علی المنصف [illegible]
[illegible]

اہل قرب کہ شرف صحبت دریافتہ اند و از اہل لطف کہ از سعادت صحبت محروم ماندند عاجز و در ماندہ اند بہ مجلس آثار
آن نسبت کہ فناء خود در انجای ساند و مثالش مثل آفتاب ست کہ اگر آنرا از دور بینید خورد می نماید و حقیقت حالش کما ہی
منکشف نمی شود و اگر از نزدیک معاینہ کنند انجلای آن چشم را خیرہ می سازد و تاب دیدن نسبت بہ جمال معنی
نورانی آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ تجلی تجلیات رحمانی ست در بادی النظر بہ مقتضای تماثل بشریت مثل ملکی الا در آ
می نماید لیکن چون کسی بدیدہ عقل و چشم بصیرت قصد معاینہ کنند از طاقت طاق می شود و قدرت دیدن در خود نمی یابد
و بکمال عجز و حیرت بی اختیار بزبان می آرد سہ لہ شیء خواستہ ای یار نہ حور و نہ پری + انہمہ ہرتو تجلیات نسبت تو فوق
دگری ہستی و بالجملہ ادراک کنہ حقیقت محمدیہ بقدر کسی نیست ملک اینای وانش کہ بدان سوی راہی بر دو نہ جن و بشر را
دیدہ بینش کہ بان طرف نگاہی کنند اما تو جہ کہ بمناسبت حقیقت فقد با ولیا و مقربین امکان دارد چنانچہ عارف
ربانی معین القضات ہمدانی رحمہ می گوید کہ در حق صورت بینان ظاہر جویان سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم این خطاب
آمدہ و تراہم ینظرون الیک و ہم لا یبصرون و نشان این از صورت بشری نمودند ما انا الا بشر از ان نشان می دہ
اما اہل معنی حضرت را آنکہ قدر جا و کرم من رای نور حقیقت بہ بدیدند اما ہنوز بکنہ حقیقت نرسیدند بلکہ باعتبارات
و تجلیات کہ در مرتبہ قرب منزلہ حقیقت باشد در یافتہ سہ ہر منظری کہ ہست نشانی ست جلوہ گر + این شان
دیگر ست ندانم کہ چیستی + در کائنات نور وجود لطیف تو + یا اینکہ اظہر ست ندانم کہ چیستی + از پرتو یقین اول
کہ ذات تست + عالم منور ست ندانم کہ چیستی + ادراک ذات پاک تو ای سرور رسل + از فہم برترست ندانم
کہ چیستی + اللمعات الاعیاء عاجز کردن آنرا ای تحقق آن تخلق بکسر المیم المہملہ من الانقحام ماندہ شدن تحکل بفتح التاء المثنا
الفوقانیہ کسر الکاف من التکلف کنند و خیرہ شدن آن لا فرد بفتح المیم اسکون الحاء المہملتین و ضم الامیم لفتح الہمزہ و المیم نزدیک و مقابل شدن
کما فی الصحاح وَكَيْفَ يُدْرِكُ فِي الدُّنْيَا حَقِيقَتَهُ ۞ قَوْمٌ نِيَامٌ تَسَلَّوْا عَنْهُ بِالْحُلُمِ ۞
فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ ۞ وَأَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ كُلِّهِمِ ۞
ترجمہ چگونہ در یابند در دنیا حقیقت کمال ذاتی و صفاتی آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم را گروہی ست خواب آلود
کہ قناعت کردہ اند ازوی بانچہ مردم بخواب بینند بس نہایت دریافت شان ہمین اعتقاد اجمالی ست در حق
آنحضرت نہ تحقیق و معرفت آن عظیم الشان بہ تفصیل کہ بشری ست بہترین جمیع مخلوقات خالق منان ہست سہ تراچنانکہ توئی ہر نظر کجا بیند
بقدر دانش خود ہر کسی کند ادراک لیکن حاصل رویت کنہ جمال تست و ادراک فضائل و کمالات آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم در دنیا محال ہست چرا
کہ با وصف نزدیکی و صاحبت جسمانی بسبب کمال بعد مرتبت و تباین شعور و ملائمی فرصت و جوہر خود در شعشعہ جمال آن آفتاب بند ا یہ

چون ندانند شش حقیقت اہل دنیا چون لبوی ہستہ خواب و دیدش در خواب اند متقسم ٭ مبلغ معلوم مردم آنکہ سید آدمی است ٭ بہترین مردمان باشد رسول محترم

النور حالت استغراق بشائبه خواب پیدا کرده مثل کسیکه در عالم رویا بیکی تجلی خیالی در کسوت مثال هنید یه
مشاهده تجلیات مثالی قناعت کرده اند و تاب طاقت ادراک بوجه کمال که از حقیقت حال منکشف گردد
ندارند سه اشعار احوال اهیبت و رای بیگانه * نقل است که شخصی آنجناب صلعم را بخواب دیده بحضور عبد الله
بن عباس رضی چیزی از شمائل مبارک بیان نمود او فرمود که ما در حالت بیداری زاند ازین ندیده ایم چه کسی را طاقت
تعمق نظر در مشاهده جمال آن سید اعظم نفس و کمال نبوده که شرحی از ین یاد کند و اکثر تابعین از قوم عوام الناس را
بیضی مثالی قناعت کرده اند و این سلطنت ندارد و با بیت سابق که مشعر بعجز ادراک خاص و عام است مربوط می شود
عائد تقلید پیدا میا اینکه چون در دار خصوصیت از علائق جسمانی و عوائق هیولانی ظلمانی فی الجمله تجردی حاصل شود و
حسب و تصفیه حکم روح پیدا کنند البته هر کسی را حسب مرتبت خود جمال با کمال آنحضرت در نظر گردد لیس نهایت رسائی فهم
و ادراک مردم از اهل قرب دلجبهای بیست که آن ذات کرامت آیات انسان عظیم المرتبت و بشر و بهتر سائر کائنات
است ترواییه کرده اند که چون ناظم عارف مصرع اول بیت ثانی بنظم آورده در مضمون مصرع ثانی تا دیری متوقف
بوده ناگاه از هاتفی شنید و انه خیر خلق الله کلهم ای بهترین آفرینش * وی نائیه جا قافرین * چون
قامت تو نیست بهر گز سروی بجهان آفرینش * اللغات الادراک دریافتن القوم گروهی از
مردان و اطلاق آن بزنان بیاید الا تبعا کما فی الصحاح نیام بکسر النون جمع نائم بمعنی خوابیده ...
المثناة الفوقانیة والسین المهملة والام المشدده من التسلی رجت یافتن از رنج کما فی المنتاج و قناعت کردن ...
کمافی شرح الازهری الحلم بالضم و بالمهملة و بسکون اللام آنچه در خواب دیده شود و در اینجا بضم لام مروی است از آنکه ...
تلاوتی که فالکلمه شش مضموم بود در عین کلمه آن ضم و سکون هر دو جائز است چون عنقه و امثال نقل عن عیسی بن عمر و النحوی
المبلغ غایت و نهایت هر شی و تنوین کرده بهر ای تعظیم است چه اگر سر آنکه لود افاده ... وانه انسان کامل
اراده کرده که مظهر اتم جمیع اسماء و صفات الهیه و تعین اول مرتبه اطلاق واقع گردیده و این مختصر است و در استعمال ...
صلی الله علیه وسلم و کسی را مرتبه انسانیت کامله بشیر نا خود را در شیخ محمدی فنا کند و در اعتبار لفظ بشر اشعار است بآنکه
اعتقاد بشریت آن سرور شرط ایمان است چه اگر کسی او را بشر و بهتر مخلوقات شده دارند را گوید که ندانم او از جنس بشر است
یا ملک یا جن کافر گردد کما فی المواهب اللدنیه و غیرها

وَكُلُّ آيٍ أَتَى الرُّسُلُ الْكِرَامُ بِهَا : فَإِنَّمَا اتَّصَلَتْ مِنْ نُورِهِ بِهِمِ
فَإِنَّهُ شَمْسُ فَضْلٍ هُمْ كَوَاكِبُهَا : يُظْهِرْنَ أَنْوَارَهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلَمِ
حَتَّى إِذَا طَلَعَتْ فِي الْكَوْنِ عَمَّ هُدَاهَا الْعَالَمِينَ وَأَحْيَتْ سَائِرَ الْأُمَمِ

این نیر اعظم از افق سعادت که تا قیام قیامت در هیچ برج افول نیست درخشیدن گرفته آن بیان یعنی قلوب جمیع طوائف از امم
از خاص و عام از انوار آن تمام روشن است که عبارت از شرایع و ادیان شان است محو و مضمحل شد هر سو جا [illegible] سلطان
نزد عوام تا آخر عام + اللمعات آن آیتی جمع آیت یعنی علامت که انبیا از ان معجزات اراده کرده اند الرسل بضم الراء و السین
المهملتین نیز بسکون سین تخفیفا برای استقامت وزن جمع رسول مراد انبیا است بقرینه مقام تا قائله عموم و هم الکرام
بر انبیا الکافه جمع کریم الکواکب جمع کوکب یعنی ستاره که از ان قمر اراده نموده که نورش مستفاد است از آفتاب بخلاف
دیگر ستارها کما فی کتب الهیئة و جمع باعتبار تعدد انبیا است که هر یکی حکم قمر دارد و در اخذ نور از ان مهر رسالت
یظهرن میل اظهار آشکار اکردن الانوار جمع نور للناس بضم الظاء المعجمة و فتح اللام و در بعضی نسخ ها جمع ظلمة تاریکی و مراد از
نور هدایت و از ظلمت ضلالت و لفظ ناس درین اشعار است باینکه بعثت دیگر انبیا ما سوای انسان نبوده و این از
خصائص نبی ما است صلی الله علیه وسلم که رسالت او بر کافه جن و انس مبعوث است بالاتفاق و بر ملائکه بقول راجح کما نقل
عن السبکی بلکه حیوانات و نباتات و جمادات نیز اقرار رسالت آنحضرت کرده اند تطلع بر آیند از آفتاب از افق الکون
هستی و مراد از ان عالم دنیا است حیث بتاء التانیث مراد احیا و زنده کردن الامم بضم الهمزة و فتح المیم جمع امت
گروه اکرم بخلق نبی زانه خلق :: بالحسن مشتمل بالبشر متسم ترجمه
چه خوش و زیباست صورت پیغمبر عظیم الشان در حالیکه آراسته است آنرا خلق عظیم پسندیده است از سر تا پا در جامه
خوبی و نکوئی موصوف است به کشادگی پیشانی و تازه روئی الحاصل ناظم عارف برسبیل تعجب تحیر کلام را
بملاحظه کمال عظمت ممدوح وسعت داده می‌گوید که چه قدر زیبا است پیکر خوش نمای پیغمبر جلیل القدر که حسن و جمال
ظاهر شریف بکمال باطن زیب و زینت بخشیده است و سر تا قدم در ردای حسن و خوبی و لباس تجلیات محبوبی خود را
پیچیده و تازه روئی موصوف و بنیکوئی خلائق مشغوف است و با وجود جاه و جلال فقرا و پادشاه و گدا
یکسان اند و خلق از وسعت اخلاق او برگزیده نفس و آفاق است که پیوند می گرداند بایکدیگر [illegible]
بخشش [illegible] ساخت شیخ اکبر [illegible] قدس سره از خطابی خود [illegible] آنکه پیروی ظلم نموده و در حدیث
صحیح [illegible] مقبول [illegible] شده که سکان اخلاق انبیا [illegible] اکمل [illegible] و فهم ادریس
و شکر نوح وجود هود و عبادت صالح و خلت خلیل و نزاهت یوسف و عزم موسی و صبر ایوب و [illegible] داود
و ملک سلیمان [illegible] معروف یحیی و زهد عیسی [illegible] کمال [illegible] لعل [illegible] زیبا داری + حسن یوسف
دم عیسی ید بیضا داری + شیوه و شکل و شمائل حرکات و سکنات + آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری + و حاکم

خواهیم

و طبرانی روایت کرده اند که زید بن سعید یهودی گفته که مرا جمیع علامات پیغمبر آخر الزمان که در کتب پیشین دیده بودم
در آن حضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد مگر غلبهٔ حلم او بر طیش و نرمی بمقابلهٔ درشت گوئی معلوم نبود در پی امتحان
شدم ناگاه آنحضرت و رحیدم من خرما بقرض از من خریده و مدتی با دادن معین ساخت من پیش از انقضای میعاد تقاضا
سخت کردم و درشت گوئی و درشت گوئی آغاز کرده دامن مبارکش گرفته کشیدم و گفتم که برخیز و قرض من ادا کن
من ترا نمی گذارم تا از عهده بر نیائی که جمع بودند چشم بروی غلیظ کرده و سخن سخت بر زبان آورده پس برخاست و سلاح
عذر عدم انقضای وعده نکرده و توجهی چین بر ابرو نه انداخت عمر از خشم آمده شمشیر برکشید و گفت ای دشمن
خدا از این بیهوده گیها باز نمی آئی همین وقت ترا می کشم آنحضرت تبسم فرموده بعمر گفت که مرا از تو این توقع نبود که با
که این ابلهان را نصیحت می کردی عمر نادم شده شمشیر از دست انداخته گفت که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر
قربانی قرض او ادا نمائیم فرمود خوب است بیست صاع دیگر از طرف من بوی بدهی آخر از استماع این کلام مشرف بایمان
شدم و عفو قصور خود خواستم و در سنن ترمذی است که آنحضرت هیچ خادم را با وجود سخت خبر فرمود و برای انتقام
خود بکسی اذیت نرسانید و نیز در صحاح است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی در مجلس بحضور یاران پای مبارک دراز
نفرموده و اگر کسی برای ملاقات می آمد تا وقتیکه نشسته می ماند هرگز بر نمی خاست و هر دو زانوی آنحضرت در
نشستن مقدم بر زانوی کسی نمی شد و هرکه از یاران یا رسول الله گفته ندا کردی در جواب بجز لبیک نمی گفت
و در تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری مرقوم است که روزی در عالم مسافرت از یاران فرمود که گوسفند را ذبح کرده کباب باید
برخاستند و خدمتی به خود مییک گرفتند تا زود تیار شود آنحضرت نیز برخاسته از صحرا هیزم جمع کرده به نهاده آورد
یاران عرض کردند که چرا نفس نفیس خود این محنت کشیدی ما برای آوردن آن مستعد بودیم اگر معلوم بودی
که برای این کار میروی ترا نمی گذاشتیم فرمود که حق سبحانه از بندهٔ خود مکروه می دارد که در یاران خود ممتاز شده
بنشیند و یا تنها شریک نشود و در صحیح بخاری مذکور است که کنیزی از کنیزان مدینه دامن آنحضرت گرفته هر جا که
خواست می برد هرگز بازنمی فرمود و نیز در آن عهد زنی بود که در عقل او اختلالی پیدا شده و در خیالات
فاسده سیر می رسید در آن اثنا پیش مردم حیای کرد بار بار پیش آنجناب صلی الله علیه وسلم می آمد و با وی
تنهائی نشست و آنچه وا نبایست می گفت و هرگاه کسی نزد و پیدا می شد متوهم شده می گفت که ازینجا
برخیز و بجای دیگر نشین آنحضرت همهٔ تکلیفات بر خود گوارا می کرد و هرگز تنگ دل نمی شد و انس بن مالک رضی
که خادم آنحضرت بود گفته که من ده سال آنحضرت را خدمت کردم هیچگاه نفرمود که چرا این کار نکردی و چرا انکار کردی

وی فرمود که گران ترین چیزها روز قیامت در ترازوی اعمال وی شان خلق نیک خواهد بود و جمیع اهل سیر اتفاق دارند
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با منافقین حسن سلوکی می فرمود که هرگز مقدور کسی نیست که با مخالفان خود آن
سلوک کند تا آنکه حق سبحانه با وجودیکه ارحم الراحمین است او را بر خشونت تاکید فرمود چنانچه می گوید یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم **اللغات** اکرم صیغه تعجب است بمعنی اکرمه و تعجب تحیر است که عارض شود نفس انسان
را وقت ادراک امری که سبب آن معلوم نبود الخلق بالفتح آفرینش تن ان انسان لنیته الخلق بالضم ملکات فاضله
حمیده نفسانیه و روحانیه و تنوین در نبی و خلق بجهت تعظیم است الاشتمال پیچیدن چیزی در چیزی البسر بکسر الباء الموحده
وسکون الشین المعجمه تازه روئی المتسم بکسر السین المهمله من الوسمه نشان کردن و موصوف شدن بچیزی کما فی شرح
اللاهوری کالزهر فی ترف والبدر فی شرف : والبحر فی کرم والدهر فی همم
شرح جمیله آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچو شگوفه است در تازگی و طراوت و چون ماه دو هفته است در رفعت و در بخشش
مانند دریاست در جود و عطا و مثل زمان است در علوی همت ما فراخی حوصله اصل چنانکه شگوفه در تر و تازگی
و لطافت و ماه تمام در رفعت و وضاحت و نهایت کمالیت و دریا در نفع عام و زمانه در بلند همتی و فراخ حوصلگی
ضرب المثل همه خواص و عوام است همچنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم موصوف باین اوصاف بود چنانچه انس بن
مالک رضی الله عنه روایت می کند که نیافتم هیچ ابریشمی و حریری را نرم و نازکتر از بدن مبارک وی صلی الله علیه وسلم و نه بوی کرد
شخصی از وی چیزی را مگر آنکه او عطا کرد و بوی آن را و در تشبیه اول تعلق به پیکر اقدس و اخیرین باطن خلق عظیم است
اند و این تشبیهات بسبب تعارف عام برای توضیح بعض اوصاف در نظر عوام است همچنانکه حق جل مجده نور خود را به مشکات
فیها مصباح تشبیه داده و افضلیت مشبه به از مشبه از ضروریات تشبیه نیست و الا چه نسبت روشنی قندیل را با نور
رب جلیل و اوصاف آن مظهر اقدس را با این تشبیها درنیافته کدام پیرهن تا زد و صفت شاهد گل که در هوای
رخش همچو غنچه چاک نشد و چه جای آنکه نسیم و شمس و جان منظر کون و مکان نور حدقه چشم وجود شگوفه حدیقه عالم
وشهود و بدر تمام سمای حسن و جمال رافع ظلمت جهل و ضلال مملو از نور است و مشرق محفوظ از خسوف و محاق
و دریای ناپیدا کنار مملو از درر معارف و اسرار است که هر یکی از انبیا و اولیای کبار رشحه از او دل و انهار اوست
و تمام آن همت عالی همم صلی الله علیه وسلم بران مصروف بوده که در دنیا آنچه در است و هر ممکن از مبرات و حسنات
ممکن و هر چه در عالم امکان از حسن و خوبی محجب و پنهان است آن را بمنصه ظهور رساند و در آخرت همچنان گرد عصیان را با بیان
شفاعت نشاند کلیهای ایمان در ترسیم ذات اللهم احینا علی محبته و توفنا علی محبته و احشرنا مع محبته **اللغات** الزهر بفتح الزاء المعجمه و سکون

خندشگاران وجابکر الیها کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف من مخل فی منطق منه ومبتسم

ترجمه مشابهست جنس مروارید مستور در صدف در بریق و لمعان بجواهر یکه یک کان ان زبان آن سرور صلی الله علیه وسلم وکان دیگر دولب مبارک اوست **الحاصل** مروارید نو غیر مثقوب که هنوز از صدف برآمده دست مال نشده اند مشابهت دارند بجواهر کلام هدایت نظام که از زبان فصاحت بیان آن سرور می آیند و تشبیه اند به دندان شریف وی که از دو لب مبارکش ساطع و لامع اند و این تشبیه از ابلغ تشبیهات است که ناظم بیح مروارید را در رونق و بها مشابهت بکلام و دندان مبارک آن سید الانام با دنی مناسبت داده و الا چه نسبت ذره را با آفتاب است چنانچه مروی است از ابی هریره رضی که چون آن سرور تبسم میفرمود در روشن میگردید در و دیوار ها از نوریکه خارج میشد از دندان شریف او و فصاحت لسان آنجناب زیاده بر آنست که در حیطه تحریر گنجد یا تقریر آشنا بمیزان بیان سنجد چنانچه گفته اند که بیافرید حق سبحانه هیچ احدی را فصیح تر و شیرین زبان تر از آنحضرت افضل است که روزی عمر رض عرض کرد که یا رسول الله بیرون نامدی از میان ما و نه تعلیم گرفتی از کسی انهمه فصاحت کلام که عرب از بیان مثل آن معترف بالعجز و قصور اند از کجا داری فرمود که لغت اسمعیل ع محو و متلاشی شده بود پس تعلیم فرمود حق جل مجده مرا آن لغت و تادیب من باحسن وجه کرد و نیز گفته اند که تکلم میکرد آن سرور صلی الله علیه وسلم بکلام مبین مفصل در خطب و مواعظ که هر حرفش بگوش سامعین دور و نزدیک میرسید گوش جهان گاه خدا خواست پر گهر شد ز سخن هارا نیست شمعی ز نور تو رسد جمع را شیشتی و روی منود شمع را تیغ بوستان که فصاحت تراست صید بجهم کن که ملاحت تراست ؛ **اللغات** اللؤلؤ جنس مروارید المکنون من الکن نهان شدن المعدن بکسر الدال المهمله کان جواهر نفیسه کما فی القاموس و بمعنی موضع اقامت نیز آمده یقال عدنت البلد ای اقمت بها کما فی شرح الازهری المنطق بکسر الطاء المهمله محل گویائی که زبانست المبتسم بفتح السین المهمله محل تبسم که سرور لب است

لاطیب یعدل تربا ضم اعظمه ؛ طوبی لمنتشق منه وملتثم

ترجمه نیست هیچ بوی خوش که برابری کند با آن خاک پاک که فراهم آورده است جسد مبارک آن سرور صلی الله علیه وسلم را خوشی و خوبی کسی راکه بوئیده است آن خاک اطهر را و بوسه دهنده است بر آن **الحاصل** خاکی که شرف ملابست از جسد شریف و جسم لطیف آن سید البشر در عالم برزخ یافته آنچنان بوی خوش از آن یافته است که هیچ طیبها و طیب های دنیا و آخرت با آن نمیرسد زهی خوش نصیبی شخصی که آن را بوئید و سر نیاز بر آن خاک پاک سائید علامه بدر الدین زرکشی در شرح این بیت گفته که خاک تربت مبارک آن سرور صلی الله علیه وسلم افضل از عرش

طیب است باعتبار حقیقت حسی ولازم نیست که قوت شامهٔ هر احدی آنرا ادراک نماید و از انکه ادراک آن مشروط
است بوجود شرایط و ارتفاع موانع و آن بجز اولیا و دیگری را میسر نیست و عدم ادراک عوام که دماغ شان از بوی
حب دنیا پر است دلالت بر عدم وجود طیب نمی کند آیا نمی بینی که مزکوم را بوی مشک بدماغ نمیرسد و خود
بوی آن بکمال خود قایم است موضع مرقد اقدس سایر اجزای زمین حتی الکعبه باجماع علمای دین فضیلت دارد و در
احادیث صحیحه از طرق متعدده آمده که خلقت هر نفسی از ترابی است که در وی مدفون گردد پس خلق نفس زکیه آن
سید الکائنات علیه الافضل التحیة والصلوات از تراب مدینه طیبه است و بالجمله بمقتضای موضع قبر شریف خلاف
در تفضیل مکه بر مدینه مذهب اکثر صحابه و تابعین تفضیل مدینه منوره است بر مکه معظمه بعد استثنای خانهٔ کعبه ای حسید
مدینه چشم تو چو جان ؛ دین تو گرفته قاف تا قاف جهان ؛ و در لفظ مدینه بمکر از اعجاز مشتق شد و گرفته
و درین بیت اشاره است بترغیب زیارت مرقد مقدس آنسرور صلی الله علیه وسلم و آن باجماع علمای دین قولا و
فعلا از افضل سنن و اوکد مستحبات است و بعضی از علمای مالکیه بوجوب آن رفته اند و شیخ دهلوی رح در جذب
القلوب دوازده حدیث صحاح و حسن در باب سعت زیارت نقل کرده که هر یکی از آن دلالت دارد بر وجوب شفاعت
آنسرور صلی الله علیه وسلم در حق زایر او و دخول وی روز قیامت در سایهٔ حمایت وی صلی الله علیه وسلم و هر نسبت
که موقوف است بحصول زیارت و وعید شدید است در حق کسیکه بعد حج برای زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نرود و ابن عساکر روایة ابی الدرداء رض می آرد که بعد وفات آن سرور سید الانام بلال رض از کمال حزن و ملال
اقامت شام اختیار کرده شبی آنسرور صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که میفرمایند ای بلال رض اینچه جفاست که برای زیارت ما
نمی آئی او همان ساعت اشکبار روانه شده بمدینه الطیبه رسیده مشرف زیارت مرقد مبارک حاصل کرد و بسیار
گریسته روی نیاز بخاک مالید و در مصباح الظلام بروایة امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقول است که بعد رحلت
آنجناب بسه روز یک اعرابی آمده خود را بر قبر مبارک انداخت و خاک پاک آنرا بر سر ریخت گفت که یا رسول الله
آنچه از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جمله آنچه بر تو فرود آمده این آیه است وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ
جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا من خود بسیار ظلم کرده ام
و نزد تو آمده ام که برای من استغفار کنی از مرقد شریف آواز آمد فغفر لک الله و آورده اند که مروان ابن حکم
مردی را از صحابه دید که روی خود را بر قبر مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم نهاده است او گردن آنمرد گرفته گفت
که میدانی اینچه فعل است آنمرد گفت من روی خود بر سنگ ننهاده ام این تربت مصطفی است صلی الله علیه وسلم و

و شنیده ام از آنحضرت که فرمود که نگرید بر دین وقتیکه نوبت حکومت بنا اهل رسد و تحقیق نیست که مس قبر و تقبیل آن مکروه است باید که بکمال ادب و خضوع و خشوع دور ایستاده صلوٰة و سلام فرستد چنانچه امام ابو حنیفه بروایت ابن عمر رضه در مسند خود نقل میکند که از جانب قبله آمده پشت بقبله کرده بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته لکن حین وقوف موضع نیست تطویل دعا و کثرت تضرع و التجا بلکه سکون و وقار و شوق و محبت و ادب و انکسار کراهتی ندارد اللمعات الطیب بکسر الطاء المهملة و سکون الیاء المثناة التحتانیة بوی خوش تعدیل تکثیر الدال المهملة من العدل برابری کردن چیزی بچیزی الترب بضم التاء المثناة الفوقانیة و سکون الراء المهملة خاک بضم و ایهم آن از رو جنس اعظم بضم الظاء المعجمة جمع عظم بمعنی استخوان و مراد از آن جسد مبارک اوست صلی الله علیه و سلم مجاز از قبیل اطلاق کل باسم جزء آنانکه جسد انبیاء محفوظ است از تغیر در قبر چنانچه ابو یعلی بروایت ثقات از انس بن مالک رض نقل میکنند که انبیا احیا اند در قبور و خاک را بر آن اجساد پاک دست تصرف دراز نیست و در سنن بیهقی وارد است که فرمود آنسرور صلی الله علیه و سلم درود بسیار فرستید بر من که آنرا بمن خواهند رسانید صحابه رض عرض کردند که یا رسول الله صلعم چگونه معروض گردد درود ما بر تو بحالتیکه جسد تو در قبر پوسیده گردد فرمود حق سبحانه حرام گردانید بر زمین که اجساد انبیا را پوسیده سازد و علامه سبکی در شفاء الاسقام میفرماید که موت آنحضرت مستمر نیست حق تعالی ورا بعد چشانیدن آفت موت و اجرای سنت امانت احیا فرموده و جسد انبیا در قبر پوسیده نگردد و جنانکه بعضی گفته که مالیکه از آن سرور مانده هم بر ملک او باقی است چنانچه در حالت بوده و انتقال نمیکند بورثه چنانکه دیگر اموات را می باشد و این از خصائص اوست صلی الله علیه و سلم طوبی بضم الطاء المهملة خوشی و خوبی المنتشق بکسر الشین المعجمة من الانتشاق شمیدن الملتثم بکسر الثاء المثلثة من الالتثام بوسه دادن

ابَانَ مَوْلِدُهُ عَنْ طِیْبِ عُنْصُرِهٖ یَا طِیْبَ مُبْتَدَءٍ مِنْهُ وَ مُخْتَتَمِ

ترجمه آشکارا کرد زمان ولادت آنسرور صلی الله علیه و سلم امور عجیبه را بسبب لطافت و طهارت اصل وی ای خوشا زمان بدایت او که وقت ولادت اوست و خوشا زمان نهایت او که وقت رحلت است الحاصل زمان ولادت با سعادت آن سید الانام علیه و علی آله افضل الصلوٰة والسلام که بر روایتی روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وقت طلوع آفتاب بعد چهل روز از واقعه فیل و بعد هبوط آدم علیه السلام بجهت بچهار هزار و چهار صد و شصت و سه سال است آشکارا کرد اشیاء عجیبه و امور غریبه را بسبب طهارت اصل منیف و لطافت ذات شریف او که اصلاب طاهره و ارحام طیبه بعالم شهادت جلوه ظهور فرموده ای زمان قدوم آنسرور صلی الله علیه و سلم بدار دنیا تا زمان رحلت و آخرت خوشی و خرمی باد شما که تولی افضل اهلی

جمیع ازمنه که حق جل مجده در سورة العصر قسم بوجود تو خورده و در کنار تو هیچ مولود یکه مفخر عالم و آدم است
سپیده از فروغ تست روشن هیچ دنیا هر دو جاه پرتو باد از صد اصلوات یا بدر الدجی ۞ مادر گیتی نزاده چون تو
فرزند دگر ۞ دیدهٔ عالم ندیده همچو تو حسن اللقا ۞ کی ملک کردی بپیش آدم خاکی سجود ۞ نور تو در روی او لمعت بود
گر نبودی ای هدا پی نبردی هیچکس تا منزل حق الیقین ۞ گر نبودی ذات پاکت اندرین ره مقتدا ۞ از بهار
لطف تو سرسبز باغ کائنات ۞ وز نسیم فیض تو شاداب تر روض الصفا ۞ در تفسیر روایة ابن عباس رض آورد
که نور آنسرور صلی الله علیه وسلم قبل از خلقت آدم عم تا دو هزار سال بتسبیح مشغول بود ملایکه تسبیح وی تسبیح
میکردند پس وقتیکه حق سبحانه آدم را مخلوق فرمود انداخت آن نور را در صلب وی و منتقل شد ازان در اصلاب طاهره
و ارحام طیبه تا اینکه پیدا شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ابوین خود در روایت است از آمنه مادر شریفش که وقت تولد
مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم نوری پدید آمد که از زمین تا آسمان منور گردید و نظر آمدند مرا ازان نور قصور شام
و بوی خوش ظاهر شد که مشام عالم معطر گردید و ندا کرد شخصی از زاویهٔ خانه که ای آمنه ظاهر مکن این مولود را
تا سه روز که مشغول است بسلام ملائکه و در من اثری از ولادت که زنان را می باشد یافته نشد و میگویند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مختون و ناف بریده و مقدس از آلایش بشریه متولد شد و انس رض بن مالک میفرماید که
نشمیدم هیچ بوی خوش از بوی بدن مبارک وی صلی الله علیه وسلم و از جابر بن سمره رض مرویست که روزی
آنسرور صلی الله علیه وسلم دست بر رخسار من فرود آورد پس یافتم بوی که در دکان هیچ عطاری نباشد و هر
کسیکه دستش بدست آنحضرت حین مصافحه میرسید می یافت در دست خود خوشبوی که تمام روز با وجود شستن شستشو
نمیرفت و چون بر سر طفلی دست می نهاد آن طفل ازان بوی خوش در جماعت اطفال شناخته میشد و آنسرور
صلی الله علیه وسلم در سر راهها که میگذشت ازان راه بوی خوش تا چهل روز می شمیدند و مادر انس رض گفته
که روزی آنحضرت صلعم در خانهٔ ام بخواب بوده چون بدن مبارک از شدت گرما عرق آلود شد آن عرق را در
شیشه جمع کردم آنسرور صلی الله علیه وسلم بیدار شده از من پرسید که این چیست عرض کردم که یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قطره ازان در خوشبو آمیخته استعمال میکنیم و بعروسان میدهیم و این طیبی است که هیچ
طیب دنیا بآن نمیرسد و بر جامهٔ آنحضرت مگس نمی نشست و اگر بر جانوری سوار میشد تا مدت
سواری بول و براز نمیکرد و هیچکس اثر فضلهٔ آنسرور صلی الله علیه وسلم را بر روی زمین ندیده زمین میشگافت و آنرا
فرو می برد و ازان مکان بوی مشک آمد و علماء بطهارت بول و خون آنحضرت صلی الله علیه وسلم استدلال

کرده اند با آنکه مالک بن سنان پدر ابو سعید خدری خون جراحت و حین مبارک و عبد الله بن زبیر خون حجامت را و ام ایمن بول آنسرور صلی الله علیه وسلم نوشیدند و از آنجناب نهی بآنها لاحق نشد در روایه آمده است از ام سلمه رض که بعد وفات آنحضرت صلعم دست خود بر جسد مبارک نهادم آنچنان بوی خوش در دستم ساری شد که تا مدتی تا برفت و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرماید که بعد وفات آنسرور صلی الله علیه وسلم را غسل دادم لیکن نیافتم چیزیرا از بدن شریف که حاجت شستن شود و ارد و فایح شد از ان بوی خوش که گاهی نشنیده بودم یوم تفرس فیه الفرس انهم اهل قد اللّٰه فالحلول الذی سرها الدّهر ترجمه زمان ولادت آنسرور زمانی هست که فراست دریافتند در ان زمان مجوس ملک فارس تحقیق ایشان ترسانیده شدند بدر آمدن زمان سختی و عقوبت ایشان الحاصل مجوس معاینه حوادث متوالیه که بیان بعضی از ان می آید و مشاهده تغییر اوضاع فلکی و اخبار کاهنان و منجمان معلوم کردند که این زمان زمان ولادت سروری هست که دولت ایشان را برهم زند و دین باطل آنها را محو و نابود سازد پس ترسیدند از نزول عقوبات بلا و مصائب و پریشانی اللغات التفرس دریافتن چیزی را بعلامات و آثار الفرس بضم الفاء و سکون الراء المهمله مجوس ملک فارس الانذار ترسانیدن الحلول فرود آمدن و رسیدن زمان موعود البوسی بضم الباء الموحده و سکون الواو بمعنی النقم بکسر النون و فتحها و فتح القاف جمع نقمت بمعنی عقوبت

وَبَاتَ اِیْوَانُ کِسْرٰی وَهُوَ مُنْصَدِعٌ ؛ کَشَمْلِ اَصْحَابِ کِسْرٰی غَیْرَ مُلْتَئِمِ
وَالنَّارُ خَامِدَةُ الْاَنْفَاسِ مِنْ اَسَفٍ ؛ عَلَیْهِ وَالنَّهْرُ سَاهِی الْعَیْنِ مِنْ سَدَمٍ
وَسَاءَ سَاوَةَ اَنْ غَاضَتْ بُحَیْرَتُهَا ؛ وَرُدَّ وَارِدُهَا بِالْغَیْظِ حِیْنَ ظَمِیْ

* * *

ترجمه و گردید در آن زمان ولادت ایوان کسری نوشیروان متفرق الاجزاء در حالتیکه شکننده است مثل تفرق جماعت لشکریان یزدجرد که گاهی فراهم شونده نیست و آتش عبادت مجوس فرو میرنده است زبانهای آن از شدت اندوهی که بر بطلان دین مجوسیت داشت و جوی کسری غافل شونده است چشم او از نگاه داشت عمارت از غایت تحیر و اندوه و پاسبان شونده است چشمه آن از جریان در موضع خود بسبب پشیمانی که بر تلف بخشیدن اهل ضلالت دارد

و غمگین کرد اہل ساوہ را فرو رفتن آب دریاچہ آن بزمین و باز گردانیدہ شدن آیندہ آن بطلب
آب بخشم و اندوہ از بے آبی ہنگامیکہ تشنہ شد **الحاصل** در زمان ولادت آن سید البشر
کہ آوان لمعان انوار ہدایت و بطلان اطوار ضلالت است دار الامارہ شاہ مجوس متزلزل
شدہ شق گردید و چہاردہ کنگرہ ازان بر زمین رسید و خشتہای آن از ہم جدا شد ہمچنانکہ لشکر
یزدجرد کہ آخر ملوک مجوسیان بود رو بتفرق نہاد و او بارذل ترین وجوہ در مرو از دست آسیابانی
کشتہ افتاد و تمام ممالکت فارس در حوزۂ اسلام در آمد و دین مجوسیت باطل گردید و بعضی گفتہ اند
کہ افتادن چہاردہ کنگرہ ازان اشارت است بانچہ واقع شد از سلطنت چہاردہ تن از ایشان
پس حکومت کردند دہ کس در چہار سال و بقیہ تا زمان حکومت امیر المومنین عثمان رض کذا فی المواہب
و آتشکدۂ فارس کہ از ہزار سال گرم بودہ سرد گردید و بند جوی کسری شکستہ عمارات و کنایس ایشان منہدم
و نابود ساخت و آبش طغیانی کردہ در وادی ساوہ افتاد و از جریان در موضع خود باز ماند تا انقطاع اہل ضلال
از روی منقطع گردد و دریاچہ شہر ساوہ کہ از ہزار سال آبش در طغیانی بود خشک و بی آب گردید و اہل
آن شہر بمعاینہ اینحال غمگین شدند و آیندگان آن برای طلب آب از غایت تشنگی خشمگین و اندوہناک
باز گشتند نوشیروان بمشاہدۂ این حوادث متوالیہ مضطرب و خائف شدہ از منجمان و کاہنان استکشاف
حال نمود ہمہ بالاتفاق گفتند کہ ظاہر از تغیر اوضاع فلکی چنان معلوم میشود کہ بعد چند سال اعراب
بر فارس غالب شوند و دولت ساسانیان را بر ہم زنند و دین مجوسیان محو و متلاشی گردد
اللغات بات من الافعال الناقصہ بمعنی صار الایوان بکسر الہمزہ کوشک بزرگ کذا فی المنتخب
کسری بکسر الکاف معرب خسرو لقب ملوک فارس مثل قیصر و خاقان کہ لقب ملوک روم و ترک است
و مراد از کسری اول نوشیروان عادل بن قباد است کہ در مداین دار الملک خود کوشک بزرگ بنا کردہ بود
و آنکہ مشہور است کہ آن سرور افتخار نمودہ بولادت خود در زمان عدالت نشان وی این حدیث
باطل است اصلی ندارد کما فی مجمع البحار نقلا عن السیوطی وغیرہ من حفاظ الحدیث و مراد از کسری ثانی یزدجرد
آخر ملوک فارس است کہ در عہد خلافت امیر المومنین عمر رض در جنگ نہاوند از لشکر اسلام گریختہ بمرو
افتاد و آنجا آسیابانی میکرد آخر بدست طاحی در سال سی و یکم از ہجرت کشتہ شد و در لشکریان تفرقہ
افتاد المتصدع بکسر الدال المہملہ من الانصداع شکستہ شدن الشمل بفتح الشین المعجمہ و سکون المیم متفرق شدن

الملتئم بکسر الہمزۃ من الالتیام فراہم آمدن الخمود سرد شدن الانفاس جمع نفس بفتحتین بمعنی دم وخمود الانفس عبارت ہست از دم سرد کہ انجام ادازان فرو مردن زبانہ آتش ست الاسف بفتحتین اندوہ بکسر شیان النہر مراد ازان نہر فرات ست قریب کوفہ مشہور بجوی کسری کہ نوشیروان بالاآن پلی بستہ ران عمارت عالی بنا کردہ بود و در حوالی آن آتشکدہا وکنیسہا بودند در شب میلاد آن سید العباد آن بشس طغیانی کردہ عمارات را منہدم ساختہ در وادی سادہ کہ مابین دمشق و عراق ہست افتاد و موقع خود را گذاشت الساہی من السہو ساکن شدن و خطا کردن العین بمعنی چشمہ و چشم السدم بفتحتین اندوہ و پشیمانی کما فی الصراح سار من السیر در سیج و مشقت انداختن سادہ نام شہری ہست در ولایت عراق مابین یمن و غاضت من الغیض فرو رفتن آب در زمین البحیرۃ بضم الباء موحدہ و فتح الحاء المہملہ دریاچہ بود در شہر سادہ کہ مجوس فرزندان خود را حین ولادت دران بر سبیل تبرک غسل میدادند و ہر سال آن آتش آتشکدہ طغیانی میکرد کہ تا انسانی را دران غرق نمیکردند از سیلاب بازنمی ماند پس در شب ولادت آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم آب آن بالکلیہ خشک گردید رد بضم الراء و تشدید الدال المہملتین من الرد باز گردانیدن الوارد آئندہ الغیظ بفتح الغین المعجمہ خشمناک شدن ظمی بفتح الظاء المعجمہ و کسر المیم صفت مشبہ بمعنی من الظماء تشنہ شدن

كَاَنَّ بِالنَّارِ مَابِالْمَاءِ مِنْ بَلَلٍ ٭ حُزْنًا وَبِالْمَاءِ مَابِالنَّارِ مِنْ ضَرَمٍ

ترجمہ گویا حاصل شد آتش را آنچہ صفت آبست از تری سردی بسبب اندوہی کہ داشت بہر بطلان پرستش خود و حاصل گردید آب را آنچہ وصف آتش ست از گرمی و خشکی الحاصل حین ولادت آن سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم آتش پرستش مجوسیان و آب دریاچہ سادہ انقلابی پیدا کرد و ہیک رنگ دیگری گرفت تا دلالت بر قریب انقلاب حال اہل ضلال سہ اہی نار شکہا می ندامت زدیدہ ریزد وی آب خاک شو کہ ترا آبرو نماند ٭ اللغات

البلل بفتحتین تری الحزن بضم الحاء المہملہ و سکون الزاء المعجمہ اندوہ الضرم بفتحتین گرمی آتش

وَالْجِنُّ تَهْتِفُ وَالْاَنْوَارُ سَاطِعَةٌ ٭ وَالْحَقُّ يَظْهَرُ مِنْ مَعْنًى وَّمِنْ كَلِمٍ ترجمہ جنیان بشارت میدہند و انوار ظاہر اند و حقیقت نبوت ظہور میابد از حالات و مقالات الحاصل دران زمان کرامت نشان جنیان از جبل ابو قبیس و جبل حجون ابیات مدح متضمن بعثت آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم بر کافہ انام

و بطلان عبادت اصنام بآواز بلند انشاد میکردند و از ملک تا ملکوت بانوار قدس منور بود در حقیقت
نبوت از سطوع انوار و انتقال فال عهد نار بدایع جنیان و مقالات یهود ظاهر شد چنانچه عثمان بن العاص
از مادر خود روایت میکند که گفت حین ولادت آنسرور خانه و سرا همه نورانی گشتند و ستارگان بمن
نزدیک شدند تا اینکه گمان کردم که بر من افتند و حسان بن ثابت رض میگوید که حین ولادت آن سید البشر
من هفت یا هشت ساله بودم دیدم یکی را از یهود که وقت فجر بر بام خود ایستاده ندا میکرد که ای گروه بنی
اسرائیل طلوع کرد ستاره نبوت از قریش که موسی عم بآن خبر داده بود و در فتح الباری از حدیث عایشه رض
می آرد که زمان ولادت آنسرور مردی از یهود در جماعت قریش آمده گفت که دیشب از تغیر اوضاع ستارگان
چنان دریافتم که طفلی میان شما تولد یافته او نبی این امت خواهد بود و در میان دو شانه وی مهر نبوت است
قریش نزد آمنه آمدند و یهودی را همراه بردند او بجرد دیکه نظر کش بر شانه مبارک مهر نبوت افتاد فریاد
برآورد که چون منصب نبوت از بنی اسرائیل رفت و این مولود همان است که موسی عم بولادتش خبر داده
اللمحات الجن بالجسم الجسم اللطیف للعیون لطیفة اجسام الطیفة ذات عالم ناری فی الحقیقة که قدرت تشکل و تبدل باشکال مختلفه دارند و بسبب لطافت ناریت
بانسان عرئی نمی شوند و در اکل و شرب و تنج و تکلیف باحکام شرعیه مثل بنی آدم اند عروی است از ابن
عباس رض که نام ابو الجان طارنوس بوده چون اولاد و احفاد او بر روی زمین بسیار شدند حق سبحانه
شریعتی بوی ارزانی فرمود همه موافق آن بطاعت الهی و اطاعت طارنوس مشغول بودند تا اینکه اکثر
مردم ایشان تمرد و عصیان نمودند حضرت رب العزت بعد از التزام حجت اکثری را بعقوبات مولمه
گرفتار ساخته بعضی را که از سنن شریعت انحراف نموده بودند امان داده از ایشان شخصی را
که حلیابیس نام داشت بر ایشان حاکم ساخته شریعتی جدید عطا فرمود چون مدتی بسیار بگذشت
و حلیابیس سفر آخرت گزید طریق نافرمانی پیش گرفتند لاجرم حکم ایزد متعال بافنای شان نافذ گشت
و از نسل بقیه این طایفه که بواسطه استقامت بر جاده شریعت از قهر الهی امان یافتند شخصی موسوم
بجلیقا حاکم ایشان گشته بتعلیم احکام الهی پرداخت و بعد وی باز از طریق مستقیم منحرف شده
بسخط جبار منتقم گرفتار گردیدند و از صلحای شان که قلیلی باقی ماندند خلقی کثیر پیدا شده هاموس نامی
بر ایشان حاکم گردید و اکثری را براه راست آورد و بعد از آن اشرار بنی جان کفران نعمت آغاز کردند
و از احکام الهی عصیان ورزیدند لاجرم حکمت قادر مختار اقتضای تجدیدی کرده طایفه را از ملایکه

بحر بنشان نامزد کرد و بعد محاربه مُلقب بسیف در جزایر و خرابها متفرق گشتند و بعضی را که بسن تمیز رسیده
بودند اسیر ساختند از انجمله ابلیس بود که با ملائکه بآسمان عروج کرده میان ایشان نشو و نما یافت تا بتعلیم
معلم الملکوتی مشرف گشت چون مدتی برین گذشت بنی جان بسبب طول زمان کثرتی و شوکتی
پیدا کرده از جزایر بیرون آمده ربع مسکون را متصرف آوردند ابلیس بحکم سبحانه تعالی نامزد گردیده
با جمعی از ملائکه بر زمین آمد و بعضی را براه راست آورده و اکثری را بقتل رسانید و خود را در امر حکومت
مستقل یافته لوای سلطنت افراخت و دعوای انا و لا غیری آغاز کرده جازم شد که اگر حق سبحانه
دیگری را امر خطیر سلطنت روی زمین تفویض فرماید خود در مقام اِبا و انکار آید درین اثنا و الحال ندای
انی جاعل فی الارض خلیفة بگوش جانیان رسید و امر خلافت بآدم علیه السلام مفوض گردید و ابلیس بسبب استکبار
و از سجود تحیت ملعون ابدی گشت تهتف بفتح التاء المثناة الفوقانیة الاولی بکسر الثانیة می‌بانگ آواز سخت کردن و بشارت دادن
السطوع ظاهر و بلند شدن و خورشید الحق المراتبی که مراد از معنی سطوع انوار در خلال حال مجوس و از کلم بشارت مثل اخبار یهود است
عموا و صموا فاعلان البشائر لهم :: تسمع و بادقة الانذار لم تشم ::
من بعد ما اخبر الاقوام کاهنهم :: بان دینهم المعوج لم یقم ::
و بعد ما عاینوا فی الافق من شهب :: منقضة وفق ما فی الارض من صنم ::
یعنی چشم کور و کر شدند کافران از آنکه آشکار کردن اخبار مسرت افزا بآنها مسموع نشد و برق تخویفها
با ایشان مرئی نگردید و این کوری و کری بعد آگاهانیدن کاهن هر قوم بآنهاست تحقیق دین ایشان را
که کج و باطل است هرگز ثباتی نماند و بعد مشاهده شعلهای آتش سست باطراف آسمان که بر جنیان
فرو می افتاد مطابق نگونسار افتادن بتان بر روی زمین الحاصل کافران قریش و مجوس و کفره
اهل کتاب که مجبول الشقاوت و حقد و حسد بودند با وجود استماع بشارات جنیان و اخبار کتب الهیه و اعلام
کاهنان هر قوم ببطلان عبادت اوثان و پرستش آتش و نسخ سایر ادیان و با وصف مشاهده آثار
و تزلزل ایوان و خمود نار و افتادن شهب آتش بار بر سر جنیان اشرار که برای استراق اخبار سماوی الهی
بعالم علوی بسوی آسمان صعود میکردند و معاینه نگونسار شده افتادن بتان حقیقت نبوت آنسرور
صلی الله علیه و سلم را باور نکردند و هیچ وجه بسوی انوار هدایت راه نبرده دیده و دل بسته کور و کر شدند
و از عذاب الهی نترسیدند و منجمله اخبار کاهنان عرب یکی آنست که لهیب بن مالک لهبی میگوید که بنا

کثرت شهب و برق که تمام آسمان محیط شده سخت خائف و ترسناک گردیده نزد کاهنی که در فن
کهانت نظیری نداشت آمده این حال ظاهر کردم و از انجام کار پرسیدم او بسوی من دیده آهی سرد کشیده اظهار کرد
که ای لهیب من بتو خبر صدق میدهم قسم بکعبه که ممنوع شد خبر سماوی از جنیان از انکه ملائکه آسمان الشعله های
ناری تیز شده بسوی آسمان صعود کردن نمیدهند و آنهمه اهتمام و حراست بجهت تولد سروری است از بنی
هاشم که قتل کند ظالمان را و نصرت دهد مظلومان را و ظاهر کند دین حق را و مانع شود از پرستش بتان پس
بدینها و از سواد بن قارب منقول است که گفت که مرا آشنائی بود از جنیان که اخبار آینده بمن میرسانید
آنرا بمردم ظاهر می ساختم و بدین تقریب مرا بسیار فتوح میرسید روزی می آمده گفت که ممنوع شدم از اخبار
سماوی و شهب از آسمان می بارند زود برخیز و طلب کن راه هدایت که پیغمبری از قبیله لوی بن غالب
مبعوث شده و مردمان را بسوی خدا میخواند و از بت پرستی و ضلالت باز میدارد چون سه روز متواتر
چنین اتفاق افتاد در دل من حب اسلام پیدا شده بعد چندی بمکه بحضور انسرور صلی الله علیه و سلم رسیده
ایمان آورده ام و نیز روایت است از مازن طائی که گفت من نزد بتی بودم که آنرا ناجر میگفتند
ناگاه از شکمش آوازی آمد که ای مازن بشتاب سوی خیر و ترک کن عبادت بتان را که از سنگ تراشیده شده اند
مبعوث شد پیغمبری از قریش که مردمان را هدایت میرساند و از افعال شنیعه باز میدارد و نیز مرویست از امام همام
علی زین العابدین علیه و علی آبائه الصلوة و السلام که فرمود در مدینه منوره زنی کاهنه بود و با یکی از جنیان
تعشق داشت و بادی همبستر میشد چند روز آن جن نامده روزی بصورت جانوری پرنده آمده بر دیوار نشست
آن زن او را شناخته گفت که ترا چه پیش آمده که از مدتی نیامده او گفت که حالا توقع آمدن مدار در مکه
پیغمبری مبعوث شده که بر ما زنا حرام ساخت و روایت کرده اند از عباس بن مرداس که گفت من نزد
بتی بودم مسمی بضمار ناگاه از شکمش فریاد برخاست که ای بنو سلیم ضمار هلاک شد و ظفر یافتند اهل مسجد
اینک پیغمبری است از قریش که بعد ابن مریم وارث نبوت شده و از عبادت بتان منع میفرماید
پس من ضمار را سوخته برفاقت سه صد کس از قوم خود بحضور آن سرور صلی الله علیه و سلم آمده مشرف
بایمان شدم و نیز ابن عساکر نقل میکنند که مردی از بنی خثعم گفت که عرب حلال و حرام نمیدانستند و پرستش
بتان میکردند اگر احیانا باهم مناقشه رو میداد برای انفصال آن نزد بتان حاضر شده از تکلم شان مشهود
میشد بران عمل مینمودند روزی ما را باهم دیگر مناقشه افتاد حسب دستور به بتخانه رسیده ذبیحه کرده منتظر حکم

یعنی نشسته بودیم ناگاه از شکم بتی کلان شنیدم آوازی آمد که ای مردمان اینچه بیعقلی و نادانی است که قصه پیش بتان می آرید اینک پیغمبری از بنی هاشم مبعوث شد که سردار جمله مخلوقات و عادلترین حاکمان است و ظاهر سازد نور اسلام را و منع میکند از بدیها شنیدن این آواز باهمه گریختیم و این قصه نقل هر مجلس شد و همچنین قصص بیشمار اند که بیهقی اکثری ازان در کتابی جمع کرده و در شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تخت ابلیس منکوس شد و بتان روی زمین نگونسار شدند چنانچه نقل است از عبد المطلب که گفت در شب ولادت آنسرور در کعبه بودم قریب بوقت سحر دیدم که کعبه مائل شد بمقام ابراهیم و بسجده رفت و از وی آواز تکبیر آمد و بتان که پیرامون خانه کعبه بودند سرنگون شدند و بت کلان که آنرا هبل میگفتند بر رو افتاد و از شکمش نعره آمد که زائید آمنه محمد را و فرود آمد بروی سحاب رحمت و جماعتی از قریش را بتی بود که بر سر سال نزد آن بت می آمدند و عیدی می ساختند شبی از شبها دیدند که آن بت از مقام خود جدا شده بر رو افتاد آنرا گرفته بر جایش نهادند باز سرنگون شد و از شکمش آوازی آمد که متولد شد پیغمبر آخر الزمان که از نورش از مغرب تا مشرق منور گردید و بتان عالم نگونسار شدند و ملوک روی زمین مرعوب گشتند

اللغات عمو بفتح العین المهملة و ضم المیم من العمی نابینا شدن و صمو بفتح الصاد المهملة و ضم المیم المشددة من الصمم کر شدن الاعلان آشکار کردن البشایر جمع البشارة بمعنی مژده لم یسمع بضم الیاء المثناة التحتانیة و فتح المیم من السمع شنیدن البارقة شمشیر و برق کما فی الصراح و فی القاموس البارقة السیوف الانذار بکسر الهمزة ترسانیدن و قری فتحها التشم بضم التاء المثناة الفوقانیة و فتح الشین المعجمة من الشیم نگریستن الاخبار آگاه نیدن الاقوام جمع قوم بمعنی گروه الکاهن کسیکه آگاه کند مردمان را از مغیبات بتعلیم جنیان و دعوی علم غیب نماید دین کیش المعوج بضم المیم و سکون العین المهملة و فتح الواو و الجیم المشددة من الاعوجاج کج شدن لم یقم بفتح الیاء المثناة التحتانیة و بضم القاف من القیام بر پا ماندن و ثبات ورزیدن عاینوا من المعاینة دیدن الافق بضم الهمزة و سکون الفاء کناره آسمان الشهب بضم الشین المعجمة و الهاء جمع شهاب حصه آتش و پارهٔ آن المنقضة بضم المیم و سکون النون و فتح القاف و الضاد المعجمة المشددة من الانقضاض فرو افتادن الصنم بفتح المهملة و النون بت

حتّٰى غَدَا عَنْ طَرِیْقِ الْوَحْیِ مُنْهَزِمٌ ٭ مِنَ الشَّیَاطِیْنِ یَقْفُوْا اِثْرَ مُنْهَزِمٍ ٭

ترجمه این شعله های آتش فرود آینده بودند تا غایتیکه بازگشتند از آسمان گریزندگان از جنیان در حالتیکه میرفت یکی در پی دیگری گریزنده الحاصل از شدت رجم

ملایکه متعینین حراست و تتابع شهب نحوی خلل در انتظام حال جنیان مسترق السمع راه یافته که از غایت حیرت و سراسیمگی و نهایت اضطراب و ترسناکی یکی بعقب دیگری میگریخت و راه آمد شد گم کرده از خیال هر یکی بالای دیگری می افتاد چنانچه از ابن عباس رض مروی است که شیاطین باراده دزدی احکام الهی و جاسوسی اسرار عالم علوی بسوی آسمان صعود میکردند تا آن احکام و اسرار را بمردم رسانند و اعمال ایشان را فاسد کنند و خود را نزد شان عالم الغیب و شریک تدبیرات الهیه وانمایند و از انها نذور و ذبایح برای خود ستانند پس بتولد عیسی بمرد ملایکه متعینین حراست بقوم حصه آسمان را از جهت خود محفوظ کرده رجم شیاطین بشعله های آتشین مینمودند و چون سرور عالم صلی الله علیه وسلم متولد گردید تمام آسمان را حراست نمودند و از هر طرف شعله های نار بر سر آن اشرار که بقصد استراق اسرار جهة اظهار آن بکهنه کفار رفته میرسیدند و از جوشها می گریختند تا اینکه بعضی را آن شعله قتل میکند و بعضی را میسوزاند و بعضی را غشی میرساند کما فی المواهب وغیره و آنکه از ظاهر آیه کریمه ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین معلوم میشود که از کواکب رجم شیاطین واقع میگردد صورتش بعضی مفسرین چنین نوشته اند که فرشتگان از شعله کواکب آتشی افروخته آنرا دنبال شیاطین مسترق السمع می دوانند و از صعود باز می دارند اللغات عذا بمعنی رجع و آنرا کی وحی آسمان اراده همراه نزول احکام الهیه است الوحی سخن پوشیده و آن چهار قسم بوده اول خواب صادق که انچه آنسرور در خواب معلوم میشد میشد بدون الزیادة والنقصان بظهور میرسید قسم دوم کلام الهی بلاواسطه ملک سوم بغیر وساطت پیغام القاری و جبرئیل در دل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقت اجتهاد احکام چنانچه آیه کریمه لتحکم بین الناس بما اراک الله ازان خبر میدهد المنهزم بکسر الزاء المعجمه من الانهزام گریختن یقفو من القفو قفت یکی عقب دیگری الا نزیکسر الهمزه وسکون المثلثه پی در آمدن یقال تقفوت اثره ای ذهبت عقبه

كَأَنَّهُمْ هَرَبًا أَبْطَالُ أَبْرَهَةٍ ۔ أَوْ عَسْكَرٌ بِالْحَصَى مِنْ رَاحَتَيْهِ رُمِي

نَبْذًا بِهِ بَعْدَ تَسْبِيحٍ بِبَطْنِهِمَا ۔ نَبْذَ الْمُسَبِّحِ مِنْ أَحْشَاءِ مُلْتَقِمِ

ترجمه گویا آن جنیان از روی گریختن جانمردان لشکر ابرهه یا لشکری از کفار قریش بودند که سنگریزه ها از هر دو کف مبارک آنسرور بران لشکر انداخته شده انداخته شدن آن سنگریزه ها بعد تسبیح کردن آن درون دو کف آنحضرت مثل انداخته شدن یونس علیه السلام تسبیح گوا از درون شکم ماهی فرو برنده روی الحاصل جنیان که از رجم ملائکه متعینین حراست از آسمان گریختند مشابه بودند بگریختن لشکریان ابرهه که برای هدم خانه کعبه آمده بودند

وحق سبحانه بقدرت کامله خود جانوران کوچک ناتوان را بضعیف ترین سلاحها که سنگریزهای خورد باشد
برانها مسلط فرموده هلاک ساخت اگرچه شیاطین با لشکر ابرهه و سنگریزه ها را با شهب مناسبتی است
لیکن چونکه ملایکه را با مرغان مشابهتی نبوده لهذا ازان ترقی کرده میگوید بلکه آن جنیان شبیه اند بلشکر
کفار بدر و حنین که از رمی آنسرور سنگریزه های صغار رو بفرار نهادند و درین تشبیه مناسبت ملایکه با آن سرور
و شهب با سنگریزه ها که خاصیت آتش داشتند و جنیان با لشکر کفار ظاهر است و لهذا ازان میفرماید
که انداخته شدن آن سنگریزه ها که درون دو کف مبارک آنجناب تسبیح میکردند شباهت بانداخته شدن
یونس تسبیح گو از درون ماهی دارد چونکه این هر دو فعل خارق عادت اند لهذا خالق اعجاز آفرین از نسبت
تجوز کرده میفرماید یا رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و نبذناه بالعراء و هو سقیم پس چنانچه بنا انداختن الهی
یونس عم را بحکم الهی باعث رفاهیت و حسن حال و صلاح مآل قوم او گردید همچنان رمی سنگریزه ها
بسوی فوج اعدا موجب نجات اهل اسلام از دواهی و مهالک کفار و سبب مزید فرح و انبساط مجاهدین اخیار گشته
اللغات الهب بفتحتین گرمی آتش الابطال بفتح الهمزه و سکون الموحده جمع بطل جوانمرد ابرهه بفتح الهمزه
والراء المهمله والهاء و سکون الموحده بن الاشرم الحبشی که از طرف نجاشی پادشاه حبش والی ملک یمن بود
چون آن مردم را دید که در موسم حج از اطراف و جوانب پاندور و بهدایا متوجه مکه معظمه میشوند از کمال نخوت
کفر بمقابله آن خانه در شهر صنعا از سنگ رخام بنا کرده در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین ساخته
نامش القلیس نهاده طوایف مملکت خود را بطواف آنخانه تکلیف داد و آنصورت بر قریش و سایر ساکنین ملک
حجاز خیلی شاق آمد درین اثنا شخصی از بنی کنانه که بجاروب کشی و خدامت آنجا مامور بود شبی در آنخانه قضای
حاجت کرده فراری شد چون بیحد تفحص کردند بتحقیق پیوست که مردی از ساکنان مکه این حرکت نموده ابرهه
بمشاهده آنحال خشمی عظیم در دل پیدا شد خواست که در عوض آن هتک حرمت خانه کعبه نماید و در همین
اندیشه بود که قافله از ساکنان مکه متصل آنخانه فرکش گردند و لشب آتشکه افروختند بسبب وزیدن باد تند
بآنخانه رسید و همه زیب و زینت را تیره و تار ساخت مردم قافله ترسیده رو بگریز نهادند و لیکن بعد تحقیق معلوم شد
که اینحرکت هم از اهل مکه بوقوع آمده ابرهه در کمال غضب آمده با فوج بسیار و دوازده زنجیر فیل
که یکی ازان محمود نام داشت و قوی تر و کلان تر فیلان بود متوجه هدم خانه کعبه گشت چونکه در وادی محسر
که پیشترش کرده ... از مکه معظمه است رسید اهل مکه از ترس آن جبار رو بفرار نهادند مگر عبدالمطلب تنها

در ملک امید وار بود و شبی بود و تضرع و زاری بجناب کبریا مینمود که ناگاه مرغان سبز رنگ از جانب دریا فوج
فوج فوج هجوم آورده بجانب لشکر ابرهه متوجه شدند و هر مرغ از آن مرغان سه سنگ برابر دانهٔ ماش
یکی در منقار و دو در هر دو پنجه همراه داشت چون محاذی آن لشکر رسیدند آنها پرافشان شده گرفتند و
در پی هر گریزنده که می آمدند او را هلاک میساختند و خاصیت آن سنگ ریزها این بود که بهر سر که
میرسید از مقعدش می بر آمد و درونه همه سوخته میشد آخر تمام لشکر را با فیلان و رئیسان پامال غضب
الهی ساختند مگر مردی از آنها نجات یافته باستعجال تمام متوجه جانب حبشه شد طائری بر سرش میرفت
تا اینکه بمجلس نجاشی رسیده صورت واقعه تمام بیان ساخت ناگاه آن طایر سنگی بر سرش رها کرده
او هم بملحق بیاران او ساخت و لفظ او در او عسکر برای تردید ست و امکان دارد بمعنی بل بود و مراد
از عسکر لشکر کفار ست روز جنگ حنین و قصه اش اینکه چون کفار یکبارگی حمله کرده تیرباران نمودند
و شیطان ندا کرد که رسول خدا کشته شد تفرقه در لشکر اسلام افتاد و همراه آنسرور صلی الله علیه و سلم
بجز معدودی چند از خواص اصحاب نماندند پس عباس رض که بلند آواز بوده بحکم آنسرور صحابه متفرقین را
خواند فی الحال همه از اطراف و جوانب بر لشکر کفار ریختند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدری سنگ ریزه
بدست مبارک گرفته شاهت الوجوه گویان بسوی لشکر کافران انداخت پس باقی نماند هیچ مشرکی
مگر اینکه در چشمان و هر دو سوراخ بینی او سنگریزه رسیده آخر بمجرد وقوع آن فوج اعدا شکست
فاحش خورده بعضی رو بفرار نهادند و بعضی بقتل و اسیر در آمدند و جماعتیکه در لشکر هوازن بودند چنین
نقل کردند که چون آن سرور سنگریزها بجانب ما انداخت بچشمان هر یکی از ما سنگریزه رسید و ترسی
در دلهای ما افتاد و هیبتی بر ما مستولی گردید و روز جنگ بدر هم حین التقاء صفوف و گرمی هنگامهٔ جنگ
آنجناب مشتی از خاک و سنگریزه بر فوج کفره افگندند و هیچکس از آنها نمانده که در چشم او نافتاده باشد
کما رواه البخاری لکن انداختن آن بر دو دست و تسبیح کردن آن سنگریزها در کف مبارک در این
هر دو غزوه از روایتی بثبوت نرسیده اگرچه در مقام دیگر منقول ست از انس بن مالک رض که روزی
تسبیح کردند سنگریزها در دست شریف آنسرور چنانچه باشندیم تسبیح آنها کما فی الشفاء وغیره و در شرح
شمایل مذکور ست که شاید آنسرور یکبار بدستی و بار دیگر از دست دیگر انداخته باشد یا بدستی گرفته از دست
دیگر افگنده و این از خصائص آنحضرت بود که هر سنگریزه که بدست مبارک میرسید تسبیح گفتی و شارح خجندی

نقل

بتعبیر تسبیح نقل از کتابی گفته که آنجناب روزی بر سنگریزه هایی وادی از علی کرم الله وجهه علیه نیز
بحجره دیگر در دست مبارک رسیدند تسبیح گفتند و در شرح محمدیه مسطور است که بمقتضای وان من شیء الا یسبح
بحمده تسبیح کردن سنگریزه بالاسیما در فعلیکه در کف آن سرور بود بعید نیست اما استماع آن از گوش
عارفی باید که جرعه نوش جام محمدی باشد شیخ ابوعثمان مغربی میفرماید که تمام مکونات باختلاف لغات
تسبیح الهی میگویند لکن آن را بجز عالم ربانی که گوش دلش کشاده است نمی شنود و شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه
فرموده که ما شنیدیم از سنگی که بزبان قال ذکر لا اله الا الله میگفت و هر ذره را از ذرات موجودات
زبانی است که بدان تسبیح حق جل مجده میکنند و ازین است که زبان حصاة در دست مبارک سرور عالم
صلی الله علیه وسلم تسبیح میگفت الحصی بفتح الحاء والصاد المهملتین سنگریزه الراحة کف دست رمی بفتح
الراء المهملة وکسر المیم وسکون الیاء المثناة التحتانیة بضرورة الشعر من الرمی انداختن النبذ بفتح النون
وسکون الموحدة وبالذال المعجمة انداختن التسبیح تنزیه از نقایص و عیوب و مراد از تسبیح یونس علیه السلام است
که چون او را حق سبحانه برای هدایت اهل نینوی که از بلاد موصل است مبعوث ساخت او مدت مدید
آنها را بدین موسی علیه السلام دعوت کرد هیچ فایده بران مترتب نشد و همچنان بر کفر و ضلالت اصرار نمودند
و او را اذیت مالایطاق دادند آخر وی علیه السلام تنگ آمده در حق شان دعا بحلول عذاب کرد و چون مشاهده
آثار اجابت قوم را ازان مطلع ساخته از شهر با اهل و عیال خود بیرون رفت حق جل مجده قدری از سموم
دوزخ بسوی شان متوجه ساخت اهالی شهر معاینه آن هراسیده متحیر گشته از افعال خود ها نادم و پشیمان
شده هر چند که یونس علیه السلام را طلبیدند تا بوی ایمان آرند نیافتند آخر همه ها در جایی مجتمع گشته بتضرع و زاری
و گریه و بیقراری در جناب باری جلت قدرته اشتغال نمودند و سر بسجود نهاده عرض کردند که بار خدایا
از کفر توبه کردیم و بسخن یونس علیه السلام که فرستادهٔ تو بود ایمان آوردیم حق سبحانه وقت عصر دهم محرم
عذاب از ایشان مرفوع ساخت همه خوشوقت شده داخل شهر گردیده هرکاره ها جابجا روانه کردند
تا خبری از یونس علیه السلام آرند و چونکه وی علیه السلام را خبر رفع عذاب از قوم بیشتر رسیده بود و متصور اینکه اگر
بشهر روم مرا تکذیب کنند از کمال تنگدلی بی انتظار وحی متوجه ملک روم شده مورد عتاب الهی گشت
پس اول رفیقان و نوکران از وی جدا شدند بعد ازان زن و دو فرزند که باقی بودند هم با او نماندند
آنحضرت تن تنها بر لب دریای روم رسیده دید که جهازی مستعد روانگی هست بران سوار شده روانه شد

ناگاه بادی تند و هول خاست و موجهای سخت آمدن گرفت و جهاز از رفتن بند شد ناخدا گفت
من تجربه کرده ام اگر بندهٔ از خداوند خود گریخته بر کشتی نشسته همچنین رو میدهد معلوم نیست که درینجا
آن کدام است یونس علیه السلام گفت که آن منم مرا دست و پا بسته بدریا اندازید تا تمام مردم نجات یابند
ناخدا و دیگر کسان ابای شدید کرده بقرعه انداختن متفق شدند سه بار که قرعه انداختند بنام یونس ع
افتاد ناچار آنجناب را بدریا انداختند و جهاز روان شد اتفاقاً یک ماهی کلان که منتظر لقمه بود بمجرد که او
بدریا افتاد ماهی او را لقمه کرد لیکن حکم الهی رسید که این لقمهٔ تو نساخته ام بلکه شکم ترا زندان او گردانیده ام
باید که او را کما ینبغی محافظت کنی ماهی آنحضرت را در شکم خود گرفته سیر میکرد تا اینکه از دریای روم ببطائح
رسید و از آنجا بدجله افتاد و لجه جلهر دز بحکم قادر متعال بر کنار شاهی دجله انداخت و یونس علیه السلام
در شکم ماهی تسبیح لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین میگفت و چونکه بدن مبارک بسبب
گرمی شکم ماهی نرم شده بود و طاقت آن نداشت که مگس یا پشه بران نشیند و قدرت برخاستن
نبود حکه بالایش قوت تعالی حق سبحانه درخت کدو رویانید که برگهایش بمنزله پوشش شدند و ماده آهو را
برای شیر دادن او مسخر ساختند و بعد چندی مدت چون قوت تمام پیدا شد مزاج و بدن او بحالت اصلی آمد بحکم الهی باز بسوی شهر نینوی واپس شد و بتعلیم اهالی آن
مامور گردید در اثنای راه از زن فروش ... دریافت و بعد رسیدن بسر حد ملک نینوی شاه و اهل شهر خبر تشریف آوری وی شنیده از جهت
نزل استقبال نمودند و بکمال تعظیم و تکریم بشهر آوردند و در اتباع و انقیاد وی گذرانیدند تا آنکه ...

جاءت لدعوته الاشجار ساجدة • تمشي اليه على ساق بلا قدم
كأنما سطرت سطرا لما كتبت • فروعها من بديع الخط في القلم

ترجمه آمدند درختها بخواندن آنحضرت در حالت سجده کنان در وقت رفتن بسوی وی صلی الله علیه وسلم بر تنه خود یا بی بودن قدم گویا که خط
مستقیم کشیده شد درختان وقتیکه نوشتند شاخهای آن خطی نو پیدا در وسط راه ملا محمود در شرح خود
گفته که این اشاره است بسوی حکایتی که صحیح است از ثقات که بر زمین نقش لا اله الا الله محمد
رسول الله پیدا شده بود والله تعالی اعلم بالصواب الحاصل درختان بدعوت آنحضرت ... افتان
و خیزان حاضر شده ادای شهادت رسالت کردند و همچنان راست آمدند که گویا خطی مستقیم
و طرز عجیب در اثنای راه از شاخهای خود بر زمین کشیدند چنانچه حاکم روایت کرده از ابن عمر رضی الله عنهما
که گفت روزی در حالت سفر بادیه نشینی بحضور آنحضرت آمد آنجناب او را دعوت اسلام کرد او طالب معجزه شد

آنحضرت خواند درختی را از درختان وادی پس آن درخت زمین را شگافته بکمال ادب راستی آمد بحضور
ایستاد و بعد ادای سلام بار کلمهٔ شهادت گفت و باز بحکم والا بسوی نشست خود رجوع کرد و همچنین از ابن
عباس و بریده اسلمی رض نیز مروی است و عبد الله بن مسعود رض گفته که جنیان از آنحضرت معجزه طلبیدند
پس خواند آنحضرت درختی را از درختان وادی تا اینکه آمد بکمال ادب ایستاده شهادت بصدق نبوتش داد
و دارمی از انس بن مالک رض روایت کرده که روزی جبرئیل علیه السلام نظر کرد درختی و گفت یا محمد ان
این درخت را شهادت رسالت تو بده پس خواند آن سرور آن درخت را تا اینکه زمین را شگافته با برگ و ریشه
آمده ایستاده و بعد ادای شهادت رخصت انصراف یافته بجای خود رفت و از جابر بن عبد الله و اسامه بن زید
رض مروی است که در بعضی غزوه با آنحضرت برای قضای حاجت رفت و ندید چیزی را که بدان استتار
نماید پس خواند درختان وادی را تا اینکه دو درخت آمده با یکدیگر ملصق شدند و آنجناب میان آن
و بعد فراغ التفات کرد که بجای خود بروید پس رفتند [illegible] نخل که بود شش [illegible] پای چیست بفرموده آنحضرت
زجای کرده بسوی تو خواندی ساخت بهر جا که تو گفتی مقام و این معجزه مشتمل است بر چند
معجزه اول فهم خطاب دوم مشی مثل انسان سوم ادای شهادت بلسان قال سبحان الله چگونه
حال اشجار که شعوری بمنافع و مضار ندارند بحضور پیغمبر جلیل القدر این باشد و ای صد وای بر حال
کسانیکه با وجود عقل و هوش و چشم و گوش در ضلالت و بطالت گرفتار باشند و اصلا رو بدرگاه
عالم پناه سید الابرار نآرند و اوامر و نواهی او را بمقدار جوی نشمارند اللغات الدعوة بفتح الدال
المهملة خواندن الاشجار جمع شجر و آن درختی را گویند که تنه دارد و المشی من المشی رفتن الساق
بمعنی تنه درخت است السطر بفتحتین صف زدن و قطار است کشیدن کما فی الصراح الغمام
جمع فرع فنون البیع [illegible] مثل الغمامة آنّی سار سائرة
تقیه حر وطیس للهجیر حمی ترجمه آمدن اشجار مانند ابر پاره ایست سیر کننده بهر جا که آنسرور
سیر میکرد در حالیکه نگاه میداشت این ابر آنحضرت را از گرمی تنور هوا که هنگام نیمروز بسیار گرم
میباشد الحاصل آمدن اشجار در اعجاز مانند ابر پاره ایست که آنحضرت را از تابش آفتاب وقت
سیر نگاه میداشت همچو سائبان بر سر مبارک سایه میکرد چنانچه سیوطی رح در خصائص آورده که ابر
سایه مینمود بر سر آنسرور وقت سیر و گرمی آفتاب و همچنین میل میکردند بسوی سواری آنحضرت

شاخهای درخت چون نزدیک آن شده و ابونعیم از ابن عباس رضی روایت کرده که حلیمه مرضعه آنجناب
نقل است که او را از خود جدا نساخت روزی با خواهر رضاعی خود هنگام نصف النهار بسوی صحرا بیرون
آمد حلیمه برای طلب آنحضرت رفته از دختر گفت که چرا او را درین گرما بیرون آوردی او گفت که ای
مادر برادرم از گرمی آفتاب محفوظ است دیدم ابر پاره را که بر سرش همچو سایبان بود و وقت استادنش
می‌استاد و چنین سیر یافته شد تا از بیهقی مروی است که چون آنسرور با ابوطالب بسوی شام
سفر کرده بشهر بصری رسید بحیرا راهب از صومعه خود دید که ابر پاره بر سر آن فلک فرش سایه افگنده همراه
شان می‌آید پس آن جماعت منزل کرده در سایه درختی که قریب صومعه بود فرود آمدند و آنحضرت در
سایه جائی نیافته در آفتاب نشست پس میل کردند شاخهای درخت بسوی آنجناب و بر سرش
سایه افگندند و ابر بالای درخت آمده استاد و بحیرا که از علمای نصاری بود و در توریة و انجیل و دیگر
کتب سماویه علامات پیغمبر آخر الزمان خوانده بود مشاهده این حال متحیر شده قریش را ضیافت کرده
لعموه طلبید ابوطالب آنحضرت را برای محافظت سامان گذاشته با جماعت آمد بحیرا دید که ابر پاره همانجا
بر سر آنحضرت استاده است پس طلب کرد آنجناب را و دید که ابر بر سر مبارکش سایه کرده می‌آمد و بر هر شجر
و حجر که عبور کرده اذان آواز السلام علیک یا رسول الله می‌آمد پس بحیرا پیش آمده استفسار
احوال کرده نشان و نشانه مبارک مهر نبوت دیده بوسید و مشرف بایمان شده بابی طالب وصیت کرد
که این فرزند را بشام مبر که یهود و نصاری دشمن او بند و این پیغمبر آخر الزمان است که موسی و عیسی
علیهم السلام بظهور وی بشارت داده اند و دین او ناسخ همه ادیان خواهد بود و ابوطالب آنسرور را با همه چیز بمکه باز گردانید اللغات
الغمامة بفتح الغین المعجمة ابر پاره من السیر رفتن لقمة من الوقایة نگاه داشتن الحر بفتح الحاء و تشدید
الراء المهملتین گرمی الوطیس بفتح الواو و کسر الطاء المهملة تنور گرم التهجیر بفتح الهاء و کسر الجیم نصف نهار
که وقت اشتداد حرارت است حمی بفتح الحاء المهملة و کسر المیم و سکون الیاء المثناة التحتانیة افروزه
الشمس من الحمی سخت گرم شدن اقسمت بالقمر المنشق ان له من قلبه
نسبة مبرورة القسم ترجمه سوگند میخورم بقمر شگافته شده که تحقیق آنرا از دل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ارتباطی است که راست کرده شد قسم بآن ارتباط الحاصل سوگند میخورم بماه که
انشقاق آن بانگشت مبارک آنسرور واقع شده که آن قمر منشق را مناسبتی است خاص با دل مقدس آنحضرت

هرکه میان مناسبت سوگند خورد راست گو باشد و آن نسبت بچند وجوه متحقق هست اول در انشقاق
والتیام که بیانش عنقریب می آید دوم در صفا و نزاهت و اشراق سوم در افاضه بعد قبول
و استفاضه انوار عالی پس چنانکه قلب شریفه استفاضه انوار و اسرار از ذات ذوالجلال کرده
بر قلوب مظلمه افاضه نور هدایت میفرماید همچنان قمر از آفتاب استفاضه نور نموده شب تیره و تار را
ضیائی می بخشد چهارم تدریج در ترقی بذروهٔ کمالات پنجم سرعت در قطع منازل و مقامات و قسم بغیر
حق سبحانه اگرچه جائز است کما فی شرح الکبیر و الکافی اما ایفای آن واجب نیست و حنث موجب
اثم و کفاره نمیشود بلکه بمنزلهٔ حروف مؤکده است که فایدهٔ تحقق و ثبوت می بخشد بخلاف قسم بحق
عزوجل که حنث آن مستوجب کفاره و اثم است و معجزهٔ شق قمر را جمع کثیر از صحابه روایة کرده
و علامه سبکی در شرح مختصر الاصول گفته که حدیث انشقاق متواتر المعنی است و در کتب صحاح
بطرق متعدده مروی شده که شک و شبهه را در ان اصلا دخل نیست و مفسران اجماع دارند که در آیه
کریمه اقتربت الساعة و انشق القمر همین انشقاق مراد است بدلیل و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا
سحر مستمر و در صحیحین مروی است از عبد الله بن مسعود رض در مکه ابوجهل و دیگر کافران قریش
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم این معجزه طلب کردند پس همه دیدند آنحضرت بسوی قمر اشاره
بانگشت مبارک کرد دو پاره گردید و دیدند جبل حرا را درمیان آن و گفتند کافران بمشاهدهٔ آن که
تا حال سحر محمد بر زمین بود الحال بآسمان هم محیط شد و سحر مستمر گردید و بعضی متفلسفان که در قلب
شان سوز نور ایمان نیست در خرق و التیام اجرام سماویه کلامی دارند و نمیدانند که چنانکه حق جل
مجده بقدرت کامله خود آنرا پیدا کرده و بی ستون قیام بخشیده بر نفس خود و ایستاده ساخت همچنان
قدرت خرق و التیام آن نیز دارد و آنکه ملاحده میگویند که اگر این معجزه واقع شدی همه خواص و عوام
دیدندی و ارباب تواریخ بتواتر نقل کردندی جوابش اینکه آن در شب از یک لحظه بیش نبود
و آن وقت وقت خواب است علاوه اینکه مشاهدهٔ آن نمیشود مگر کسانی را که متصدی دیدن
باشند و مستبعد است که همه نظر بقمر دوزند و نیز تواند که قمر دران شب در بعضی منازل باشد
که بعضی ظاهر شده و بعضی را ظاهر نگردیده چنانچه خسوف را بعضی از اهل بلاد می یابند و بعضی
نمی یابند یا اینکه در روایات آمده که مسافران از نواح که در آن زمان رسیدند ایشان خبر دادند

وبسلعی حاکم ملیبار چون خبر این معجزه زبانی بعضی تجار عرب رسید گفت که اگر در دفتر روزنامچه آبائی
من اینجا دیده نوشته باشند تصدیق نبوت کرده ایمان آرم چون آنرا آورده ملاحظه کردند نوشته بود
که فلان تاریخ بعضی معتبرین اهل ملیبار ماهتاب را دو پاره دیدند بمجرد معاینه آن مشرف بایمان شد
وشق قلب آنسرور صلی الله علیه وسلم سه بار واقع شد اول در عمر شش سالگی که جماعتی از محدثین آنرا
نقل کرده اند ابن عساکر از حدیث شداد بن اوس رض آورده که فرمود رسول خدا علیه الصلواة والسلام
بودم با همسالان خود از کودکان در وادی ناگاه سه کس که در دست یکی ابریقی نقره پر از برف و در
دست دیگر طشتی از زمرد بوده نمودار شدند بمجرد دیدن مرا گرفتند طفلان گریختند پس یکی از آن مرا بر زمین
خوابانیده از مابین مفرق صدر تا منتهای عانه شگافته احشاء شکم بیرون آورده بآن برف شسته بجای
آن نهاد و دیگری سه بار دست خود را در جوف انداخته قلب را بیرون آورده از وی مضغه سیاه
برآورده بر زمین انداخته گفت که این نصیب شیطان است و آنرا چیزی پرساخته بران مهر
از خاتم نور کرده بمقام آن نهاد پس مملو شد دل من از نور نبوت و حکمت و هنوز سرور و خنکی آن در
عروق و مفاصل خود می یابم و انس بن مالک رض میگوید که دیدم بر سینه و شکم مبارک آنسرور
نقش و نشان آن التیام مثل خط درار باریک و درین شق حکمت این است که آنسرور از
سن صبا موصوف باوصاف کمال و معصوم از وسواس شیطان دوم حین قرب زمان بعثت
که شیخ ابونعیم در دلایل نقل کرده و درین شق حکمت زیادت کرامت است تا دل اطهرش از تعلق
بما سوی الله طاهر گردد و قوی شود در تحمل اثقال وحی سوم در شب معراج که در صحیحین مرویست
تا دل اقدس قوت سیر عالم ملکوت بهم رساند و طاقت معاینه تجلیات مشاهده و انوار متلالیه پیدا کند
ولهذا چنانکه این آراستگی موسی را میسر نشد رویه حق جل مجده حاصل نگردید موسی سفری
چند هم طور نکرد و عیسی سفری کرد ولی دور نکرد و قربان مسافری که در خلوت عرش و بالنفس
و مصارفت کسی شعور نکرد و الملتجات اطلاق قمر بفتحتین بر ماه از شب چهاردهم تا آخر شهر است و باشد
آنرا هلال میگویند المنشق بضم المیم وسکون النون و فتح الشین المعجمه و تشدید القاف من الانشقاق
شگافته شدن الشبه بکسر النون میوید المبرورة من البر راست شدن القسم بفتحتین سوگند
وَمَا حَوَى الْغَارُ مِنْ خَيْرٍ وَمِنْ كَرَمٍ + وَكُلُّ طَرْفٍ مِنَ الْكُفَّارِ عَنْهُ عَمِي + فَالصِّدْقُ فِي الْغَارِ

وَالْقَسَمُ بِغَیْرِ مَا وَهُمْ یَقُولُونَ مَا بِالْغَارِ مِنْ اَحَدٍ + کَطُوقِ الْحَمَامِ وَطُوقِ الْعَنْکَبُوتِ عَلٰی
خَیْرِ الْبَرِیَّةِ لَمْ تَنْسِجْ وَلَمْ تَحُمْ ترجمہ سوگند میخورم با چیزیکه آنرا غار فراهم آورده از خیر و کرم
در حالیکه بر چشمی از کافران از ان نابینا بود پس صدق و صدیق در غار انس گرفتند بچیزی
بغیر خدا و کافران گفتند که در غار هیچ کسی نیست و سبب بدین این بود که گمان کردند کبوتر را
و گمان بردند عنکبوت را که عنکبوت بر بهترین مخلوقات نتنیده و کبوتر گرد وی نگشته الحاصل
سوگند میخورم بذات با برکت سرور انبیا صاحب خیر و کرم شفیع الامم چیزی را که بحکم خدا در غار جبل ثور آوان هجرت از مکه
معظمه در آمده و کافران با وجود دیدن دیگر اشیا از معاینه وی نابینا شدند و ادراکه در عصمت الهی
بوده دیدن نتوانستند پس آنسرور که منبع صدق و راستی است و صدیق که بخوشش بدل طلب
معجزه تصدیق کرد قلب خود را بچیزی متعلق نساختند سوای خدا و انس نگرفتند بگوشه از غار بخوف
اعدا بلکه اطمینان علانیه در غار بودند که اگر کفار بسوی قدمهای خود دیدندی نظر بر ایشان افتادی لکن
چونکه حق سبحانه حافظ و ناصر حبیب خود است بصران آن بی بصران را از دیدن شان باز داشت
چنانچه آن فجار بر در غار مقابل آنسرور و صاحب یار غار ایستاده میگفتند که درینجا کسی نظر نمی آید
اینانکه کبوتران در خستان درین غار بیضه ها نهاده اند و عنکبوت بران تارها تنیده اگر کسی در آمدی
البته آن بیضه ها شکستی و تارها گسستی و این هجرت و اختفا محض برای اظهار بعضی معجزات و تکمیل سنتی
از کمالات بوده و الا چه امکان داشت که آن سید الابرار محبوب قادر مختار از غیر وی جل مجده خایف
و ترسناک گردیده بسبیل اختفا هجرت نماید و چونکه اعتماد کلی بر حفظ و حمایت الهی و اطمینان قلب
کما هی داشت بنا بران هرگز بفکر حال خود نپرداخت و خود را مختفی
از نظر آن اشرار نساخت بلکه چون صدیق گفت که آنها ما را می بینند فرمود چه خیال میکنی مضرت را
در حق آن دو کس که حق سبحانه ثالث ایشان است پس ناظم رح بالفاظ مذکوره بهمین اشاره میکند
و قضیه هجرت اینست که چون بعد اسلام گرویدن از قبیله خزرج ساکنین مدینه و ترحیب شان بدیار خود
بعضی صحابه عظام را مثل عمر بن الخطاب رض و حمزه بن عبد المطلب رض و عثمان رض و طلحه رض و زید بن حارثه
و عمار و ابن مسعود و بلال رض و غیرهم رض اجازت هجرت بسوی مدینه داده خود منتظر حکم الهی بوده
بجز امیر المومنین ابو بکر صدیق رض و علی کرم الله وجهه کسی از اعیان صحابه در مکه معظمه با آن سرور صلی الله علیه وسلم نماند مشرکان بیاری

ترقی و کمال و اسباب انتظام مصالح احوال احساس کرده از ارتحال صحابه بجانب مدینه استدلال کردند که
آنحضرت نیز عنقریب ازینجا خواهد برآمد بنابران روی مشاورت و عناد در امضای مهم شر و فساد
آوردند و سرگروه آن ملاعین دران ایام ابوجهل لعین بود و شیاطین دیگر باوی یار شدند
و ابلیس تلبیس نیز بصورت پیر نجدی آمده شریک حال شان گردید بعضی مصلحت در اخراج
دیدند و بعضی در حبس و بعضی در قتل و هلاک و ابوجهل گفت یککس از هر قبیله باید گرد
تا یکبارگی شمشیر بازنند بنی هاشم را طلب قصاص از قبایل متفرقه دشوار خواهد شد پس پیر نجدی
آنمرد آن را استحسان نموده رای ابوجهل را پسندید درین اثنا جبرئیل عم آنحضرت را ازینحال آگاه
کرده فرمان هجرت رسانید آنسرور اراده برآمدن ازانجا نموده علی کرم الله وجهه را فرمود که امشب در
خوابگاه من خواب کن تا مشرکان در مقام اشتباه در آمده از حقیقت حال آگاه نشوند و اصل
باعث برگذاشتن علی رد ودایع کفار قریش بود که باعتقاد امانت و دیانت پیش آن جناب
میگذاشتند پس خواب کرد علی در خوابگاه مبارک و پوشید خود را در چادر خاص وی و آنسرور ردا
بر سر پیچیده از درون خانه برآمده یٰسین را تا فهم لا یبصرون خوانده کفی از خاک بر روی مشرکان انداخت
و از پیش ایشان علانیه مرور فرمود و گویند که آن خاک بر سر هر کسی که رسیده روز بدر مقتول گردید
قبضه ریگی که فشاندی زکف شد بصر بصر الشر هدف سر صفت نور بصر الکفیل بود که شد
در نظر خصم میل بعد درین اثنا شخصی بجماعه کفار نگونسار آمده گفت که اینجا چه ایستاده اید محمد از پیش
شما رفت ابوجهل و کافه مشرکان خاک ندامت بر سر بیخته وقت صباح علی را دیده گفتند که صاحب تو
کجاست او گفت الله اعلم بحال رسوله پس آنحضرت بخانه ابوبکر صدیق رفته او را بامر هجرت خبر داد
و بمصاحبت او درین سفر مبشر نمود ابوبکر از شادی در گریه شده دو شتر را که از مدتی پرورده بود
پیش آورد آنجناب یکی را که جدعا نام داشت برای خود پسندید و عبدالله بن اریقط را که در کار
رهبری ماهر و بحفظ اسرار مشهور بود اجیر گرفته بیست و هفتم صفر روز دوشنبه شبا شب از راه
دریچه که در نشیب خانه ابوبکر بود بسوی غار جبل ثور روان شد چون بغار رسیدند نخست ابوبکر
اندرون آن در آمده سوراخها را بپارهای چادر خود مسدود ساخته آنسرور را در غار در آورده در سوراخی
که باقی مانده بود پای خود انداخته نشست و آنجناب سر بر زانوی او نهاده بخواب رفت ماری پای او را

میگزیدند او بلی الا اینکه مبادا آنحضرت از خواب بیدار گردد دم نمیزد و جنبشی نمیکرد آخر از کمال بیتابی
گریه داشت اشک وی بر روی شریف چکیده او بیدار شده استفسار حال فرمود ابوبکر از گزیدن مار
اطلاع ساخت آنحضرت دست مبارک بر جای گزیدگی فرود آورده آب دهن بران مالیده فی الفور
الم آن مندفع گردید و بعد در آمدن در غار حق سبحانه درختهای مغیلان بر در غار رویانیده جفتی از
کبوتران وحشی فرستاد تا آنجا آشیانه سازد و بهمان شب بیضه نهد و عنکبوت را فرمود که بران تارها
تند و در مواهب از مسند بزار آورده که کبوتران حرم از نسل آن جفت کبوتر اند که ببرکت دعای
آنحضرت تا روز قیامت از اصطیاد و استهلاک محفوظ خواهند بود و در حدیث از کشتن عنکبوت
نهی آمده پس کافران بمعاینه آن گفتند که اگر کسی درین غار آمدی بیضه کبوتر شکستی و خانه عنکبوت
ویران گشتی و این درختان پیش از زمان محمد اینجا رسته اند و باوجود آن جزم داشتند که آن
سرور درین غار است و از همینجا گذشته پس بعد مکث در غار تا سه شب عبد الله اجیر بر دو شتر را
بر در غار آورد و عامر بن فهیره مولی ابوبکر رض نیز آمد آنجناب بر قصوا سوار شده ابوبکر رض را ردیف ساختند
و عبد الله و عامر بر شتر دیگر سوار شده راه سواحل پیش گرفتند و بروز دوشنبه دوازدهم ماه
ربیع الاول در حوالی مدینه طیبه رسیدند انصار جان نثار که چشم براه بودند پیش آمده بالقوس
خود با خطاب کرده مضمون این اشعار سرائیدند ؎ اینجا بیا که مهبط اسرار ایزدی است ∴ اینجا
بیا که مشرق نور محمدی است ∴ اینجا بیا که نور یقین جلوه میکند ∴ خوش وقت آنکسی که بدین نعمت مهتدی است
اینجا نزول مائده عیش دایم است ∴ اینجا حصول فائده فیض سرمدی است ∴ ای در حجاب ظلمت
شک اینطرف بیا ∴ تا بنگری بچشم که دین دین احمدی است ∴ تا اینکه اول نزول برکت
شمول در منازل بنی عمرو بن عوف واقع شد بعد از آن روز جمعه از آنجا رخت رحلت بر بسته
در باطن مدینه بخانه ابو ایوب انصاری نزول اجلال فرمود و در اثنای راه بسا معجزات بوقوع
آمدند که در کتب حدیث بتفصیل مذکور اند و این آشیانه ساختن کبوتران و تنیدن عنکبوت
اشد و اقوی است در حفظ الهی از تحصن بحصون عالی زیرا که مناعت جنابش بالاتر از جدارات تا لیگوید اللغات
حوی بفتح الطاء المهملة و الواو المخففة فراهم آوردن غار شکاف کوه و مراد از آن جبل ثور است که قریب مکه معظمه
واقع شده الطرف بفتح الطاء و سکون الراء المهملتین چشم کما فی الصحاح عمی بالفتح العین المهملة

وکسر المیم وسکون الیاء المثناة التحتانیه لضرورة الشعر من العمی نابینا شدن الصدق راستی
و آن از اسمای آنسرورست صلی الله علیه وسلم که از کمال صدق گویا عین آن گشته کمافی المواهب
والصدیق بکسر الصاد والدال المشدده المهملتین کثیر الصدق صیغه مبالغه لقب امیر المومنین ابوبکر
بن ابی قحافه است رض صاحب مواهب ابو محرقه از حکیم بن سعد آورده که گفت شنیدم از علی کرم الله وجهه
که تسمیه صدیق که این لقب وی از آسمان نازل شده لم یریا در اشتقاق این لفظ اختلاف است
بعضی برای مهمله کسوره مشتق از ریم اجوف یائی بمعنی از جای خود فرا رفتن میگیرند بعضی هر دو جا
خوف فراز گفته و ثابت قدم ماندند لکن درینصورت لم یریا بروزن لم یبیاعی باید و هیچ قاعده مقتضی
حذف یا نیست و بعضی لم یریا بضم الیاء المثناة التحتانیه و فتح الراء المهمله خوانده مشتق از روم اجوف
واوی بمعنی طلب کردن میگویند و درینصورت نیز می باید که لم یرما مثل لم یقالا باشد از انکه
برای حذف الف وجهی نیست شارح الجیده لم یریا بصیغه مجهول من الرؤیة بمعنی دیده نمیشوند و این
خلاف روایت است از ناظم رح و صواب نیست که لم یریا بفتح الیاء المثناة التحتانیه والراء المهمله مشتق
از ریم مکسوره الهمزه باشد و آن در قاموس بمعنی انس گرفتن آمده و حاصلش لم یریا بود که بقاعده
یسل همزه محذوف شده الآلام بفتح الهمزه وکسر الراء المهمله بمعنی هیچ یکی الحمام بفتح الحاء المهمله
وتخفیف المیم کبوتر العنکبوت بفتح العین المهمله جانوری است که بر سقف خانها تار می تند و آنرا
در فارسی تارتنه میگویند لم تنسج بفتح التاء المثناة الفوقانیه وسکون النون وضم السین وکسر تا
من النسج بافتن لم تحم بضم الحاء المهمله الحوم گرد چیزے گردیدن وَقَايَةُ اللهِ اَغْنَتْ مِنْ
مُضَاعَفَةٍ مِنَ الدُّرُوعِ وَعَنْ عَالٍ مِنَ الْاُطُمِ ترجمه محافظت الٰہی بے نیاز
کردانید از زره های دو کان حلقه بافته شده و از قلعه های بلند سنگین الحاصل آنسرور را برای
دفع شر اعدا محتاج پوشیدن زره ها و در آمدن در حصار قلعه های سنگین نیست بلکه حق سبحانه او را
بتار عنکبوت که اوهن البیوت است از کید دشمنان نگاهداشت شیخ عارف عبد الحق دهلوی رح میگوید
که چون باراده زیارت جبل ثور رفته بود در غار رسیدم بی اختیار اینخیال گریبان حال گرفت که سبحان الله
وقتی بود که ان سید البشر را بر عرش معلی برای ارادت آیات کبری بردند و یکروز این است که بر طریق
حشرات زمین در غار در آوردند مقارن اینخیال الهام شد که در شهود ذات تفاوت نبود تفاوت در شهود

صفات بپا شد و شود ذات یکی ست ہر جا کہ بود الثقات آلوتا کہ بگیر او نگاہداشتن رخت پنہای ان شیئ
من الاغناء و بے نیاز گردانیدن المضاعفۃ بفتح العین المہملہ حلقہ بر حلقہ بافتن زرہ یا یکی را
بالائے دیگرے پوشیدن الدروع بفتحتین جمع درع بمعنی زرہ الاطم بفتحتین حصار سنگین

ما سامنی الدہر ضیما واستجرت بہ ۔ الا ونلت جوارا منہ لم یضم ؀

ترجمہ اذیت نرسانید مرا زمانہ از روی ستم و طلب امان نکردم از آن شر و ر مگر اینکہ یافتم امان کثیر
از وی کہ بسبب آن ہرگز جور و ستم کردہ نشود بر من الحاصل ہیچ مکروہی از مکارہ روزگار
و ہیچ مصیبتی از مصایب زمانہ غدار بمن نرسد و قتیکہ التجا و استغاثہ بدرگاہ عالم پناہ سرور عالم
صلی اللہ علیہ وسلم کنم و کشف اندوہ و غم از حضرت ذو الجلال بتوسل او خواہم و استعانت و استمداد
بانجناب در حالت حیات و در عالم برزخ و عرصات قیامت باخبار صحیحہ و آثار صریحہ ثابت و متحقق است
امادر حالت حیات مشہور و معروف است چنانچہ ترمذی روایۃ کردہ کہ مردی ضریر البصر آمدہ
عرض کرد کہ یا رسول اللہ دعا کن کہ حق سبحانہ چشم من بینا کند آنحضرت فرمود کہ وضو کردہ این دعا
بخوان اللہم انی اسئلک واتوجہ الیک بنبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی
حاجتی لیقضی لی اللہم فشفعہ فی او ہمچنان کرد پس اللہ تعالی او را عافیت بخشید اما بعد وفات
در عالم برزخ پس مروی ست در معجم طبرانی از حدیث عثمان بن حنیف کہ مردی نزد امیر المومنین
عثمان بن عفان رض حاجتی داشت او ہرگز بجانبش متوجہ نمی شد آن مرد نزد من آمدہ شکایت کرد
من ہمین دعا کہ از آنحضرت شنیدہ بودم تعلیم نمودم او بران عمل کردہ نزد وی رفت او بکمال
تعظیم پیش نمودہ متوجہ حال او شدہ فی الفور حاجت وی روا ساخت و در شفا مذکور کہ منصور خلیفہ
عباسی از امام مالک گفت کہ یا ابا عبد اللہ وقت دعا متوجہ قبلہ شوم یا توجہ بسوی مرقد مبارک
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نمایم فرمود کہ چرا از پیغمبر رو گردانی او وسیلہ تو و وسیلہ ابو البشر
آدم علیہ السلام است نزد حق تعالی پس استقبال کن بسوی وی و طلب شفاعت کن از وی تا حاجت
تو روا شود و محمد بن منکدر گوید کہ مردی نزد پدر من ہشتاد دینار ودیعت نہادہ اجازت صرف
عند الحاجت دادہ مسافر شد و بعد معاودت از سفر تقاضی گردید پدرم وعدہ فردا کردہ بکمال
اضطراب نزد قبر شریف آمدہ استعانت خواستہ بخواب رفت بعد بیداری ہشتاد دینار زیر بالین

یافته از زحمت مطالبه خلاص گردید و ابن الجوزی نقل کرده که من بعد دو سه فاقه در مدینهٔ طیبه بمواجهه قبر شریف آمده گفتم انا ضیفک یا رسول الله چون بخواب رفتم دیدم آنحضرت را که نانی بمن عنایت کرد من نصف در خواب تناول کرده بیدار شده دیدم که نصف باقی در دست من است اما توسل بآنجناب در عرصات قیامت از احادیث متواتره و اخبار متوافره ثابت است کنهدی ازان در شرح بیت هو الحبیب الذی ترجی شفاعته ذکر یافت اللغات سامنی من السوم اذیت رسانید لن اضیم بفتح الضاد المعجمه و سکون الیاء المثناة التحتانیه ستم الاستجاره امان خواستن نلت بکسر النون و تاء المتکلم من النیل یافتن الجوار بکسر الجیم امان کما فی مجمع البحار ولا التمست غنی الدارین من یده الا استلمت الندی من خیر مستلم ترجمه و نخواستم توانگری دنیا و آخرت را از دست مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم مگر اینکه یافتم عطا را و قبول کردم آنرا از بهترین دستی که بوسه داده شود بران دست و قبول کرده شود از وی الحاصل در التماس عطیه از آنجناب و یافتن و قبول کردن آن ملازمه است که یکی از دیگری منفک نمی شود چه ممکن نیست که کسی از آنحضرت چیزی درخواست کند و او کلمهٔ لا بزبان راند و لا کاملا شان چنانچه فرزدق گوید ما قال لا قط الا فی تشهده لو لا التشهد کانت لاءه نعم ::
لا بزبان مبارکش اصلا :: مگر بامشهد ان لا اله الا الله :: و از خصایص آنجناب بود که رفتار رو سایل نکردی اگر چیزی موجود نبودی فرمودی که قرض از کسی بگیر من ادا خواهم ساخت چنانچه منقول است که روزی شخصی آمده سائل شد و نزد آنحضرت چیزی نبود او را حکم بقرض گرفتن نمود امیر المومنین عمر خطاب رضی عرض کرد که یا رسول الله ترا حق سبحانه بچیزی تکلیف نداده که بران دست قدرت نداری این سخن بر خاطر مبارک گران آمد مردی از انصار گفت یا نبی الله بده و مترس از فقر لیس متبسم شده فرمود که بهمین مامورم و بهر نوعیکه از انواع عطیات ممکن بودی دران قصور نکردی و بنفس نفیس خود زندگی فقیرانه نمودی یکماه و دو ماه گذشتی که آتش بخانه مبارک افروخته نشدی و اگر طعامی یافتی چون محتاج را دیدی با وجود احتیاج ایثار کردی و در تصدق و عطا تنوع نمودی گاهی هبه نمودی و گاهی حکم باستقراض کرده ضامن شدی و گاهی از شخصی کالا خریدی و ثمن وادی و باز کالا بوی بخشیدی و گاهی بعد خریداری زیاده از ثمن عطا فرمودی و گاهی هدیه قبول کرده اضعاف آن بطریق انعام مرحمت ساختی و در لفظ مستلم اشاره است بآنکه اگرچه حجر اسود نیز مستلم و قبله

الهی است بخبر صحیح اما این دست مستلم که ید الله است بنص قطعی بمراتب بر وی فضیلت دارد
از آنکه حجر یمین الهی است در قبولیت حج مستلم وی و دست آن مظهر اتم و نایب مطلق ید الله است
در قبول ایمان که اصل جمیع احکام و عبادات واقع شده پس شخصیکه در افضلیت آن کلام کرده
فی الحقیقه نبی را نشناخته و امام سیوطی گفته که آتش حرام است بر مومنی که دست مبارک
بر دستش رسیده و تقبیل و مصافحه آن بوسایط باشد یا بلا واسطه ماحی ذنوب و باعث دخول
جنت است و این فقیر حقیر اثم خفی ولی سید محمد صادق علی عفی عنه بخدمت تمنا کرده که اگر نزد کسی سند مصافحه مسلسل باشد
از وی حاصل کنند تا اینکه شبی امام همام محمد باقر علیه و علی آبائه الصلوة والسلام را بخواب دیدکه
که آنجناب متوجه حال این ضعیف شده هر دو دستم را در بین کفین تنگ گرفته تبسم شده و صیغه
درود بزبان مبارک راندند بعد از آن در بعض شیوخ عرب سند ظاهر هم حاصل نموده الحمد لله علی ذلک
اللغات الغنی بکسر الغین المعجمه وفتح النون توانگری استلمت بتاء المتکلم والتسلم بفتح اللام
من الاستلام بوسه دادن و آن کنایه است از قبول بخشش بکمال تعظیم و رغبت لا تنکر الوحی

مِنْ رُؤْیَاهُ اِنَّ لَهٗ :: قَلْبًا اِذَا نَامَتِ الْعَیْنَانِ لَمْ یَنَمِ :: فَذَاكَ حِیْنَ

بُلُوْغٍ مِنْ نُبُوَّتِهٖ :: فَلَیْسَ یُنْکَرُ فِیْهِ حَالُ مُحْتَلِمِ :: ترجمه انکار مکن

تو اخبار غیب را که از آنسرور در حالت خواب ظاهر میشد بدرستیکه او را دلی است که وقت خوابیدن
دو چشم آنرا خواب نیست از آنکه این حال حین رسیدن او بمرتبه نبوت بود پس سزاوار نیست که انکار
کرده شود در وقتیکه حال خواب بنیده یا حال خوابیکه دیده شد فایده بدانکه نظر به از جمله اقسام
وحی قسمیکه آنجناب را تا شش ماه آوائل بعثت در حالت خواب بود بیان میکند و اشکالیکه بر آن
وارد میشود که حالت خواب حال غفلت و تعطل حواس است و آنچه در آن دیده میشود برای ترتب
احکام مکتفی نیست آنرا دفع میکند حاصلش اینکه این نسبت بکلی است که خوابش مغیر قوت ادراک
حواس گردد اما نسبت آن سید الخلق که خواب او بهر از بیداری است راست نمی آید از آنکه او را
دلیست بیدار که از خواب آلودگی چشم در او اثر فتور نیست بلکه بسبب انقطاع کلی از ما سوا
مزید توجه الی الله حاصل میگردد و لهذا بعد از بیداری از عایشه صدیقه رضی الله عنها که با حمیرا الکلمی
تا عنان توجه بدینعالم منصرف گردد و از ینجاست که نوم آنسرور نا قض وضو نیست و بعضی خواب

خلافت را اصلا گنجایشی نیست و نه کسی مجال انکار آن دارد امام بخاری از حدیث عائشه صدیقه رضی روایت میکند که گفت اول چیزیکه ظاهر شد بر آن حضرت از اقسام وحی خواب بود که آنچه میدید مطابق آن مثل روشنی صبح ظاهر میگردید و نیز گفت که شنیدم از انس و دیگر که میفرمود هر دو چشم من بخواب و دلم بیدار است ؎ سحر کرشمهٔ وصلش بخواب میدیدم ❊ زهی مراتب خوابیکه به ز بیداری است ❊ اللغات لا تنکر بضم التاء المثناة الفوقانیة و سکون النون و کسر الکاف من الانکار سر باز زدن الرؤیا بضم الراء المهملة خواب دیدن نیام بفتح الیاء المثناة التحتانیة و النون من النوم خفتن البلوغ رسیدن بحد احتلام بکسر اللام و بر وزن نعتهما من الحلم چیزی در خواب دیدن تَبَارَكَ اللّٰهُ مَا وَحْیٌ بِمُکْتَسَبٍ ❊ وَلَا نَبِیٌّ عَلٰی غَیْبٍ بِمُتَّهَمٍ ❊ ترجمه بزرگی و عظمت خدای راست نیست وحی امر کسبی و نیست هیچ پیغمبر بر خبر دادن از امور غیبیه متهم بکذب الحاصل حق جل مجده که منزه است از نقائص و عیوب حصول نبوت و رسالت را منوط بکسب و تکلیف نفس بانواع عبادات و مجاهدات نساخته بلکه این از محض وهبی است هر کرا خواهد بشرف اصطفا مشرف گرداند و بهر کسیکه مصلحت داند بدین مرتبت جلیل القدر سائر بنی نوع شرف امتیاز بخشد و نیست هیچ بر گزیده از بر گزیدگان وحی که در اخبار غیب متهم بکذب باشد و لکلام بهوای نفس خود کند اللغات تبارک اسند تعالی مرمحل التعجب و تعجب چنانچه زمخشری گفته بزرگ داشتن چیزی است در قلوب سامعان المکتسب بفتح السین المهملة من الاکتساب حاصل کردن چیزی را بمجاهده و ریاضت الغیب بفتح الغین المعجمة اخبار الغیبیه المتهم بضم المیم و فتح الهاء من الاتهام دروغ بر بستن و افترا کردن بر کسی کَمْ اَبْرَأَتْ وَصِبًا بِاللَّمْسِ رَاحَتُهُ ❊ وَاَطْلَقَتْ اَرِبًا مِنْ رِبْقَةِ اللَّمَمِ ❊ ترجمه بسیار با تندرست ساخت رنجور را کف مبارک آنسرور بسودن دست و رها نید یا بند حاجت را از رسن جنون الحاصل بسا است که دست شفا بخش آنحضرت بمجرد مساس ببدن رنجوری تجالش از رنجوری بخشیده و بسیر کسند حاجت را از بند جنون رهانیده ؎ اگر طبیب تو باشی خوش است بیماری ❊ و گر حبیب تو باشی خوشا گرفتاری ❊ تو گر علاج جگر خستگان عشق کنی ❊ مسیح نیز کند آرزوی بیماری ❊ طبرانی در معجم کبیر از حدیث قتادة بن نعمان رضی روایت میکند که گفت من روز جنگ احد خود را سپر آنسرور ساختم در آخر تیری بچشم من رسید که دیده

بیرون افتاد من از آن اگر فته شکایت بحضور آنسرور بردم آنجناب بدینحالت مرا دیده آب از چشم مبارک ریخته دیده در خانهٔ چشم بدست شریف نهاده فرمود هذا اوندا قتاده روی خود را سپر روی رسول گرفتو ساخت بگردان چشم او را بهترین چشمها پس گشت چشم من زیباترین چشمان و بیناترین آن که گاهی زحمتی بآن نرسید و مروی است در بخاری که چون عبد اللّٰه بن عتیک وقت شب بر قصر ابو رافع یهودی رفته او را کشت حین معاودت پایش از زینهٔ قصر خطا کرده استخوان ساق شکست پس بحجرهٔ آنحضرت دست مبارک بر ساقش فرود آورد شفای کامل یافت و عتبه سلمی گفته که مرا تپی بود که اصلا مفارقت نمیکرد روزی بحضور آنسرور رفته شکایت کردم آنجناب چیزی خوانده بر دست مبارک دمیده بر تمام بدن من مالید همان وقت شفا یافتم و از آن روز بوی خوش در بدن من می آید که هیچ طیبی از طیبهای دنیا بآن نمیرسد و از عبد اللّٰه بن عباس رض روایت کرده اند که زنی پسر خود را بحضور آنسرور عرض کرد که یا رسول اللّٰه این فرزند من مجنون است و وقت را بر یا مکدر میسازد آنسرور دست مبارک بر سینه اش مالید او را قی آمده چیزی سیاه مثل سگ بچه از شکمش بیرون افتاده شفا یافت اللغات ابرأت بتاء التانیث من الابراء تندرست ساختن الوصب بفتح الواو و کسر الصاد المهملة بجور اللمم بفتح اللام و سکون المیم دست شودن اطلقت بتاء التانیث من الاطلاق رها شیدن الارب بفتح الهمزه و کسر الراء المهملة من الاربة حاجة الربقة بکسر الراء المهملة رسن اللمم بفتحتین نوعی از جنون

وَاَحْیَتِ السَّنَةَ الشَّهْبَاءَ دَعْوَتُهٗ ۞ حَتّٰی حَکَتْ غُرَّةً فِی الْاَعْصُرِ الدُّهُمِ ۞ بِعَارِضٍ جَادَ اَوْ خِلْتَ الْبِطَاعَ بِهَا ۞ سَیْبٌ مِنَ الْیَمِّ اَوْ سَیْلٌ مِنَ الْعَرِمِ ۞

ترجمه بسا بار تر و تازه ساخت زمین سال قحط را دعای آنسرور صلی اللّٰه علیه وسلم شبایه شد آن سال نضارت و زیبائی در سالهای که در آن زمین از غایت سبزی مایل بسیاهی ملیا شد و این تر و تازه ساختن دعا مقارن باریست کسیار بارید تا بحدیکه گمان کنی آب رود را که دران جریان آب از دریاست یا سیل است که از وادی عرم آمده الحاصل سال قحط و تنگی را که دران سال نام و نشان گیاهی بر روی زمین و قطرهٔ آبی در انهار و آبار نبوده کرات و مرات دعای سریع الاثر آن سید البشر چه در اثنای خطبه یا وقت در ضمن نماز های استسقا

آنچنان سبدل بنضارت و تازگی ساخته که این سال مشابه شد بدرخشیدگی و رونق سالها که در ان
زراعت از شدت سبزی سیاه مینماید و آن تر و تازه ساختن دعای مستجاب مقارن باریست
آفاق گیر کثیر المطر که از غایت کثرت گمان جریان آب از دریا یا آمدن سیل از وادی عوم باز شد
آب اهل سما پیدا گردیده و درین بیت اشاره است بحدیث بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی
که روز جمعه آنسرور بر منبر خطبه میخواندند که شخصی عرض کرد یا رسول الله آب انهار و آبار خشک گردید
و نام گیاه بر زمین نماند و مردمان و جانوران هلاک میشوند دعا کن تا حق سبحانه باران فرستد پس آنحضرت
دست مبارک بدعا برداشته سه بار فرمود اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا بمجرد تلفظ باین کلمه ابر از چهار طرف نمودار شده آنقدر
تا جمعهٔ دیگر بارید که زمین غرقاب شد پس شخصی آمده فریاد کرد که یا رسول الله خانها منهدم شدند و مواشی
بهلاکت رسیدند دعا کن که امساک باران شود آنجناب دست بدعا برداشته فی الفور باران موقوف
شده آفتاب نمودار شد و همچنین بعد وفات شریف باستمداد از روح مبارک آن سید العباد باران
آمده چنانچه ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده که در زمان عمر رضی قحطی افتاده مردی بر مرقد مقدس آمده
گفت که یا رسول الله طلب باران کن برای امت خود که ایشان هلاک میشوند آنحضرت در خواب وی
آمده فرمود بعمر بشارت باران ده که عنقریب می آید بمجرد دیکه آن مرد آمده خبر داد باران آنقدر بارید
که عالم سیراب شد و ابن جوزی روایت کرده که وقتی اهل مدینه در قحط شدید گرفتار شدند شکایت بحضور ام المومنین
عائشه صدیقه رضی کردند او گفت که حیثیه مقابل قبر اقدس رحمة للعالمین بجانب آسمان کشایند تا
حق سبحانه با فتادن تابش آفتاب بران خاک پاک بر ما باران رحمت فرستد چون همچنان کردند
باران باریدن گرفت و قحط منفسخ گردید **اللغات** احیست بناء التانیث
من الاحیاء زنده ساختن و آن کنایه ست از نضارت و تازگی بخشیدن السنة بفتح السین المهملة
والنون سال و سیوطی در اتقان گفته که فرق در سنه و عام اینست که در استعمال عرب اطلاق
سنه بر سال قحط و سختی و عام بر سال فراخی و ارزانی میکنند الشهباء بفتح الشین المعجمة و سکون
الهاء زمین سفید که در ان گیاه نروید و سنة شهباء عبارت است از سالیکه در ان سال باران نبارد
و گیاه بر زمین نماند کما فی القاموس حکت بناء التانیث من الحکایة مشابه شدن الغرة بضم الغین
المعجمة و فتح الراء المهملة المشددة سفیدی پیشانی اسپ که از ان رونق و برکت اراده کرده

الاعصر جمع عصر زبان الدهم بضم الدال المهملة والهاء جمع ادهم من الدهمة سیاهی که از غایت
سبزی پیدا شود کما فی الصراح العارض بکسر الراء المهملة ابریکه از نهایت کثرت آسمان را
پوشد جاد من الجود بفتح الجیم باران کثیر کما فی الصحاح و لفظ ادهمی الی ان خلت بتاء الخطاب
من الخیلولة گمان بردن البطاح بکسر الباء الموحدة جمع البطح آب رود کما فی الصراح السیب
بفتح السین المهملة و سکون الیاء المثناة التحتانیة جاری شدن آب الیم بفتح الیاء المثناة التحتانیة
و تشدید المیم دریا السیل بفتح السین المهملة جریان آب العرم بفتح العین و کسر الراء المهملتین بندیکه
در پیش آب بندند یا اسم جاییست که اهل سبا بر روی آب بسته بودند آن بند شکسته آتش طغیانی
کرده شهر را خراب و ویران کرد یا وادی که دران سیل آید دعهٔ وصف آیاتٍ ظهرت ظهور نار القری
لیلاً علی علمٍ فالدر یزداد حسنا و هو منتظمٌ ولیس ینقص قدرا غیر منتظم ترجمه یکذار و ستایش معجزاتیکه
برای اثبات رسالت آنسرور ظاهر شده مثل ظهور آتش طعام مهمانی که وقت شب بر مکان مرتفع
افروزند از انکه آن معجزات بجواهر مانند که زاید شود حسن آن وقتیکه آنرا در رشته کشند نیست
نقصانی در قدر و قیمت آن در حالتیکه آنرا در رشته نکشند الحاصل هر چند که معجزات آن سید
الکائنات افضل الموجودات مثل آتش طعام ضیافت که سخیان عرب در شب تاریک بر مکان بلندی افروزند تا مهمانان
دور و نزدیک بدان علامت فراهم آمده تناول طعام نمایند ظاهر و مشهور اند و احتیاج اظهار
و اعلام ندارند لکن غرض من از تبیین آن اعلام معلوم نیست تا تحصیل حاصل لازم آید و موجب
ملامت گردد بلکه غرض این است که امر معلوم را در سلک نظم کشیده آرایش دهم تا حسن و لطافت
بیشتر گردد و کلام من رونق پذیرد ع من کجا و وصف آن ذات مقدس کو وسلے بس همین قول
خوشم از گفتگوی مصطفی ﷺ از انکه این معجزات کرامت آیات در حسن و بها بشاهوار مانند که
آنرا برعایت تناسب در سلک نظم کشند رونق حسنی می افزاید و در صورتیکه آنرا در سلک نکشند
انچه حسن ذاتی آن است در ان قصوری و فتوری نیست اللغات الآیات جمع آیه بمعنی علامت که عبارت است
از معجزه القری بکسر القاف مهمانی العلم بفتحتین کوه که از ان جای صرف اراده کرده در رسم مشهور
سخیان عرب این است که وقت شب بر مکان بلند آتشی افروخته طعام می پزند تا مسافران
و فقیران بدان علامت مجتمع شده مهمان شوند المنتظم بکسر الظاء المعجمة من الانتظام مروارید در رشته کشیده

فما تطاول آمال المديح الى ۔ ما فيه من كرم الاخلاق والشيم

ترجمه پس چه قدر دراز شد آرزوهای ستایش کننده باینچه در ان سرور است از جهات
حمیده وخصایل پسندیده الحاصل چنانکه اخلاق کریمهٔ آنحضرت حدی ونهایتی ندارند
همچنان امیدهای ستاینده که از ان جناب در دنیا وآخرت دارد نهایت پذیر نیست یا آنکه گفته شود
نمیرسد امیدهای مادح آنسرور صلی الله علیه وسلم بنهایت در مدح وثنا تا احاطه کند باینچه در ذات بابرکات
اوست از مکارم اخلاق ومحاسن شیم از آنکه هر چند در مدح مبالغه واطرا نماید از هزار یکی واز بسیار
اندکی نگفته باشد ۔ آن شرح بی نهایت که زحسن یار کردم ؛ حرفی ست از هزاران کاندر
عبارت آمد ؛ اللغات لفظ ما استفهامیه یا نافیه است تطاول بفتح الواو واللام من التطاول
گردن دراز کردن برای دیدن چیزے از دور کما فی الصحاح الآمال جمع امل امید المديح
ستاینده الشیم جمع شیمه خصلت نیکو ۔ آيات حق من الرحمن محدثة ؛ قديمة صفة الموصوف
بالقدم ۔ لم تقترن بزمان وهي تخبرنا ؛ عن المعاد وعن عاد وعن ارم ترجمه آیات قرآن که نازل
شده اند از نزد خدای بخشاینده مهربان نو پیدا اند باعتبار تلفظ وقدیم اند من حیث اللفظ والمعنی از آنکه
صفة آن ذات اند که موصوف است بقدم واین آیات مقترن نیستند بزمانے از ازمنه حال آنکه
خبر میدهند ما را از حال آخرت واز قصص عاد وارم الحاصل آیات کلام مجید حمید که حق جل مجده بتفاریق
حسب مصالح اوقات بلسان جبرئیل عم از لوح محفوظ بر سرور کائنات صلی الله علیه وسلم نازل
کرده باعتبار تلفظ ونزول وکتابت در مصاحف حادث ونو پیدا اند ومن حیث الذات که عبارت است
از مجموع الفاظ ومعانی قدیم اند از آنکه آن مجموع کلام ربانی است که اعجاز وتحدی ومعارضه با خصوم
بدان واقع شده وصفت ذاتی اوست ومحال است که صفت قدیم حادث بود وذات مقدس او
محل حوادث گردد وباوجودیکه آن آیات بینات بسبب قدم خود بزمانی از ازمنه ثلثه نیستند
مخبر صادق اند از حشر اجساد ودیگر حالات روز قیامت که بزمان آینده خواهد بود واز حکایات قوم
عاد است هود عم وقوم عاد ارم که در زمان سابق بوده اند بسبب طغیان کفر گرفتار قهر الهی شدند
وناظم علیه الرحمة مصرح است درینمقام باختیار مذهب اشاعره که آیات قرآنیه را باعتبار تلفظ
ونزول حادث ومن حیث الذات قدیم میگویند ومشهور است باحتراز از مذهب معتزله وکرامیه

وحنابله وحشویه که فریق اول قائل حدوث اند وار صفات الٰهیه نمیدانند و متکلم بودن او سبحانه
بمعنی احداث صفت کلام است در غیر مثل لوح محفوظ و لسان ملک و غیرهما و فریق ثانی با وجود
قول بحدوث صفت الٰهی میگویند و مبالات نمیکنند از قیام حادث بقدیم و فریق ثالث
و رابع مطلقا قائل قدم اند تا اینکه الفاظ را من حیث التلفظ والنزول نیز قدیم میدانند والله تعالی اعلم بالصواب
اللغات الآیات جمع آیة قرآن و در اصطلاح قراء عبارت است از کلامیکه باعتبار لفظ
از ما قبل و ما بعد جدا باشد الحق حکمیکه مطابق واقع بود و آن از اسماء قرآن مجید است کما قال
الله تعالی قد جاءکم الحق من ربکم المحدث بفتح الدال المهملة من الاحداث نو پیدا کردن القدیم آنکه
مسبوق بعدم نباشد المعاد بفتح المیم جای بازگشت که از آن آخرت اراده کرده و عاد نام دو قوم است
یکی قبیلهٔ عاد امت هود عم که نام جد ایشان عاد بود و در زمین احقاف متصل حضرموت توطن
گرفت و فرزندان او در آن ملک قوت و قدرت پیدا کرده کفر اختیار کردند و عصیان الٰهی ورزیدند
حق سبحانه هود عم را برای هدایت ایشان مبعوث ساخت و وی علیه السلام تا مدت مدید دعوت
کرد آخر چونکه فائده بر آن مترتب نشد از بد دعای او همه بهلاکت رسیدند چنانچه قصهٔ ایشان
در کلام مجید بسیار جا واقع است دوم قبیلهٔ عاد ارم بکسر الهمزه و فتح الراء المهملة موسوم بعاد اولی
که از اولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح عم اند و آنها شهر ارم را که حالش عنقریب مذکور میگردد
بنام خود مسمی ساختند و مساکن ایشان متصل عدن بودند و قصهٔ آنها در قرآن مجید بیش از دو جا نیامده
یکی در سورهٔ والنجم که انه اهلک عادا الاولی بدان اشاره است دوم در سورهٔ والفجر کما قال عز شانه
الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و احوال ایشان بر سبیل
اجمال اینست که حق جل مجده این فرقه را جثه های بزرگ و قدهای دراز عنایت کرده و بزور و قوت
خود تمام ممالک یمن را بتصرف در آوردند تا اینکه دو پادشاه عظیم القدر شدید و شداد متولد شدند
و از مشرق تا مغرب متصرف گشتند و عساکر بسیار و خزاین بیشمار فراهم ساختند علی الخصوص شداد
بعد از فوت برادر غرور و نخوت زاید از حد بهم رسانید و سلاطین عالم را در ربقهٔ اطاعت خود کشید
و از کمال تجبر و غرور دعوای خدائی کرد و اخلاف که میراثی از علم انبیا یافته بودند در مقام پند و نصایح
آمده او را از عذاب الٰهی ترسانیدند و بعبادت او تعالی دعوت کردند او گفت که من چرا عبادت

ایشم آنچه باید مرا بدولت عبادت حاصل است آنها گفتند که اینهمه ملک و دولت فانی است حق سبحانه
بعوض عبادت خود بهتر از تمام دنیا چیزی می بخشد که نامش بهشت است و اوصاف آن چنین
و چنان اند او حکم فرمود که متصل کوه عدن که هوای معتدل دارد شهری مربع الجوانب در سه صد کرده
تیار رسانند معماران و مهندسان عالم جمع شده اساس شهر پناه کندیده تا آب متصل ساخته
از سنگ سلیمانی پر ساختند و چون اساس بر روی زمین نمودار شد بخشت های زر و نقره دیوارها را
مقدار پانصد ذراع متعارف آنوقت بلند کرده درون آن یکهزار کوشک که هر کوشکی مشتمل بر هزار ستون طلائی
بوده بانواع تختی های زمرد و یاقوت مرصع نموده و در وسط شهر نهری ساخته بکوشکها انهار خورد درون
کرده صحن آنرا بجواهر رنگارنگ تزئین دادند و بر کناره های انهار درختها نصب کردند که تنه آن از طلا
و برگ و شاخ از زمرد و گل و شگوفه از یاقوت و مروارید بوده و صورت جانوران خوش آواز و خوش منظر از زر
و جواهر تیار ساخته بر درختان نصب نمودند و گرداگرد شهر مناره های مرصع نصب کردند و بعده بنای
آن شهر با منازل و قصور فروش ابریشمی و قالین های زرتار در هر مکان گسترانیده آوندهای زر و نقره در یکجا
ترتیب چیدند و در بعضی نهرها آب شیرین و در بعضی شراب و در بعضی شیر و شربت جاری ساختند زنان پریوش
حور تمثال و غلامان با جمال را جابجا نشاندند و دکاکین را بکمال زیب و زینت آراسته پیراسته لبریز از انواع
اقمشه و اطعمه شیرین و نمکین و میوه ها و دیگر اشیائی ما یحتاج متعین نمودند و چون در عرصه دوازده
سال آن شهر بدین کیفیت مرتب شده شداد با سران ملک و حشم و خدام از کمال تجبر و رعونت برای
دیدن شهر کوچ کرده بطریق استهزا با اعیان میگفت که شما برای حصول همین بهشت عمر التکلیف میدادند
که سرپیچی دیگری قصر و آرام و تذلل تمام اینک قوت و قدرت و استغنا و بی نیازی من مشاهده نمائید
پس هرگاه که متصل شهر با کمال تجمل و شوکت رسید بقدر یک قدمش بیرون دروازه بود که آوازی
هولناک از آسمان پدیدار شده همه خلائق را هلاک ساخت و پادشاه بر در دروازه افتاده جان داد و حسرت
دیدار آن شهر که بکمال شفقت تیار کرده بود با خود برد و بعد هلاک او حق جل مجده آن شهر را از نظر مردم
پوشید مگر در بعضی شبهای تاریک مردم گرد نواح شهر عدن زتابشی بنظر می آید که آن تابش
و لمعان دیوارهای آن شهر است و کعب احبار گفته که از کتب سابقین بما رسیده که شخصی از صحابه خاتم
انبیا آنجا رسد و تا قیام قیامت کسی دیگر آنرا نه بیند چنانچه نقل کرده اند که در حکومت معاویه عبدالله

بن ابی قلابه آنجا رسیده جواهر انواع و اقسام برای نشان از آنجا برداشت و بدمشق رسیده همه
کیفیت از معاویه بیان کرد وی متعجب شده بعبد الله بن عباس رض نوشت او در جواب ارقام فرمود
که از سرور عالم صلی الله علیه وسلم شنیده ام که منیر مود شخصی از صحابهٔ من که شکل و شمایلش
چنین و چنان باشد در شهر ارم رسد اگر همون کس است البته دیده باشد چون دریافتند بن ابی
قلابه را موصوف بدالصفات یافتند **دامت لدینا ففاقت کل معجزة من النبیین اذ جاءت ولم تدم** ترجمه باقی اند آن آیات نزد ما و برتر اند از همه معجزات
انبیای ما سبق که بظهور رسیدند و باقی نماندند الحاصل قرآن مجید و فرقان حمید که از اعظم
معجزات و اظهر دلایل ثبوت نبوت آنسرور است تا قیام قیامت بر صفة اعجاز باقی است که هیچ احدی
از فصحای دهر و بلغای عصر قدرت اتیان مثل اقصر سوره از آن که انا اعطیناک الکوثر است ندارد
چنانچه حق جل مجده که علمش محیط عالم است از آن خبر میدهد قل لو اجتمعت الجن والانس علی
ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و هر کسی در آن دست تصرف
دراز کردن نمی توانند کما قال عز مجده نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون والا از ارباب مذاهب باطله
بسیار تحریف و تصحیف در آن واقع میگردید و در هر زمان دعوت این دین متین ناسخ الادیان
علی العموم با خطاب ملزم خصوم فاتوا بسورة من مثله موجود است بخلاف معجزات انبیای
سابقین که تا زمان شان بودند و بعد از آن منقطع شدند حالا سوای کلام کریم دلیلی دیگر که مسکت
خصم باشد بر حقیقت نبوت شان نیست و چونکه کتب منزله بر آنها باعتبار الفاظ و معانی صفة
اعجاز نداشتند و کلام خالق از کلام مخلوق بدان متمیز نشود لهذا امم سابقه بحسب هوای نفس بسیار
احکام آنرا تغییر دادند چنانچه یحرفون الکلم عن مواضعه بآن مشعر است **اللغات** دامت یعنی التانیث لم
تدم یعنی الدال المهملة من الدوام باقی ماندن بر سبیل استمرار المعجزة من الاعجاز درمانده ساختن دیگری
و در اصطلاح شرع امری است خارق عادت که از مدعی رسالت واقع شود و دیگری با آن برابری
کردن نتواند و آنکه بظهور رسد قبل تولد نبی و بعد آن تا زمان بعثت آنرا ارهاص گویند
چنانچه قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و تزلزل ایوان کسری و شق صدر مبارک و تظلیل غمام
و غیرها از ارهاصات آنسرور است صلی الله علیه وسلم و کرامت آنکه از وی موصوف بکمال ایمان

و تقوی و معرفت و استقامت ظاهر گردد و سوم آنست که از عوام مومنین اہل صلاح بوقوع
می پیوندد و آنچه از کافران و فاسقان ازین قسم صدور یابد استدراج است و اقوی معجزات
معجزات آن سید کائنات قرآن عظیم و فرقان قدیم است و اعجاز آن بچندین وجوه بیان کرده
اول باعتبار بلاغت و ایجاز کلام و فصاحت الفاظ و حسن تالیف و ربط کلمات و تناسق عبارت
که هیچ یکی از ارباب بیان و اهل لسان و فرسان لغت و ائمه بلاغت و جهابذه براعت در عصری
از اعصار بر معارضه آن قدرت نیافته و بر استعمالی از استعمالات آن طعن و قدح کردن نتوانسته
بلکه هر کسیکه قصد آن کرده آخر در دائره عجز در آمده و دریافت این قسم اعجاز موقوف بر وقوف سلیقه
عرب و ذوق کلام و محاورات ایشان هست دوم باعتبار نظم عجیب و اسلوب غریب و فواصل آیات
و نظائر و امثال آن از جنس عبارات مستعمله اهل لسان که موجب کمال حیرت و عبرت اولی الالباب
گردیده سوم باعتبار تضمن و اشتمال آن بر اخبار غیبیه که عنقریب واقع گردید مثل قوله تعالی
لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و قوله و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قوله سیهزم الجمع و یولون
الدبر و قوله اذا جاء نصر الله و غیر ذلک چهارم باعتبار خبر دادن از وقائع و حوادث ماضیه مثل
قصه اصحاب کهف و شان موسی با خضر و احوال ذو القرنین و قصه یوسف با برادران وی و قصص
انبیا با امم شان با وجودیکه تمام کفره قریش و غیرهم بالیقین میدانستند که آنحضرت امی بوده و از
شهر شان بیرون نرفته و از کسی تعلیم نگرفته و از علمای یهود و نصاری ملاقی نشده و خبر داده بانچه در تورات
و انجیل و صحف ابراهیم و دیگر انبیا بوده پنجم باعتبار حصول ذوق و طرب و خوف و خشیة از استماع
آن اگرچه سامع از اصحاب علم و فهم نباشد و معنی آن نداند و این حال مشاهده میگردد از نساء و جهال
و عوام الناس که از شنیدن آن متغیر و متاثر میشوند و میگویند که این کلام بدیگر کلامها نمی ماند
ششم باعتبار اشتمال آنست بعلوم و معارف که عرب بلکه هیچ یکی از علمای امم را از ان اطلاع نبود
و آنجناب نیز پیش از نبوت معرفت بآن نداشت پس جامع شد میان علم شرائع و محاسن آداب و مواعظ
و حکم و سیر انبیا و اخبار دار الآخرة بروجه اکمل و اتم و متنبه ساخت بر طرق حجج عقلیه و براهین
یقینیه بر توحید و صفات کمال وی سبحانه محکمات کما یتقین من سنه سبیل
لذی شقاق و لا یتبعن منکم ترجمه ان آیات علم گردانیده شد بلین علی توجه

وخصوم وی یا باز داشته شده اند از تغییر وتبدیل پس باقی نگذاشتند از شکوک برای اهل خصومت
وشبه طلب کردن حاکمی را تا انصاف دهد الحاصل آیات قرآنی که بسبب کمال فصاحت الفاظ
وبلاغت کلام واشتمال بر اخبار سابقه معینه وتناسق احکام در حد اعجاز اند از اتیان نظیر
ومحفوظ ومصون اند از تحریف وتغییر پس اصلا برای خصم جای شکی وریبی نمانده تا حقیقت مدعی
نبوت وبودن آن کلام کلام رب العزت متردد شده راه خلاف جوید وطلب اقامت دلیلی
دیگر بر ثبوت مدعی نماید بلکه اگر عناد واستکبار وحسد وانکار را یکسو نهاده بنظر انصاف در ترکیب
الفاظ وغرایب معانی آن تامل کند قطعاً ویقیناً بداند که این کلام بشر نیست ومضامین آن همه
راست وصدق اند چنانچه نقل است از طفیل بن عامر رض که گفت که چون بمکه رسیدم قریش
گفتند که تو مرد شاعری ودر جودت ذهن وحسن تقریر نظیری نداری ودر شهر ما مسافر آمده نباید که
با محمد تکلم کنی واز وی چیزی بشنوی او ساحری است که از سحر خود جماعت ما را متفرق ساخت
وپدر ومادر را از پسر وزن را از شوهر وبرادر را از برادر وخواهر جدا کرده در میان ما خلاف عظیم انداخت
تا آنکه بسبب کمال مبالغه شان من هر دو گوش خود را به پنبه پر ساخته وقت صبح بمسجد حرام
آمدم پس دیدم که آنسرور در نماز مشغول است وچیزی میخواند من باستماع بعضی کلمات با خود گفتم
که از وی چیزی باید شنود اگر کلام معقول است قبول کنم والا رد نمایم پس چونکه آنحضرت متوجه خانه شدند
از عقب در آمده عرض کردم که یا محمد چیزی بخوان تا بشنوم آنجناب سورهٔ از قرآن خوانده شنیده
گفتم بخدای عزوجل این کلام بشر نیست وهرکه از افراد انسان قدرت ندارد که بدین فصاحت کلام
کند ومضامین عجیبه را باین خوبی انتظام دهد وکلمهٔ شهادت خوانده مشرف بایمان شدم الملجئات المحکم بفتح الکاف
المشددة من التحکیم حکم گردانیدن یکی را در دو خصم تا فیصلهٔ خصومت دهد او من الحکم بفتحتین
باز داشته شدن از تحریف وتصحیف تبقین بضم الباء المثناة التحتانیة وسکون الموحدة
وکسر القاف من الابقاء باقی گذاشتن الشبه بضم الشین وفتح الموحدة جمع شبهه تردد وکار
الشقاق بکسر الشین المعجمة خلاف وعداوت یبغین بفتح الیاء المثناة التحتانیة وسکون الموحدة
وکسر الغین المعجمة من البغیة جستن وطلب کردن الحکم بفتحتین حکم کننده [illegible]
وقطر الاعادی من حرب اعدی الاعادی الیها ملقی السلم : ترجمه جنگ کرده شد

بآیات قرآن هرگز در هیچ وقتی از اوقات مگر آنکه باز گشت از جنگ و خصومت و دشمن ترین دشمنان
در حالتیکه انداز نده سپر القیاد و آشتی است یعنی آن الحاصل هیچ معاندی از معاندان
دور و نزدیک معارضه نکرد بآن آیات بینات مگر آنکه عاجز و حیران شده جبهه ندامت بر زمین
سائیده و بعجز اعتراف بعجز و قصور و مصلحت ندید در مواهب گفته ابن مقنع که افصح زمان خود بود و کلام
به نهج سورهٔ از قرآن ترتیب داده مرور کرد بر شخصیکه میخواند یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی
و غیض الماء و قضی الامر پس بمجرد استماع آن نادم و تایب شده گفت گواهی صدق میدهم
که هیچ احدی از جن و بشر طاقت معارضه با قرآن ندارد و همچنین بسیار کسان بقصد معارضه
کلامی ترتیب داد شد و بعد تامل در الفاظ و معانی آن سر بگریبان ندامت در کشیده معترف
بعجز و قصور شده می توان گفت که نفس اماره تالی قرآن را در ضلالت افگندن نمی تواند
و قدرت ندارد که با وی بمحاربه پیش آمده بر وی غلبه کند بلکه آخر خود مغلوب شده مطیع و منقاد گردد اللغات
حوربت بتاء التانیث من المحاربه بابکید یگر جنگیدن قط بفتح القاف و ضم الطاء المهمله المشدده
بمعنی هرگز الاعادی جمع اعداء و مراد از اعدی الاعادی یا کافری ست شدید العداوة که در
فصاحت لسان نظیر خود ندارد یا نفس امارهٔ انسان که حدیث اعدی عدوک نفسک التی
بین جنبیک بشدة عداوت آن ناطق ست الملقی بضم المیم و سکون اللام و کسر القاف من الالقاء
افگندن السلم بفتحتین آشتی و انقیاد ردت بلاغتها دعوی معارضها ::
رد الغیور ید الجانی عن الحرم :: ترجمه رد کرد بلاغت آن آیات دعوی خود را مثل
رد ساختن مرد شدید الغیرة دست فاسق را از زنان محارم خود الحاصل بلاغت و فصاحت
آیات قرآنی بدینمرتبه است که اگر کسی با آن دعوی معارضه نماید و بمقابله پیش آید مردود و لیسریا
میگردد چنانکه اگر فاسقی اراده کند که دست تصرف بر زنان محارم مردی شدید الغیرة دراز کند
وی دست او را از آن کوتاه میسازد بلکه بسوی شان نگاه کردن نمیدهد چنانچه یحیی بن حکم
غزالی که از بلغاء اندلس بود در فصاحت لسان و قدرت تالیف در زمان خود نظیری نداشت
خواست که با سورهٔ اخلاص معارضه نماید و چیزی بدینمنوال ترتیب دهد پس عاجز آمد و ولید
بن مغیره که زعیم قریش و سرآمد ایشان بود در فصاحت کلمات و بلاغت کلام چون آیتی

از آیات قرآن شنیدے گفتی ای قوم مردی در میان شما داناتر از من باشعار عرب
و کلام شاعران نیست قسم بخدا ای عزیزانه این کلام اصلا بکلام انسان مشابهت نمی دارد
و این را شانی و رونقی است که در هیچ کلام نمی بینیم و همچنین بسا یاران قریش که حاذق
و ماهر بودند باسالیب کلام و طرز سخن همه معترف بعجز و قصور می گشتند و باستماع بعض آیات
در کمال ذوق آمده سر بسجود می نهادند و می گفتند که والله این کلام کلام بشر نیست لکن
عناد و استکبار ایشان نگذاشت که مطیع و منقاد شوند و آخر بغلبه سابقه شقاوت بهاویه رفتند
و چون عتبه بن ربیعه از آنحضرت سوره حم سجده شنید مدهوش و متاثر شده بر زمین افتاد و بعد دیری
برخاسته نزد قوم آمده گفت که امروز محمد کلام کرد با من بکلامیکه گاهی گوش من مثل آن نشنیده
و متحیرم که در جوابش چگویم الفاظ آن همان الفاظ مستعمله اند و ترکیبش همان ترکیب معهود است
و حکایت کرده است ابو عبیده که روزی یک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیئسوا منه
خلصوا نجیا پس باستماع آن مدهوش شده بر زمین افتاد و بعد بهوش آمدن گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی بر مثل این کلام قدرت ندارد
اللغات البلاغة بفتح الموحده رسیدن چیزے بکمال و آن در کلام موافقت آنست بمقتضای
حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلمه است از تنافر که بسبب تقارب مخارج پیدا گردد و از
غرابت لغت که معنی آن بدشواری مفهوم شود و از مخالفت قواعد معهوده اهل صرف المعارضه مقابله
بر سبیل ممانعت الغیور بفتح الغین المعجمه شدید الغیرة و غیرت بمعنی رشک بردن بر کسی الجانی
گناهگار الحرم بضم الحاء و فتح الراء المهملتین جمع حرمت که ازان زنان محارم اراده کرده اند؛

لَهَا مَعَانٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ فِي مَدَدٍ ۞ وَفَوْقَ جَوْهَرِهٖ فِي الْحُسْنِ وَالْقِيَمِ
فَمَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصٰى عَجَائِبُهَا ۞ وَلَا تُسَامُ عَلَى الْإِكْثَارِ بِالسَّأَمِ

ترجمه آیتهای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا که پی در پی می آید و این معانی بالاتر
انداز گوهر در زیبائی و قیمت اند پس عد و حصر نمیدارند عجایب و لطایف آن آیات و قصد خریداری
آن کرده نمیشود بملالت و بی رغبتی با وجود اکثار آن الحاصل ناظم بعد بیان لطایف
لفظی آیات قرآنیه در بیان لطایف معنوی آن میگوید که چنانکه موج دریا یکی بعد دیگری بر سبیل
توالی و تعاقب میرسد و آنرا نهایتی و انقطاعی نیست همچنان معانی آن آیات بر خاطر متأمل

ذی استعداد آنقدر متوارد میشوند که نهایتی و انقطاعی ندارند چنانچه از عارفی نقل کرده اند که
میگفت سی سال تلاوت کلام مجید کردم و هر بار که تامل میکردم معانی دیگر از ان بخاطرم میرسید
و امیر المومنین علیه و علی اولاده السلام اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه میفرمود که اگر تفسیر نمایم سورهٔ فاتحه را
بار کنم هفتاد شتر را از اسفار تفسیر آن و در اتقان گفته که در قرآن علوم اولین و آخرین مجتمع است
چنانچه لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین بدان شهادت میدهد و هر معنی از معانی آن گوهریست
یکتا و جوهری است بی بها که گوهر بحر پیش آن قدری و قیمتی ندارد پس تعداد عجایب و غرایب
و احصاء دقایق و لطایف آن مقدور بشر نیست و هر چند که مردی از جنس لطایف گنجها در سینه
داشته باشد از طلب این جواهر زواهر سیر نمیشود و از اکثار آن ملال بخاطرش راه نمی یابد بلکه
هر آن در طلب مزید است بخلاف جواهر بحر که چون کسی را بسیار باشند رغبت بمزید آن دیگر
نمیکند و اظهار ملال و سیری از ان مینماید اللغات المعانی جمع معنی مدلول و مفهوم لفظ
الموج بفتح المیم جوشش دریا المدد بفتحتین نصرت القیم جمع قیمت بها التعداد بفتح التاء المثناة
الفوقانیه و فتح العین من العد شمردن تحصی بضم التاء المثناة الفوقانیه و سکون الحاء و فتح الصاد
المهملتین من الاحصاء احاطه کردن و یاد داشتن العجائب جمع عجیب امر شگفت کما فی الصراح
تسام بضم التاء المثناة الفوقانیه من السوم خریداری کردن السام بفتحتین ملالت ٭

قَرَّتْ بِهَا عَيْنُ قَارِيهَا فَقُلْتُ لَهُ ؛ لَقَدْ ظَفِرْتَ بِحَبْلِ اللهِ فَاعْتَصِمِ ؛ إِنْ تَتْلُهَا خِيفَةً
مِنْ حَرِّ نَارِ لَظَى ؛ أَطْفَأْتَ حَرَّ لَظَى مِنْ وِرْدِهَا الشَّبِمِ ٭

ترجمه خنک شد ازین آیات
چشم خواننده آن پس بشارت دادم او را که تحقیق ظفر یافتی بعهد و امان الهی که قرآن است
پس متمسک شو بآن و عمل کن بران اگر خوانی آنرا از جهت خوف گرمی آتش دوزخ فرونشانی
گرمی دوزخ را از ورد مورد آن آیات یا آبخوران که موصوف است بسردی و خنکی الحاصل
قاری قرآن عظیم و تالی فرقان قدیم و متامل در لطائف آن و عامل بران بحکم فاعتصموا بحبل الله
در حصن حصین عهد و امان ایزد منان است که محزون نسازد او را فزع اکبر و مجالس رب العزت است
بحدیث سید البشر و چون گذر کند بر طبقه از طبقات دوزخ سرد شود لهیب دوزخ از تنفس او
و مروی ست از ابی امامه باهلی رض که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم حق سبحانه عذاب نکند مر دلی را

که قرآن در صحیفهٔ اوست و روز قیامت قرآن شفاعت کند قاری خود را و حق تلاوت این است
که حسن القرائت با طهارت کامله باشد و معطر و بدن و لباس و دهن را پاک بشوید و معطر ساخته و با وضو مستحب
نشسته و حافظ را غلطیده خواندن نیز جائز است و افضل در شب است که قلب از آن فارغ
از افکار بیاشد و هر چه آن قدر که تواند لکن بحد ملالت نرساند و ترمذی از ابن عمر رض روایت کرد
که در چهل روز ختم نماید و در بعضی روایات شش روز آمده و ختم هفته بقاعده فمی بشوق از صحابه
منقول است و همچنین حضور قلب و فهم معنی شرط است و فهم موصوف است بر خواندن هر لفظ
جدا جدا با رعایت قواعد و ادای مخارج که آن قریب تر است بتعظیم و ابلغ در تاثیر چنانچه مروی است
از ابن عباس رض که فرمود اگر شخصی سورهٔ زلزلت القارعه بتدبیر معنی و ترتیل خواند نزد من دوست تر است
از هر دو که تمام سورهٔ بقره را بیدون آن تلاوت نماید و این ترتیب ختم برای کسی است که عمل ظاهر دارد
اما صاحب باطن را رعایت این ترتیب ضرور نیست بلکه حسب حال القدر تلذذ قرائت نماید چنانچه
بعضی عارفین از صحابه و تابعین در تکرار یک آیه شب را بصبح آورده اند پس قاری چون
بآیهٔ رحمت رسد دعا کند و چون آیهٔ عذاب خواند استغفار نماید و از آن نجات طلبد و در احوال
قیامت موقف حساب یاد آرد و بتامل در وعیدات الٰهیه و تقصیر خود در امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی گریه کند و اگر گریه ناید تکلیف کند در گریستن و اگر بیند که بر نیم قلب محزون و ترسان
نمیگردد پس بر فقدان بکا و حزن و ملال نماید که سنگ دلی از اعظم مصائب است روایت است
از عبد الله ابن مسعود رض که روزی سرور عالم صلی الله علیه و سلم مرا فرمود که بخوان بر من قرآن را
عرض کردم یا رسول الله من کیستم که بحضور تو خوانم قرآنی را که بر تو نازل شده فرمود دوست میدارم
که آنرا از دیگری بشنوم پس چون در سورهٔ نساء بآیهٔ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید
وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا رسیدم آنسرور گریستند فرمودند که اگر کسی اراده کند که قرآن را
بطوریکه نازل شده بشنود گوش بقرائت انیکس دارد و در وقت تلاوت تصور کند که تالی
حق جل مجده است و من سامعم و اگر این هم میسر نشود تصور کند که من قاری ام و او سامع است امام احمد
بن حنبل رض میفرماید که پروردگار خود را هزار بار بخواب دیدم و سوال کردم از نجات فرمود که نجات
از عذاب من در تلاوت قرآن است یا بفهم معنی باشد یا بغیر فهم آن و تحسین صوت کند حین التلاوة

بشرطیکه رعایت قواعد مذمومهٔ موسیقی کرده تغیر در مدات وشدات قرآنیه ننموده چنانچه مروی است
در سنن ابی داود ونسائی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم زینت بخشید قرآن را بحسن
صوت ودر روایت است از ام المؤمنین عایشه صدیقه رض که شبی عرض کردم بحضور سرور کائنات که شخصی در
مسجد قرآن میخواند که مثل آن از دیگری نشنیده ام پس آنحضرت که در حجره آمده تا دیری استماع
شنیده وفرمود این سالم مولی ابی حذیفه است شکر خدا که مثل وی در امت من است وحفظ
آن موجب مغفرت والدین حافظ است باید که آنرا یاد کرده فراموش نکند که نسیان آن
گناه کبیره است ونسیان نزد ابی حنیفه آنست که از مصحف هم خواندن نتواند واگر قاری را
خوف ریا یا خوف تشویش خاطر مصلی یا شاغل اوراد واذکار باشد باخفا تلاوت نماید که عمل سر
بر عمل علانیه هفتاد درجه فضیلت دارد ودر صورتیکه این خوف نبود آواز بلند کند لیطا[؟] نیت
وجمع همت خواند تا گوش را هم حظی حاصل شود ونشاط آرد واهل غفلت را بیدار وراغب
عبادت سازد وخصوصاً در نماز تهجد جهر اولی است تا ملائکه محافظین وسکان بیت از اجنه
مومنین از آن حظی بردارند واقتدا کنند ونسبت نفع غیر هر قدر که زائد بود اجر مزید میگردد
وبالجمله قرأت بجهر باشد یا بسر در هر طریقیکه صلاح قلب در آن بیشتر است عمل نماید بل تحسین فرمود
آنسرور صلی الله علیه وسلم ابوبکر رض را در سر خفی که او گفت من پروردگار خود را می شنوانم واوی شنود
وعمر رض را در جهر وقتیکه او عرض کرد که بیدار میکنم اهل غفلت را ودفع شیطان مینمایم وحین الختم
این دعا خواند اللهم ارحمنی بالقرآن واجعله لی اماما ونورا وهدی ورحمة اللهم ذکرنی منه ما نسیت
وعلمنی منه ما جهلت وارزقنی تلاوته آناء اللیل والنهار واجعله حجة لی یا ارحم الراحمین وبعد الختم
ابتدا کرده از فاتحه تا مفلحون خواند تا شیطان از انقطاع عمل مایوس گردد والله الموفق
اللغات قرت بتشدید الراء المهملة وتاء التانیث من القرة بضم القاف خنک شدن
وآن کنایه است از سرور ظفرت بفتح الفاء وکسرها وتاء الخطاب من الظفر فیروزی یافتن الحبل
بفتح الحاء المهملة وسکون الباء الموحدة رسن وعهد وامان کما فی الصحاح ومراد از حبل الله قرآنست
الاعتصام چنگ زدن وتمسک جستن التلاوت خواندن الخنیفه بکسر الخاء المعجمة رسیدن لظی
بالفتح بای آتش ونام طبقه ایست از طبقات دوزخ که هفت اند جهنم ولظی وحطمه وسعیر وجحیم

ونهاده سبیه و شقق الاطفار فرو نشاندن آن و بکسر الواو انجور که تشنگان بران مجتمع شوند یا مورد
آیات کرده هن قاری است الشیم بفتح الشین المعجمه وکسر الباء الموحده بارد كَاَنَّهَا الْحَوْضُ يَبْيَضُّ
الْوُجُوهُ بِهِ مِنَ الْعُصَاةِ وَقَدْ جَاؤُوهُ كَالْحُمَمِ وَكَالصِّرَاطِ وَكَالْمِيزَانِ مَعْدِلَةً
فَالْقِسْطُ مِنْ غَيْرِهَا فِي النَّاسِ لَمْ يَقُمِ ترجمه گویا که آن آیات بینات نهر الحیوة اند که سفید
و روشن شوند رویها بسبب در آمدن دران از گناهگاران در حالتیکه آمده باشند بران همچو
انگشتهای سیاه و آن آیات مثل پل صراط و مانند ترازوی اعمال بنده گانند از روی عدل و داد
پس عدل و راستی از غیر شان در میان مردمان باقی نمانده الحاصل چنانچه روز قیامت
نهر الحیوة بدن سوخته دوزخیان است را صاف و شسته و روی آنها را سفید و روشن سازد
همچنان قرآن غواصان معانی و قاریان مبانی خود را که از آب زلالش جرعه نوشند و عمل
بمقتضای آن کنند از ظلمت و کدورت و قساوت قلب تصفیه بخشیده بنور هدایت منور
سازد و روی شان در آخرت بشفاعت خود چون ماه تابان و درخشان گرداند و چنانکه
صراط روز محشر محق را از مبطل جدا کند و مومن موقن را راست بر خود لیس بگذراند
و از مکاره و مخاوفت امین سازد و میزان در تعین اوزان حقوق و اعمال فرو گذاشت
ننماید و عمل راجح را از مرجوح متمیز گرداند همچنان قرآن نا راستی و کجی و قاری خود را راست
مینماید و حق را از باطل امتیاز می بخشد و حسن و قبح اعمال بنده گان را بمنصه ظهور میرساند و عامل
خود را بنعیم جنت و لقای رب العزت مشرف میسازد پس اقامه راستی و معدلت در مردم
از دیگر کتب الهیه سوای قرآن که ناسخ احکام آنهاست متصور نیست یا عدل و داد از غیر آن
در مردم ثابت نمی شود چه مرجع جمیع احکام شرعیه قرآن است و سنه و اجماع و قیاس
فقهی تابع آنست اللغات الحوض بفتح الحاء المهمله چشمه آب و مراد از آن درینجا
نهر الحیوة ست که چون روز قیامت بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ در آیند
فرمان باری تعالی شود که هر کسیکه مقدار دانه خردل ایمان در دل دارد آنرا از دوزخ برآرند
پس بیرون آرند از دوزخ قومی را که بدن شان از کمال سوختگی مثل انگشت سیاه باشد
و اندازند ایشان را در نهر الحیوة پس برآیند از آن در حالتیکه روی شان سفید و روشن بود

مثل مردار بید بدن ایشان تر و تازه گردد مثل گیاهی که بر روی سیل میباشد و سر گرد نهادن ایشان
علامت مغفرت بی وسیله عمل صالح بود که بهشتیان آنها را بدان ملامت عتقاء الرحمان
گویند کذا فی البخاری و مسلم بروایة ابی سعید الخدری رض و بعضی لفظ ان حوض کوثر ارا ده
کرده اند و آن با مضمون شعر چندان مناسبت ندارد تبیض بتشدید الضاد المعجمة من
الابیضاض سفید و روشن شدن الوجوه بضم الواو جمع وجه بمعنی روی و العصاة بضم العین
المهملة جمع عاصی گناهگار الحمم بضم الحاء المهملة و فتح المیم جمع حممة انگشت سیاه کذا فی الصحاح
الصراط پلی است بر پشت جهنم باریک تر از مو و تیز تر از تیغ که جمیع خلایق را بران عبور واقع شود
بعضی چون برق خاطف و بعضی مثل باد وزنده و بعضی مانند اسپ تیز رو و بعضی چون طایر
پرنده بر حسب مراتب بگذرند و دوزخیان ازان بلغزند در دوزخ افتند المیزان ترازو که روز
قیامت اعمال بندگان را بدان سنجند و علم حق سبحانه اگر چه محیط باشیاء است لکن در وزن
آن حکمت امتیاز عاصی است از مطیع و طالح از صالح در نظر اهل محشر و مروی است از سلمان
فارسی رض که اگر در یک پلهٔ وی آسمان و زمین و هر چه در وست نهند گنجد و کفهٔ حسنات از جانب
یمین عرش مقابل جنت و کفهٔ سیآت از جانب یسار ان محاذی دوزخ بود المعدلة بفتح المیم
و سکون العین و کسر الدال المهملتین و القسط بکسر القاف و سکون السین المهملة عدل و داد
در لغت نهادن هر چیز است در محل آن و در اصطلاح ایتان فعلی است که مقرر بقیس عامل
و بغیر وی نبود لم تقم بضم الیاء المثناة التحتانیة و کسر القاف من الاقامة باقی داشتن کذا
فی شرح الازهری و در بعضی نسخ لم یقم بفتح الیاء المثناة التحتانیة و ضم القاف من القیام
بمعنی بر پا ماندن آمده و الاول اولی لا تعجبن لحسود راح ینکرها تجاهلا و هو عین الحاذق
الفهم قد تنکر العین ضوء الشمس من رمد و ینکر الفم طعم الماء من سقم ترجمه عجب مدار از تعجبی کثیر الحسد
که انکار این آیات میکند از روی اظهار نادانی در حالتیکه او مردی است زیرک و دانا گاهی
قبیح می بیند از چشم روشنی آفتاب بسبب درد و بیمزه میداند دهن آب شیرین را بجهت بیماری
الحاصل انکار حسود نه از جهت آنست که او را در بودنش کلام ربانی شکی و ریبی است
چنانچه آیهٔ کریمه و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا ازان خبر میدهد بلکه بجهت آن است

که او دیده و دانسته از غایت استیلای حسد و غلبه هوای نفس و حمیت جاهلیت خود را
جاهل و نادان ساخته نمیدانی که دیدهٔ رمد رسیده از روشنی آفتاب کراهت دارد و تحمل اشعهٔ
انوار آن کردن نمی تواند با وجودیکه بالیقین میداند که آفتاب روشن هست ۵ گر نه بیند
بروز شپره چشم ۵ چشمهٔ آفتاب را چه گناه ۵ و دهن بیمار را بسبب فساد اخلاط و غلبهٔ صفرا
آب شیرین تلخ و بدمزه مینماید با آنکه او را معلوم است که آب تلخ نیست و شیرین است و لا ردلیس
انکار و نفور بحکم لا یزید الظالمین الا خسارا بسبب سوء استعداد آنها واقع شده که اصلا علاج پذیر
نیست الملتقطات التعجب شگفت داشتن المحسود بفتح الحاء المهمله مرد کثیر الحسد و حسد
آرزوی کردن زوال نعمت را از غیر براح بمعنی صار التجاهل نادان ساختن خود را العین ذ
الحاذق من الحذاقه زیرکی الفهم بفتح الفاء و کسر الهاء زیرک دریابندهٔ مطالب تنکر من الانکار
سر باز زدن الرمد بفتحتین درد چشم الفم بفتح الفاء و تخفیف المیم دهن و بعضی برای محافظت
وزن بتشدید المیم خوانده اند و آن جائز است کما فی القاموس فی باب المیم السقم بفتحتین بیماری
یا خیر من یمم العافون ساحته ۰ سعیا و فوق متون الانیق الرسم ۰ و من هو الآیة الکبری لمعتبر
و من هو النعمة العظمی لمغتنم ۰ سریت من حرم لیلا الی حرم ۰ کما سری البدر فی داج من الظلم
ترجمه ای بهتر کسیکه قصد کنند سائلان آستانهٔ او را در حالیکه پیاده دوند و سوار آیند
بر پشت مادهٔ شتران تیز رو و ای کسیکه نشان بزرگ هست برای استدلال کننده توحید حق
و ای کسیکه نعمت عظمی برای غنیمت شمرنده وجود این نعمت را سیر کردی از حرم مکه در ساعتی از شب
بسوی بیت المقدس همچنانکه سیر میکند ماه تمام در ساعتی که از تاریکیها است الحاصل ناظم علیه
الرحمه بعد توصیف آیات بینات که از اعظم معجزات آن سید الکائنات اند و الطف نداییح
آن سرور پرداخته تا اینجا به بیان رتبهٔ علیهٔ وی که معراج است و دیگری با آن اشتراک ندارد میپردازد
چنانچه بسبیل خطاب میگوید که ای بهتر و بهتر کسیکه سوار و پیاده از شاه و گدا التجا بدرگاه عالم
پناه او آرند و ای بزرگ تر نشان وحدانیت حق و حقیقت دین اسلام و ای عظیم تر نعمت
از نعمای دنیا و آخرت برای هر خاص و عام حق جل مجده ترا بمرتبهٔ عظمی و درجهٔ علیا که آنرا است
مشرف فرموده و آنچه ترا از عجایب ملک و ملکوت نمود دیگری را از انبیا و رسل ننمود چنانچه آیهٔ کریمه

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من
آیاتنا از آن خبر میدهد و ازین ثابت که منکر سیر آنسرور تا مسجد اقصی کافر و از آنجا بر آسمان الی
ما شاء الله ضال و مبتدع و فاسق است و اینهمه در بیداری بجسد شریف بود باتفاق جمهور صحابه
و تابعین و بعضی که قائل معراج روحانی اند فقط توهم ایشان است آن قول اعتباری ندارد و جمعی بر آنند که این قضیه
سی و چهار بار واقع شده وقتی بجسد در بیداری و در اوقات دیگر بروح مبارک در منام که عین الیقین است
و کمال اولیای امت مرحومه نیز ازین قسم اخیر بتصدیق آنجناب نصیبه وارند و قصه معراج
بر سبیل اجمال این است که بشب دوشنبه ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت و بروایتی شب
بیست و هفتم رجب بعد شق قلب شریف و غسل آن بآب زمزم در طشت طلا و پر کردن آن از
ایمان و حکمت و نهادن آن در سینه مبارک و التیام آن و حصول استعداد دریافت عالم ملکوت و تحمل
مسار جبرئیل عم دابه سفید پست تر از بغل و بلند تر از حمار آورده که گام بمنتهای نظرے نهاد
و در سرعت سیر مثل برق می درخشید آسمان نامش براق بعده آنسرور صلی الله علیه وسلم را بر آن
سوار کرده خود رکاب گرفته لگام بدست میکائیل عم داده بعد گذر بر زمین مدینه طیبه و مدین
مولد عیسی عم و فرود آوردن برای نماز درین هر دو جا و بعد ملاقات ابراهیم و موسی و عیسی عم
و معاینه طوائف انام از نیک و بد که در عالم برزخ و مثال با آثار و ثمرات افعال خود مشغول گرفتار
به بیت المقدس رسانید آنسرور فرود آمده براق را بحلقه باب بسته در مسجد آمده دوگانه تحیت ادا فرمود
بعد از آن حاضر شدند جماعات ملائکه و متمثل گشتند ارواح انبیا از آدم تا عیسی عم و ثنا گفتند خدا
و درود فرستادند بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و معترف شدند همه بتفضیل و کمالات وی پس اذان
و اقامت گفتند و آنحضرت را امام ساخته جمیع ملائکه و انبیا اقتدا کردند و بعد از فراغ بیرون آمد از مسجد
و جبرئیل ظرفی از خمر طهور و ظرفی پر از شیر پیش آورده در شرب یکی ازین دو مختار داد آنجناب
شیر اختیار فرمود پس جبرئیل گفت که اختیار کردی استقامت دین خود را اگر اختیار میکردی
خمر را همه امت تو گمراه میشدند و در شرب خمر می افتادند بعده جبرئیل عم معراجی از جنت الفردوس
آورده که از یمین و یسار آن ملائکه بودند پس بر آمد آنسرور بر آن و رسید بآسمان و دید در آسمان
اول آدم عم را و در دوم یحیی و عیسی عم را و در سوم یوسف عم را و در چهارم ادریس عم را

و در پنجم هارون عم را و در ششم موسی عم را و در هفتم ابراهیم خلیل عم که هر یکی ترحیب و تحیت
و سلام پیش آمدند و جواب شنیدند بعد از ان رسید به بیت المعمور که مقابل کعبه مشرفه واقع شده
و ادای نماز تحیة فرمود و دید ملایکه را که تسبیح و تهلیل میکنند و ابراهیم عم تکیه بدیواری کرده نشسته
و مامور گردید آنسرور بادای نمازهای پنجاه وقت بالتماس دعای آنحضرت از جناب کبریا بالتجای مکرر
موسی عم از پنجاه نوبت به پنج وقت رسید و از انجا گذر فرمود بسدرة المنتهی که آن منتهی میشوند
اعمال خلق و علوم شان و نزول ملایکه از انجا است و عروج از ان ممکن نیست و منتهی است اسفار
جبرئیل عم از رفتار باز مانده گفت ؎ اگر یکسر موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم * بعده
نموده شد بآنحضرت بهشت و دوزخ و بعضا نیکه مذکور اند در کتاب و سنت و غسل فرمود در چشمه
سلسبیل و شسته شد آلایش کون و حدوث از ظاهر و باطن وی و چون بعد رویت آیات الهی
نوبت در آمدن مشهد قرب و حضور رسید از همه انقطاع پذیرفت و هیچ ملکی و انسی باوی
نماند لکن هنوز هفتاد حجاب نورانی که مسطوری هر حجاب پانصد ساله راه بود در پیش اند که همه را
باعانت و امداد صمدانیت قطع فرمود پس حیرتی و هیبتی بر آنجناب طاری شده آنرا حق جل مجده
بانس و محبت مبدل ساخته دست قدرت در میان دو شانهٔ آنسرور نهاده که یافت سردی آنرا
در سینهٔ خود و بخشید علوم اولین و آخرین را و تعلیم کرد سه علم اول علمی است که عهد گرفت کتمان آنرا از انکه
هیچ احدی طاقت برداشت آن ندارد دوم علمی بود که مخیر ساخت در کتمان و اظهار آن که بخواص
اصحاب تعلیم فرمود سوم علمی است که بخاص و عام مامور به تبلیغ گردید پس گسترانیده شد رفرف سبز
که نور آن بر نور آفتاب غالب بود و برداشته شد بران و رسید بعرش و دید امور عجیبه و اشیای غریبه را
که زبان از توصیف آن عاجز است لکن با وجود آنهمه آیات و کرامات و انکشافات تمامی ذرات کاینات
هیچ یکی از انها توجه و التفات نفرمود بحکم ما زاغ البصر و باطنی دیده میل و رغبت بسوی چیزی نگشود
پس چشم فانیه بینش بجمیع مراد است از مراتب و درجات که اقصی و اعلی آن رویه حق سبحانه است بچشم
سر کما صح عن کبار من الصحابة کانس و ابن عباس رض و ابن عمر رض و مغبوط انبیای مرسلین و ملایکه مقربین
گردید و بعد رسیدن در مرتبهٔ قرب عرض کرد احوال امت را و گفت خداوندا معذب کردی امم
سالقه را بانواع عذاب پس با امت مدینه من چه خواهی کرد جواب آمد که رحمت و تسلیم بر ایشان مبدل

کنم بدعای آنها اجابت و هر که ندا کند مرا لبیک گویم و هر چه سوال کند عطا نمایم و آنکه بمن توکل
کند کفایت کنم در دنیا و بپوشم گناهان او را در آخرت و شفیع گردانم ترا برای ایشان کذا فی المواهب
و چون رخصت انصراف یافته با جبرئیل مرادات یافته باز بمقام خود فایز گردید حالات شب بیان فرمود
جماعتی ضعیف الایمان مرتد شدند و ابوبکر رض بسبب تصدیق آنحضرت از روز موسوم بصدیق اکبر
گردید و کفرهٔ قریش باستهزاء پیش آمده از حال مسجد اقصی و تعداد درهای آن مستفسر شدند و چون آنحضرت را
در تبیین بعضی اشیاء توقف بود جبرئیل علیه السلام مسجد را بجنسه حاضر کرده پیش نظر مبارک نهاد تا از هر چه که
پرسیدند پاسخ جمیع بیان فرمود آخر نادم و پشیمان شده بازگشتند و عارف سامی مولانا عبد الرحمن
جامی رح در تحفة الاحرار حال معراج بکمال لطف و خوبی بیان فرمود چنانچه میگوید ع یک شبی از صبح
دل افروزتر ٭ وز شب عید فیروزتر ٭ طرهٔ او نافهٔ دولت کشا ٭ غرهٔ او نور سعادت فزا ٭ بارقهٔ
لطف درافشان در و ٭ ابر عنایت گهرافشان در و ٭ خواجه که آمد دو جهان بنده اش ٭ کرد مدد
دولت پاینده اش ٭ عشق رگ جانش کشیدن گرفت ٭ دل پی جانانش طپیدن گرفت ٭
سبزهٔ او از اشک ره خواب زد ٭ راه طلب را ز سرشک آب زد ٭ چون نم آن ابر کرامت شار ٭ باز نشاند
از ره مقصد غبار ٭ قاصدی از کشور نورانیان ٭ پاک ز آلایش ظلمانیان ٭ آمد و آورد براقی
چو برق ٭ پیکری از نور قدم تا بفرق ٭ اوج سپهر پشه شهاب اشهبی ٭ چرخ قمر جبهه قمر کوکبی ٭ رفتن او
جستن تیر از کمان ٭ جستن او جست طی مکان ٭ پیش نرفته قدم از گام او ٭ بود بهم جنبش و آرام او ٭
گفت که ای ساقی ابرار خیز ٭ جرعه بدین گنبد دوار ریز ٭ ساخته گوش بدین نغمه را ٭ فرش قدم
کرد چو نه پیک چرخش را ٭ راه سوی راست روی باخوی ٭ رهبر روشن نظر باطنی ٭ خلعت اسری ببر
انداخته ٭ جامهٔ شب رفتن از آن ساخته ٭ پای درآورد به پشت براق ٭ خواند بر آفاق که هذا فراق ٭
تافت زبیت الحرم اصلا لکام ٭ زد بطواف حرم قدس گام ٭ بود از و گام نهادن همان ٭ در حرم قدس
ستادن همان ٭ بست از آنجا کمر عزم چست ٭ روی سفر کرد بتقدیر نخست ٭ شد بهر خانه که از کتاب ٭
یافت پی حلقه زدن فتح باب ٭ رفت در آن خانه بصد عز و ناز ٭ خانه نشینان بهزاران نیاز ٭
سجده کنان بوسه بپایش زدند ٭ طبل دعا کوس ثنایش زدند ٭ گاهی بدیدت ملک و ماک ملتجی ٭
حیثت الفیاء منعم الجی ٭ آمدی ای آمدنت بس خوشت ٭ وه دیدار روی تو عجب دلکش است ٭

خاک رہت بر سر تاج بادہ ؛ ہر شب عمرت شب معراج بادہ ؛ خانہ نجابہ ہمین رسم دراہ ؛ سایۂ طوبے
شدش آرامگاہ ؛ باز بر افراخت ازانجا لوا ؛ زد بسراپردۂ ثم استوی ؛ ہم نفسش زد نفس بلود
نوبت ؛ زان نفس ہمنفسی گشت نوبت ؛ پای ازان پایہ فراتر نہاد ؛ عرش بزیر قدمش سر نہاد
خرقۂ تن راز تن جان کاید ؛ کیفش خلعت جان تنگ کند ؛ آنکہ ازین خرقہ مجرد شدہ ؛ جاذبہ العشق
یکی صد شدہ ؛ خیمہ برون زد ز حدود و جہات ؛ پردۂ او شد تتق نور ذات ؛ تیرگی ہستی زدود و رشتہ
تیرگی پردۂ آن نوگشت ؛ کیست کزان پردہ شود پردہ ساز ؛ زمزمہ گوید ازان پردہ باز ؛
ہست ز پردہ بدر این گفتگو ؛ بہ کہ شود مختصر این گفتگو ؛ خواجہ دران پردہ چو دید انچہ دید ؛ انچہ نباید
بزبان ہم شنید ؛ یافت اجازت کز اقلیم راز ؛ راحلہ راند بحریم مجاز ؛ کرد گذر بر صف افلاکیان ؛
شد ز تواضع شرف خاکیان ؛ آمدہ نزدیک حرم بسترش ؛ گرم ہنوز از تن جان پرورش ؛ چون
طلبیدند ازان گنج پاک ؛ بہرۂ خود خانہ خرابان خاک ؛ در دل ہر خانہ خرابی کہ خواست ؛ بخت
نصیبی بہ نصابی کہ خواست ؛ بود بیک لحظہ دران نیم شب ؛ آمدن و رفتن او ای عجب ؛ بود
بلی نور زمین و آسمان ؛ در سفر نور نگنجد زمان ؛ عالم ازان نور بود مستنیر ؛ دست بزن جامی و دامانش
گیر ؛ بو کہ ازانجا بضیائی رسی ؛ راہ بیابی و بجائی رسی ؛ اللغات تیمم من التیمم قصد کردن
العافون جمع العافی من العفو بخشش کسی بامید احسان رفتن کما فی التاج الساحۃ صحن سرای
السحی دویدن المتون بضمتین جمع متن پشت الانوق بفتح الہمزہ وسکون الیاء المثناۃ التحتانیۃ
وضم النون جمع ناقہ و مادہ شتر کہ در اصل انوق بودہ و بسبب ثقل ضمہ بر واو آنرا بر نون مقدم
کردہ بیا بدل کردند کما فی الصحاح الرسم بضم الراء والسین المہملتین جمع رسوم بفتح الراء المہملۃ
ناقہ کہ از تیز رفتاری بر زمین نشان کند الکری بضم الکاف بزرگ المعتبر بکسر الباء الموحدہ
من الاعتبار صرف کردن فکر را و در امتیاز حق از باطل و پند گرفتن النعمۃ بکسر النون فراخی
عیش کما فی مجمع البحار المغتنم بکسر النون من الاغتنام غنیمت شمردن سریت بتاء الخطاب
من السری بالشب سیر کردن و مراد از حرم اول مکہ معظمہ و از ثانی بیت المقدس است و در تعیین
مکان اسرار روایۃ مختلف آمدہ بعضی حطیم و بعضی صحن کعبہ و بعضی سرای ابی طالب و بعضی خانۂ
ام ہانی گفتہ اند و صاحب فتح الباری در جمیع اقوال فرمودہ کہ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم در بیت

ام ہانی داخل سرای ابی طالب بوده که جبرئیل علیه السلام از سقف فرود آمده آنحضرت را از حطیم آورده
از صحن کعبه بر براق سوار کرده بمسجد اقصی برده از انجا باسمان رسانید و در لفظ لیلا اشاره است
باینکه از مکه به بیت المقدس در زمان قلیل از شب رسید و این از قبیل بسط زمان است که از عمر
در اندک زمان طی مقامات و تحصیل مراتب کمالات که مافوق حد بشری است فرمود چنانچه داؤد
علیه السلام در زمان قلیل توریة را بآن عظم حجم ختم میکرد و آصف بن برخیا تخت بلقیس را در طرفة العین
بمسجد سلیمان علیه السلام رسانیده الدواجی ظلمتی که هیچ چیز در ان نظر نیاید و در شرح احمد اجی [illegible]
تفسیر کرده وبت ترقی الی ان بلغت منزلة من قاب قوسین لم تدرک ولم ترم
ترجمه شب گذرانیدی در حالتیکه ترقی کردی بمراتب قرب تا اینکه یافتی مقامی قریب تر [illegible]
دو کمان یا بمقدار فاصله که مابین دو گوشه کمان می باشد که مدرک و مطلوب هیچ احدی نیست
الحاصل آنسرور صلی الله علیه وسلم بمراتب علیه و درجات سنیه ترقی کرده تا غایتی رسید
که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بانجا نرسیده و بانواع مکاشفات لاهوتی و اصناف تجلیات
جبروتی فایز گردیده که هیچ یکی از مقربان بارگاه الوهیت و خاصگان درگاه ربوبیت از ان
خطی ندارد بلکه کسی را از انها مجال ادراک و مجال طلب این نسبت [illegible]
و چون معلوم همگنان بود که این منزلت رفیع مخصوص آنجناب است دیگر را چه یارا که طالب [illegible]
و مراد ازین قرب قرب منزلت و کرامت است نه قرب مسافت که از خواص جسم است و ارباب
تحقیق گفته اند که دنی اشاره بمکان نفس و تدلی بمنزل قلب و قاب قوسین بمقام روح و او ادنی
بمرتبه سر اوست صلی الله علیه وسلم پس نفس مبارک در مقام خدمت و قلب انور در منزل انس
و محبت و روح در مقام فتوح در محل قربت و سر آن سرور در مرتبه مشاهده بود و چونکه روح مقدس آنحضرت
از کمال نورانیت و قوت توجه در بدن اول تصرفی است لهذا همین جسم که فی الحقیقة
روح مجسم است بمرتبه قاب قوسین او ادنی شرف اختصاص یافت [illegible]
از جان بود سیر و عروجش هم بتن آسان بود و همین چشم سر جمال لایزالی را بی جهت و کیفیت
کالقمر فی لیلة البدر دید و همین گوش حق نیوشش کلام رب العزت شنید و از همین جاست
که موسی علیه السلام بعد مشاهده این قرب در لیلة الاسرا [illegible] آن مرتبت کرده گریست

و غبطه که عبارت است از آرزو کردن مثل چیزے که بدیگری عنایت شده مذموم نیست
اللغات بت بکسر الباء الموحده و تشدید التاء المثناة الفوقانیه من البیتوته شب گذرانیدن
و بمعنی حیر ورقه نیز آمده ترقی بفتح القاف من الرقی بالا رفتن تلت بکسر النون من النیل
یافتن قاب قوسین القاب والقیب مقدار و در عرب از کمان بیالش زمین می نمایند
همچنانکه بنیزه و گز و غیره دشبر می پیمایند و در صحاح قاب بمعنی گوشه کمان نیز آمده و در
صورت در اصل قی یا قوس بوده که علامت تثنیه هم ساقط رالسبب شدت امتزاج بمضاف
الیه داوند یعنی بمنزلهٔ یک کلمه تقدیم بضم التاء المثناة الفوقانیه و فتح الراء المهمله الاول من الاول
در یافتن والثانی من الروم طلب کردن و قدمک منک جمیع الانبیاء بها : والرسل
تقدیم مخدوم علی خدم ترجمه پیش کرده ترا همه انبیا و رسل بر خود یا در آن شب
همچنانکه تقدیم مخدوم بر خادمان مے باشد الحاصل جمیع انبیا و رسل اعتراف بفضل
و کمالات و قرب مرتبت تو کرده ترا در نماز امام ساختند و باقتداء تو سر افراختند یا تقدم
بالشرف که برایشان داری بر جماعت ملائکه ظاهر گردید چنانچه در مدارج النبوة گفته که در لیله الاسرا
ارواح انبیا متمثل شده بمسجد اقصی حاضر آمده هر یکی مناقب و معجزات خود بیان ساخته زبان بشکر و ثنای
باری تعالی کشاد بعد از آن النبی صلی الله علیه وسلم خطبه بلیغ خوانده خصائص و فضائل خود بیان
فرمود و لیس ابراهیم و ابی الاستماع خطاب بطرف انبیاء علیهم کرده گفت که محمد بهمین خصائص بر شما
پیشی گرفت همه اعتراف کردند و اظهار انقیاد نمودند و علمای اخبار اختلاف کرده اند در آنکه این نماز
نماز نفل بوده یا نماز فرض و بر تقدیر فرض اکثرے میدانند که این نماز عشا بود قبل عروج سموات و بعضی نماز
فجر میگویند بعد نزول از آن و در لفظ بها یا سببیه است و ضمیر راجع است بسوئے منزلت یا بها بمعنی
فیها است یا راجع ضمیر بسوی لیلة الاسرا و مراد از تقدیم مخدوم بر خادم تقدم بالشرف است
و الا گاهی خادم پیش مخدوم میرود و از خصائص آنسرور بود که وقت رفتن صحابه را مقدم میفرمود و میگفت
که عقب مرا برای ملائکه گذارید کما فی جامع الترمذی اللغات قدمت بتاء التانیث من التقدیم
پیش کردن کسی را الخدم بفتحتین جمع خادم وانت تخترق السبع الطباق بهم فی موکب کنت فیه
صاحب العلم یعنی اذا لم تدع شأوا لمستبق من الدنو و لا مرقی لمستنم ترجمه تو طی کردی

هفت آسمان را که یکی بالای دیگری است در حالیکه گذر کننده بودی بجماعت انبیاء و لشکرهای
از ملایکه بودی در میان آنها سردار صاحب نشان تا اینکه نگذاشتی نهایتی برای پیش دستی کننده
از نزدیک شدن و نه مقام بالا رفتنی را برای هیچ بالا رونده الحاصل آنسرور انبیا بهمین جسم لطیف
و جسد نظیف که در لطافت و نظافت حکم روح دارد قطع مسافت هفت طبق آسمان نموده در حالیکه
مرور کرد بمقام انبیا و از هر یکی تحیت و ترحیب شنید و بود در حالت سیر و عروج در جمع عظیم از ملایکه مقربین
همچنانکه سردار صاحب نشان تفوق و امتیاز در لشکر خود می باشد آخر در عروج تا بنهایتی رسید که هیچ
سبقت کننده از انبیا و ملایکه را تا آنجا رسیدن ممکن و متصور نشد سیمرغ روح جبرئیل از بیان قرب
اینجا که تو بیال محبت پریده ❊ اللغات الاخر از در بیان الطباق بکسر الطاء المهملة جمع طبق سرپوش و مراد
از سبع طباق هفت آسمان است که یکی بالای دیگری واقع شده بهم آمدی تا نیز اعلیهم المرکب بفتح المیم
و کسر الکاف لشکر سواران باشند یا پیاده کذا فی القاموس و اینجا از ان جماعت ملایکه اراده کرده
العلم بفتحتین نیزه که بران پاره از ثوب بندند و آن کنایه است از شهرت کما فی المغرب لم تدع بفتح التاء
المثناة الفوقانیة و الدال المهملة و سکون العین المهملة من الودع ترک کردن شاء و الفتح الشین المعجمة
و سکون الهمزة و فی آخره و او بمعنی غایت و نهایت المستبق بکسر الباء الموحدة من الاشتیاق پیشدستی
کردن الدنو بضم الدال المهملة و النون و تشدید الواو نزدیک شدن المرقی بفتح المیم و سکون الراء
المهملة و فتح القاف جای بالا بر آمدن المستنم بکسر النون من الاستنام بلند شدن خفضت کل
مقام بالاضافة اذ ❊ نُودِیتَ بِالرَّفعِ مِثلَ المُفرَدِ العَلَمِ ❊ کَیمَا تَفُوزَ بِوَصلٍ اَیِّ مُستَتِرٍ ❊ عَنِ العُیُونِ
وَسِرٍّ اَیِّ مُکتَتِمٍ ❊ ترجمه پست گردانیدی هر مقام و هر شیء را به نسبت مقام و مرتبه خود وقتیکه
خوانده شدی بترقی کردن مثل یگانه مشهور تا اینکه رسی بمقام قرب که چقدر پوشیدگی دارد از
چشمهای دیگران و رازیکه چقدر پنهان داشته شده از غیر تو الحاصل گذاشتی هر یکی را از انبیا
و ملایکه بمقامات ایشان و ترقی کردی بمقامیکه بتو مخصوص است و دیگری را آن اشتراک ندارد تا فایز
شوی بشهودیکه پوشیده است از نظر مردم و مطلع شوی برازیکه دیگری را بآن اطلاع و آگهی نیست
❊ نه هر سینه را راز دانی دهند ❊ نه هر دیده را دیده بانی دهند ❊ نه هر گوهری درة التاج شد ❊ نه هر
مرسلی اهل معراج شد ❊ برای سر انجام کار صواب ❊ یکی از هزاران شود انتخاب ❊ اللغات خفضت

وتاء الخطاب من الخفض فرو انداختن و پست کردن المقام بفتح المیم منزلت المفرد یگانه الکلم
مشهور عالی قدر الفوز ظفر یافتن المستتر بکسر التاء الثانیة المثناة الفوقانیة من الاستتار پوشیدن
المکتتم بفتح التاء الثانیة المثناة الفوقانیة من الاکتتام پنهان داشتن فَحُزْتَ کُلَّ فَخَارٍ غَیْرَ
مُشْتَرَکٍ ؛ وَجُزْتَ کُلَّ مَقَامٍ غَیْرَ مُزْدَحَمٍ ؛ ترجمہ پس جمع کردی ہر فضیلتی را که دیگری
بآن شرکت نکند و درگذشتی از ہر مقام بے مزاحمت غیری الحاصل گرد آورد آنسرور صلی اللہ
علیہ وسلم ہر نعمتی و دولتی را که بدان نارسیده شود مخصوص بجناب مقدس او دست رسید ہر مقامی
و منزلی از منازل قرب که دران ہیچکس رسیدن نتواند اللغات حزت بضم الحاء المهملة
وسکون الزاء المعجمة وتاء الخطاب من الحوز جمع کردن و گرد آوردن کما فی التاج الفخار بفتح الفاء
والخاء المعجمة من الفخر نازیدن و مراد از فخار فضایل و کمالاتیکه لایق افتخار باشند جزت بضم الجیم
وسکون الزاء المعجمة وتاء الخطاب من الجواز عبور کردن و گذشتن المزدحم بفتح الحاء المهملة من
الازدحام بانبوه جمع آمدن وَجَلَّ مِقْدَارُ مَا وُلِّیتَ مِنْ رُتَبٍ ؛ وَعَزَّ اِدْرَاکُ مَا اُولِیتَ مِنْ نِعَمٍ ؛
ترجمہ و بزرگ است اندازهٔ چیزیکه سپرده شد بتو از مرتبہ ہای بلند و نایاب است دریافت
آنچه که عطا کرده شد بتو از نعمتہای ارجمند الحاصل گرامی است مقدار آن مراتب علیه و درجات
سنیه که در لیلة الاسرا بآنجناب از درگاه رب العزت مفوض شده و بحیطهٔ ادراک ہیچ احدی
نه در آید کنه نعمای متوالیه و آلای متوافره که آنسرور بآن مخصوص شده لاسیما نعمت رویه
که حق جل مجده ہیچکس سوای وی صلی اللہ علیہ وسلم در دنیا بآن مشرف و ممتاز نفرموده از انکه رویا
کمالی است ورای افہام خلق و عقول ایشان در شب معراج اتم و اکمل و اعلی و ارفع مقام
قرب او است و آراستگی و استعداد این امر آنچه بوی صلی اللہ علیہ وسلم حاصل شد بدیگری
میسر نگردید پس استبعاد حصول این نعمت در حق آنسرور محض بیجا است وخطا اللغات المقدار
بکسر المیم اندازه ولیت بضم الواو وکسر اللام المشددة وتاء الخطاب من التولیة کار بکسی سپردن
الرتب بضم الراء المهملة وفتح التاء المثناة الفوقانیة جمع رتبه عز من العزة بالکسر نایاب شدن
چیزی اولیت بضم الهمزة وسکون الواو وکسر اللام من الایلاء بخشیدن النعم بکسر النون وفتح
العین المهملة جمع نعمت بُشْرَیٰ لَنَا مَعْشَرَ الْاِسْلَامِ اِنَّ لَنَا ؛ مِنَ الْعِنَایَةِ رُکْنًا غَیْرَ مُنْهَدِمٍ ؛

ترجمه بشارت باد ما را ای جماعت اهل اسلام بدرستیکه برای ماست از عنایت حق ستونیکه
فرونا فتد الحاصل ناظم رح ابجان فضائل وکمالات وارتفاع درجات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میفرماید که ما را مژده عظیم وبشارت فخیم هست ای گروه اهل اسلام که عنایت ابدی وهدایت سرمدی
حق سبحانه بما قرین ما گشته که مشرف گشتیم بدین متین پیغمبری عالی قدر که هرگز شریعتش منسوخ
نگردد وتغییر وتبدیل نپذیرد چنانچه منزل احکم باکمال این شریعت واتمام نعمت ورضوان
ومغفرت رب العزت ناطق هست بخلاف امم سابقه که هیچکس از انها بدین دولت عظمی ونعمت
کبری شرف اندوز نگردیده اللغات البشری بضم البای الموحدة وسکون الشین المعجمة وفتح
الرای المهملة مژده المعتنی بفتح المیم وسکون العین المهملة وفتح الشین المعجمة گروه الرکن بضم الرای
المهملة وسکون الکاف ستون وچیزیکه بآن اعتبار کرده شود المنهدم بکسر الدال المهملة
من الانهدام فروافتادن لما دعی الله داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم
ترجمه چون مخاطب ساخت حق جل مجده دعوت کننده ما را بطاعت خود بخطاب اکرم الرسل
پس باشیم بزرگترین امت ها الحاصل چونکه رب العزت پیغمبر جلیل القدر ما را بتشریف اکرمیت
نواخته ضرورست که ما از امم سایر انبیا بزرگتر باشیم از انکه قدر ومنزلت هر امت حسب مرتبت پیغمبران
امت است چنانچه آیه کریمه کنتم خیر امة اخرجت للناس بآن شهادت میدهد اللغات
الداعی دعوت کننده بسوی عبادت حق ومراد از داعی ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لما قال الله تعالی اجیبوا داعی الله الطاعة فرمان برداری الامم بضم الهمزة وفتح المیم جمیع
امت یعنی گروه راعت قلوب العدا انباء بعثته کنبأة اجفلت غفلا من الغنم ترجمه
ترسانید دلهای دشمنان خبرهای رسالت آنحضرت مثل آواز یکه گریزاننده رمه بیخبر را از گوسفندان
الحاصل چونکه فوائد انبای بعثت از فوائد البشارات اند لهذا اهتمام بشان اند از اهم دانسته میفرماید
که از اخبار بعثت بار نعمت آنحضرت در قلوب دشمنان دین آنقدر ترس وهیبت ورعب جا گرفته
که مثل گریختن گله گوسفندان بیخبر از آواز شیری گریختند چنانکه علامه سیوطی رح در خصائص آورده
که آنحضرت فرموده من نصرت داده شدم بترسانیدن کفار تا یکماهه راه ودر مواهب لدنیه گفته که قید
یکماهه راه برای این است که میان مسکن آنجناب ومیان مساکن کفار بیش یکماهه راه نبود

ودر روایت که چون آنحضرت از کفار قریش فرمود که اگر شما از من یک کلمه قبول کنید مالک تمام
عرب وعجم می شوید آنها گفتند که یک کلمه چیست اگر هزار کلمه باشد قبول نمائیم آنگه ورگفت که خدا را
واحد دانید واز بت پرستی باز آئید بمجرد استماع این کلمه متنفر شده مثل رمه گوسفندان گریختند و چون
قبول نکردند آخر نوبت بجدال وقتال رسید وندای اقتلوا المشرکین حیث وجدتم عالمی را
در گرفت وهمه را مخذول ومنکوب ساخته بدار البوار فرستاد چنانچه صفت بایشان گفته شد الملقیات رعبا
تیار التانیث من الروع ترسانیدن العدی بکسر العین وفتح الدال المهملتین جمع عدو دشمن
الانبیاء بفتح الهمزة وسکون النون وفتح الباء الموحدة جمع نبأ بمعنی خبر لیست که آنرا شان
عالی بود البعث بکسر الموحدة برانگیخته شدن برای هدایت خلق ومراد از اخبار بعثت اخبار است
که از کتب سماویه بظهور رسیده وکاهنین ومنجمین حین ولادت آنسرور بآن خبر دادند وبحکم
فاصدع بما تومر آنجناب اوامر ونواهی الهی حین بعثت بگوش هر یکے رسانیده النبأة بفتح
النون وسکون الباء الموحدة وفتح الهمزة آواز اجفلت بتاء التانیث من الاجفال گریزانیدن
ومضطرب ساختن کما فی شرح المجلی الغفل بضم الغین المعجمة وسکون الفاء والقیاس ضمهما جمع
اغفل بیخبری که اشیاء را وامعنی را دریافتن نتواند کما فی شرح الازهری الغنم بفتح الغین المعجمة
والنون اسم جنس گوسپند نر باشد یا ماده **مازال یلقاهم فی کل معترک حتی حکوا بالقنا**
لحما علی وضم ترجمه همیشه محاربه مینمود با دشمنان دین در هر جنگگاه تا غایتی که آنها
مشابه شدند بسبب طعن نیزهای مجاهدین بگوشتیکه بر تخته قصاب باشد الحاصل جناب
رسالتمآب وملازمان رکاب ظفر انتساب وی در هر معرکه با کفار تا بحدی محاربه نمودند و آنها را
مقتول ومجروح ساخته بروی زمین انداختند که آن اشرار بسبب طعن نیزهای خونخوار غازیان
لشکر اسلام مشابهت پیدا کردند بگوشتی که بر تخته قصاب بود و آنرا هیچ حس وحرکتی نباشد
الملقیات یلقاهم بفتح الیاء المثناة التحتانیة وضم الهاء والمیم من اللقی کارزار کردن
کما فی التاج المعترک بفتح الراء المهملة جای حرب حکوا بفتح الکاف من الحکایة بمعنی
المشابهة القنا بفتح القاف جمع قناة نیزه کما فی القاموس الوضم بفتح الواو والضاد المعجمة
تخته که قصابان بران گوشت می نهند **ودع السرایا فکادوا والبطولة اشلاکم تکامع العقبان والرخم**

ترجمه دوست داشتند کفار گرفتن زایس قریب بود که آرزو کنند بآن فرار اینکه خود ها مثل گوشت
پارهای مقتولان باشند که بر داشتند آنرا از جنگگاه عقابها و کرکسان الحاصل چونکه ناظم شرح حال
مقتولان در بیت سابق بیان کرده الحال احوال بقیة السیف بیان میفرماید که باقی ماندگان طاقت
مقاومت در خود نیافته فرار را دوست میداشتند تا غایتیکه بر حال اعضاء مقتولان که در معرکه افتاده بود
و آنرا عقابان و کرکسان برای طعمه برمی داشتند غبطه کردند که کاشکی ما هم مانند این اعضا برده در
انداز شدیم تا از طعن و ضرب مجاهدان اهل اسلام و بهادران خون آشام نجات حاصل گردد و در لفظ
ودوا الفرار اشعار است بانکه ایشان اگرچه آرزوی فرار میداشتند لکن چونکه در خود طاقت فرار
نمی یافتند و راه فرار هم بسبب غلبه مجاهدین مسدود بود لهذا میخواستند که خود را هم کسی مثل اعضای
مقتولان از جنگگاه برداشته بجائی اندازد اللغات ودوا بفتح الواو وضم الدال المهملة
المشددة من الواد دوست داشتن و آرزو کردن الفرار بکسر الفاء گریختن یغبطون بفتح الیاء
المثناة التحتانیة وسکون الغین المعجمة وکسر الباء الموحدة من الغبطة آرزو کردن حال دیگری را
بی تمنای زوال آن حال از وی الاشلاء بفتح الهمزة وسکون الشین المعجمة جمع شلو پاره از عضو
شالت بالشین المعجمة وتاء التانیث من الشول برداشتن کما فی التاج العقبان بکسر العین المهملة
وسکون القاف جمع عقاب و آن طایریست شکاری سریع السیر که پرندگان را از چنگ وی رهائی دشوار است
الرخم بفتح الراء المهملة والخاء المعجمة جمع رخمه بمعنی کرکس و شارح محلی گفته که عقاب در رخم از اقسام طیور اند
که بر جثه واقع میشوند و گوشت آنها میخورند و بقیه برای بچگان خود بر میدارند تمضی اللیالی و کلا
یدرون عدتها ما لم تکن من لیالی الاشهر الحرم ترجمه میگذشت بر آنها شبها و نمیدانستند
شمار آن ما دامیکه نبود آن شبهای شهور حرام الحاصل بسبب کمال اضطراب و سراسیمگی که کفار
را اشتعار از ضرب و طعن مجاهدین خونخوار حاصل شده شب را از روز و روز را از شب نمی شناختند
بلکه از شمار شبها که زمان طمانینت و راحت است و وقت قتال نیست غافل و عاطل بودند مگر
در شهور یکه در آن قتال حرام بوده و میدانستند که درین ماهها اهل اسلام مبادرت بقتال نخواهند کرد
فی الجمله بحال خود می آمدند و شعور شمار لیالی در ایشان پیدا می شد اللغات اللیالی جمع لیل
بزیادة الیاء الاخیرة خلاف القیاس بمعنی شب و در استعمالات عرب لفظ لیالی بمعنی مطلق ایام نیز

آمده العدة بکسر العین وتشدید الدال المهملتین شمار وممکن است که درتخصیص لیالی استعاری باشد

مانند آنکه چون لیالی که زمان راحت وطمانینت است آنرا بسبب خوف مجاهدین شمار کردن نتوانستند

پس شمردن روزها که زمان ضرب وطعن است کی درست دهد الاشهر بضم الهاء جمع شهر یعنی ماه الحرام

بضم الحاء والراء المهملتین جمع حرام ومراد از اشهر حرم رجب ذی القعده وذی الحجه ومحرم الحرام است

که درین ماهها در اوائل اسلام قتال حرام بوده بعد از آن حرمت مرفوع شده اما افضل عدم

بدایت قتال است درین شهور کما فی فتاوی قاضیخان کانما الدین ضیف حل ساحتهم

بکل قرم الی لحم العدی قرم ترجمه گویا دین اسلام مهمانی است که فرود آمده در صحن

سرای کفار بمصاحبت هر بهتری ودلاوری از مجاهدان دین که بگوشت دشمنان آرزومند

وحریص است الحاصل دین اسلام بمثابه مهمانی است ذی شوکت وعظمت که بطلب ضیافت

از طائفه کفار در صحن سرای شان با جماعتی از مجاهدان حق پرست ودلاوران چیره دست

فرود آمده که گرسنگی شان بدون خوردن گوشت آن طایفه ساکن نمی شود وآتش عطش

آنها بغیر نوشیدن خون آنان اطفا نمی پذیرد ولهذا آن میزبانان خون گرفته از فکر این

ضیافت هوش را گذاشتند وشب را از روز نشناختند اللغات الضیف بفتح الضاد

المعجمة مهمان واستعمال آن در مفرد وجمع آمده الحلول فرود آمدن الساحة صحن سرای القرم

بفتح القاف وسکون الراء المهملة سردار صاحب رای کما فی مجمع البحار القرم بفتح القاف وکسر الراء

المهملة صفة مشبه من القرم بفتحتین سخت آرزومند گوشت شدن یمد بحر خمیس فوق

سابحة یرمی بموج من الابطال ملتطم من کل منتدب لله محتسب یسطو بمستأصل

للکفر مصطلم ترجمه کشید دین اسلام دریای لشکر یکجا به بالای اسپ تیز رفتار در حالیکه

آن دریای لشکر موج زننده است از دلیران یکی سر دیگری از هر یکی از آنها که مجیب دعوت حق

وامیدوار ثواب وی بوده حمله میکرد بمصاحبت حربه که قالع بنیاد کفر است وقامع آن الحاصل

فوج دریا موج اسلام که دلاوران مقدمه وقلب ومیمنه ومیسره وساقه آن مجیب دعوت

فاقتلوا المشرکین وطالب ثواب موعود از رب العالمین شده بسواری اسپان تیز رفتار

بمثابه موجی که یکی عقب دیگری متواتر رسد آنچنان بر سر کافران با حربه های خونخوار

تا نخست آورده شد که درخت کفر را از بیخ کنده بر زمین انداختند و هیچ ریشه از آن نگذاشتند تا باز
سر بالا کشد الاجتثاث بکسر التاء بضم الجیم من الجث برکشیدن الخمیس بفتح الخاء المعجمة وکسر المیم
لشکری که مقدمه وقلب ومیمنه ومیسره وساقه دارد کما فی الصحاح السابح بفتح السین المهملة
وکسر الباء الموحدة من السباحة شناوری کردن در رفتار اسب تیزرو الابطال جمع بطل مرد دلیر
الملتطم بکسر الطاء المهملة من الالتطام بر یکدیگر طپانچه زدن المنتدب بکسر الدال المهملة من الانتداب
اجابت دعوت کردن المحتسب بکسر السین المهملة من الاحتساب امید ثواب از حق سبحانه داشتن السطو
بفتح الیاء المثناة التحتانیة وسکون السین وضم الطاء المهملتین من السطوة سخت گرفتن وحمله کردن
المستاصل بکسر الصاد المهملة والمصطلم بکسر اللام الاول من الاستیصال والثانی من الاصطلام
بمعنی از بیخ برکندن حَتّٰی غَدَتْ مِلَّةُ الْاِسْلَامِ وَهِیَ بِهِمْ ۞ مِنْ بَعْدِ غُرْبَتِهَا مَوْصُوْلَةَ الرَّحِمِ
مَکْفُوْلَةً اَبَدًا مِنْهُمْ بِخَیْرِ اَبٍ ۞ وَخَیْرِ بَعْلٍ فَلَمْ تَیْتَمْ وَلَمْ تَئِمِ ترجمه کشیدند لشکرها
بر سر کافران تا غایتیکه گردید شریعت اسلام بسبب کشش وکوشش مجاهدان بعد تنهائی خود پیوسته
شده بقرابت وگردید پذیرفتگی یافته شده همیشه از جهاد داوران دین به بهترین پدری وبهترین
شوهری پس هرگز یتیم وبیوه نگردد الحاصل دین اسلام در اوایل حال حالت غربت وبیکسی داشت
وبجز معدودی چند از اهل وی یاوری نبود لیعد از آن بتائید ایزد متعال آن سید الابرار با وجود فقر اختیاری
وقلت اعوان وانصار انجیار عالی همت والا نهمت خود در ابرا افراخته که در مدت قلیل بانکسار شان
الکاسره واسر صنادید کفر وتذلیل جبابره پرداخته وهدم بنیان ضلالت ومحو آثار بطالت بالکلیه ساخته
الکفر را در ربقه اطاعت سراسر هدایت کشیده برای این دین متین وشرع مبین بحکم یدخلون
فی دین اللّٰه افواجا کسان بسیار وخویشاوندان بی شمار پیدا آورد تا اینکه غالب شد بر سایر
ادیان ومندرس ومنطمس شدند آثار کفر وطغیان پس هرگاه اینکه این عالم مخیم سرادقات جاه وجلال
آن سید الامم بود بمقتضای فاستقم کما امرت برای ملت اسلام از هر طرف همه امت کفیل انتظام امور
که آنها برکت تعلیم وی حقوق آنرا اهتمام وکمال ادامی نمودند ولعد نزول رایات آن سرور کاینات
بدار البقا خلفای کرام وصحابه عظام والائمه که مهتدی بانوار ومقتضی بآثار وی بودند متکفل اصلاح کار
ملت واکمال حال ومآل آن شده باداء حقوق پرداختند وحکمی از احکام شرع نامرعی نگذاشتند

ولبعد انقضای آن زمان جهابذهٔ دین و علمای مجتهدین از تابعین و تبع تابعین و اتباعهم من المجتهدین
الی یوم الدین بکفالهٔ این امر خطیر برخاسته آنچنان انتظام دادند و دهند و بترویج کوشیدند و کوشند
که هرگز حقوق آن ضائع نگردد و تحریف و تبدیل نه پذیرد و زنهار مثل طفل یتیم و زن بیوه نشود که
کسی از او حامی و کفیل نماند **اللغات** غدت بتاء التانیث بمعنی صارت الملة بکسر المیم و تشدید
اللام شریعت الغربة بضم الغین المعجمة از وطن دور افتادن الرحم بفتح الراء و کسر الحاء المهملتین
قرابت و خویشی که از جانب مادر بود کما فی المنتخب المکفولة من الکفالة ضامن شدن
و پذیرفتن البعل بفتح الباء الموحدة و سکون العین المهملة شوهر و لم تتیم بفتح التاء المثناة الفوقانیة
الثانیة من الیتم بی پدر شدن لم تئم بفتح التاء المثناة الفوقانیة و کسر الهمزة من الایمة بی شوهر شدن

هُمُ الْجِبَالُ فَسَلْ عَنْهُمْ مُصَادِمَهُمْ : مَاذَا رَأَى مِنْهُمْ فِي كُلِّ مُصْطَدَمِ
وَسَلْ حُنَيْنًا وَسَلْ بَدْرًا وَسَلْ أُحُدًا : فُصُولُ حَتْفٍ لَهُمْ أَدْهَى مِنَ الْوَخَمِ

ترجمه ایشان
کوه ها اند پس بپرس حال شان از کسیکه خود را با ایشان زده که چها دید از آن کوه ها در هر جای
صدمه دادن و بپرس از اهل حنین و بپرس از اهل بدر و بپرس از اهل احد که انواع مرگ بر ایشان
سخت انداز دیا الحاصل مبارزان اهل اسلام کنایه کوه ها اند در استقامت و ثبات قدم
در هر معرکه هر کسیکه با ایشان صدمه داد خود را پاره پاره ساخت خصوصاً در جنگ حنین و بدر و احد
که چقدر بلا و مصیبت بر سر کافران ریختند و بانواع اهلاک هلاک ساختند که این هلاکت بر ایشان
از ابتلای وبا سخت تر است از آنکه در وبا تیمارداری نجات هم متصور است و این بلا که بر سر
رسیده اصلا نجات پذیر نیست **اللغات** المصادم بضم المیم و کسر الدال المهملة من المصادمة
باهم کوفتن و پهلو بر پهلو زدن رأی من الرؤیة دیدن المصطدم بفتح الدال المهملة ظرف مکان
من الاصطدام صدمه دادن الحنین بضم الحاء المهملة و فتح النون موضعی است میان مکه و طائف
و بروایتی نام آبی است که از مکه بسمت طائف سه شبانه روز راه دارد فائده قصهٔ این غزوه بسبیل اختصار
این است که چون مکه بتوفیق حق جل و علا بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم مفتوح شد همه قبائل
عرب در ربقهٔ انقیاد و اطاعت در آمدند مگر دو قبیله هوازن و ثقیف که مبارزه صاحب ثروت
بودند همچنان گرفتار حسد و نخوت و بغض و عداوت ماندند و با هم مشورت کردند که اینک محمد بر قریش

ظفر یافت و چون خاطر او از مهم ایشان فارغ شد غالب است که متوجه بجال ما گردد پس مصلحت
اینست که پیش از انکه او بطرف ما آید با لشکر کشیده بطرف وی رویم و بعد از قرار جنگ هوازن
زمام اختیار خود بدست مالک بن عوف نصری و ثقیف بدست کنانه بن عبد یالیل ثقفی داده دیگر
قبایل را که با ایشان قرب جوار داشتند با خود یار ساخته بعزم جنگ با چهار هزار مرد مقابل بیرون
آمدند و همه با اهل و عیال و دواب و اموال را با خود گرفتند تا سپاه دل بر حرب نهند و برای حفظ متعلقان
و بیم مفارقت ایشان در امر جنگ اهتمام بلیغ بکار برند و راه فرار بر ایشان بسته گردد پس چون خبر
قصد فاسد ایشان بسمع مبارک آنسرور رسید یکی را بجانب ایشان فرستاد تا خبر تحقیق آرد وی
حسب الحکم بمعسکر مخالفان رفته باز آمده از کثرت رجال و بسیاری اسلحه و درازی اموال معروض
بارگاه همایون گردانید آنسرور فرمود که انشاء الله تعالی اینهمه نصیب مسلمانان گردد و لشکر ظفر
پیکر را فرمان داد که بتهیه اسباب قتال اشتغال نمایند درین اثنا مردی از صحابه گفت که ما امروز
مغلوب کافران نشویم آنحضرت را این سخن وی شاق و مکروه آمد و انهزام که در ابتدا الفوج اسلام
رسید از همین سخن بود که بکثرت و شوکت نازیدند تا بدانند که فتح و نصرت بکثرت عدد نیست بلکه
بمدد الهی است و آیه کریمه لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم
شیئا مشعر باین معنی است القصه چون لشکر اسلام مرتب و مکمل شد آنجناب عتاب بن اسید را
عامل مکه ساخته با دوازده هزار مجاهدین که ده هزار از اهل مدینه و دو هزار طلقاء و حلفاء مکه بودند بتاریخ
ششم شوال روز شنبه سال هشتم از هجرت برآمد و سرکرده هوازن سه کس را بجاسوسی لشکر اسلام
فرستاده ایشان رفته حال دریافته ترسان و لرزان پیش وی رسیده حین الاستفسار گفتند
که در لشکر محمدی مردان سفید پوش بر اسپان ابلق سوار دیدیم که هرگز گاهی ندیده بودیم اکنون
مصلحت همین است که برگردی و قصد آنطرف نکنی که زنهار ظفر نخواهی یافت او بر سخن ایشان اعتماد
نکرده دیگران را فرستاد آنها نیز آمده همان حالت بیان نموده بمنع پیش آمدند آن خون گرفته با وجود
آن از عزیمت خود برنگشت و پیش از وصول اهل اسلام بوادی حنین در آمده لشکر خود را در کمینگاه
نشانده وصیت کرد که چون فوج اسلام غافل درین میدان در آید شما یکبارگی حمله آورده تیرباران کنید
پس چونکه آنسرور وقت سحر قریب آن وادی بدهم شهر مذکور رسید الویه و رایات بسرداران قبایل

از قبایل عرب داده متوجه وادی ساخت چون گذرگاه تنگ بود و سپاه اسلام فوج فوج از طرف
بوادی درآمدند مخالفان انتهاز فرصت نموده یکبار ریختند و بر مقدمهٔ لشکر که خالد بن ولید
با بنو سلیم بود آنقدر هجوم آورده تیرباران نمودند که خالد تاب مقاومت نا ورده با جماعت
خود رو بفرار نهاد و نو عهدان اسلام که قریب دهی بودند در فرار موافقت کردند و بقیهٔ صحابه
نیز در خود طاقت ثبات نیافته متفرق و متزلزل شدند و تفرقه در لشکر اسلام بمرتبهٔ افتاد
که بجز معدودی چند با آن جناب نماندند آنحضرت که ثقه و توکل بر خدا داشت و نظر بر اسباب
ظاهر نبود و با وجود آن پریشانی لشکر اشتر را بجانب اعدا میراند و میخواست که خود را بر ایشان زند
ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب که عنان اشتر بدستش بود باز میداشت و آنسرور میگفت که یا ایها
والانصار رسول الله من پیغمبر خدایم و بالیقین میدانم که وعدهٔ حق مرا نیز بر تمامست هرگز دیده بهیچکس از [illegible]
رو باز پس میکرد و جماعتی از کفار قریش و کسانیکه نو مسلمان بودند و هنوز سینهٔ ایشان از لوث حقد
و حسد پاک نشده بود خبث باطن ظاهر میکردند یکی میگفت که اصحاب محمد صلعم چنان میگریزند که تا کنار
دریا توقف نکنند و دیگری میگفت که امروز سحر باطل گردد القصه چون همه منتشر و پریشان شدند
آنحضرت با خواص اصحاب بثبات قدم ورزیده بعباس رض فرمود که بخوان یاران را و بگو یا معشر الانصار
یا اصحاب السمره حاضر شوید عباس رض که جهور الصوت بود نعره نموده آنسرور علیه السلام هر یکی را بنام بنام خواند
همه لبیک گویان بطرف آواز عباس رض شتافتند و یکبارگی حمله آورده شمشیرها از نیام کشیده آنچنان بر
کافران ریختند که گویا ستارها از آسمان افتادند و آنحضرت مشتی از خاک برگرفته شاهت الوجوه
گویان بجانب اعدا انداخت پس آنها با قبیح ترین وجهی رو از معرکه برتافتند و هزیمت فاحش خورده
گریختند و درین غزوه چهار کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند و هفتاد نفر از مشرکان
بدار البوار شتافتند و بسیاری از آنها سر در ربقهٔ اسلام آوردند و طائفه با مالک رئیس هوازن رو بجانب
طائف آوردند و جمعی بطرف بطن نخله گریختند و گروهی بجهت محافظت اموال و اهل در اوطاس نشستند
و مسلمانان بدنبال ایشان افتاده اکثری را بقتل و بغارت اموال و درازی پیدا ساختند و بتهای
آن نواحی را منهدم و مکسور ساختند و متحصنان طایف نیز بعد محاربات بسیار از تحصن عاجز
آمده آخر رو بدرگاه عالم پناه آوردند و دران روز از مال و غنائم شش هزار برده و بیست و چهار هزار شتر

شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند بغنیمت آمدند و از ظهور این فتح غیبی ازداد
لاریبی بسیاری از ارباب نفاق و شقاق بحلیهٔ ایمان متحلی شدند و در دائرهٔ متابعان نبوی درآمده
سر بر خط اسلام و طاعت نهادند بدر بفتح الباء الموحده و سکون الدال المهمله نام قریه ایست منسوب بسوی
بدر بن مخلد بن نضر بن کنانه که از مدینهٔ طیبه بیست و هشت مرحله است بسمت مکهٔ معظمه یا نام چاهی است
که آنرا بدر بن حارث حفر کرده یا بجهت استداره و صفای آب آن مسمی باین اسم شد فائده قصهٔ این غزوه
که از اعظم غزوات آنسرور است بسبیل اجمال اینست که چون حق جل مجده خواست که اعلای اعلام اسلام
و انهدام بنیاد کفر و ظلام فرماید جمعی از مشرکان مکه با مال بسیار متوجه دیار شام گشتند و قافله سالار
اهل ضلالت و طغیان ابوسفیان بوده و چون اینخبر بسمع مبارک نبوی رسید با جمعی از مهاجرین بقصد
آن قافله بذو العشیره آمد اتفاقاً کاروان از انجا گذشته بود لهذا مراجعت بمدینهٔ طیبه فرموده طلحه بن
عبید الله و سعید بن زید را بجهت تحقیق خبر معاودت آن از حدود شام فرستاد تا بار دیگر بقصد آن
کاروان توجه کرده آید و قبل از وصول خبر تاریخ دوازدهم رمضان سال دوم از هجرت در مدینه
ابو لبابه انصاری را خلیفه ساخته با سیصد و پنج نفر که شصت و چهار از مهاجرین و دویست و سی و یک
کس از انصار بودند برآمد و سه کس از مهاجرین و پنج نفر از انصار که بنابر غذای آنها را گذاشته سهم
غنیمت جبر عطا فرمود نیز از اعداد اهل بدر اند و بسیاری از صحابه بتصور اینکه غرض ازین عزیمت
محض اخذ غنیمت است نه محاربه با اعدا ازین سفر تخلف نموده در مدینه توقف فرمودند لهذا ملامت
بر هیچ کس نیست هیچ یکی از متخلفان معرکه بدر نرسید و در انروز با مسلمانان سوای سه اسپ
و هفتاد شتر و شش زره و هشت شمشیر نبود و آنسرور صلی الله علیه وسلم بعد برآمدن از مدینه دو کس را
از صحابه بتفحص احوال کاروان روانه ساخت ایشان بجانب بدر توجه نموده خبر معاودت کاروان
شنیده فی الفور آمده بعرض والا رسانیدند و چون ابوسفیان قریب بدر رسیده خبر تفحص ایشان
شنید توهم عظیم بر خاطرش استیلا یافته از راه راست انحراف نموده بدر را بر یسار گذاشته از راه
ساحل بتعجیل تمام رفتن گرفت و از اثنای راه ضمضم بن عمرو غفاری را روانه ساخت تا اهل مکه
از قصد آنحضرت اعلام نماید و بگوید که بهر نوعیکه توانند خود را بقافله رسانند و اموال خویش را
صیانت کنند او بسرعت تمام بمکه رسیده خبر کرد ابو جهل لعین باستماع اینخبر گفت که محمد و صحابه

غزوهٔ بدر

وبعضی این کاروان را مثل کاروان عمرو حضرمی تصور کرده اند والله آنچنان نیست و پیش
از وصول ضمضم بمکه عاتکه بنت عبدالمطلب خوابی دید که شتر سواری در موضع ابطح ستاده
با آواز بلند میگوید که ای جماعت قریش بشتابید و بمقتل خود درآئید چون این خبر با بوجهل لعین رسید
بعباس گفت که ای ابوالفضل این زن در میان شما از کی پیغمبر شده شما راضی نبوت مردان
نیستید که زنان شما نیز دعوی نبوت میکنند سه روز دیگر صبر میکنیم اگر اثری بر خواب او مترتب نشد
در تمام قبایل عرب خبری نویسیم که بنی هاشم دروغ گوترین مردم اند و از ضمضم نیز مردی است
که گفت وقت جدا شدن از قافله و توجه بمکه در خواب دیدم که بر شتر سوارم و وادی بخون
مالامال میرود و چون بیدار شدم دانستم که قریش در مصیبتی عظیم گرفتار خواهند شد و بنی هاشم
باستماع این خواب بنهایت مسرور شدند که مصدق خواب عاتکه بود القصه اهل مکه بکارسازی
جنگ مشغول شدند و از رؤسای قریش که بعضی ببرآمدن راضی نبودند ابوجهل بکمال سرزنش و تعییر
ایشان را راضی ساخت و ابولهب بجای خود عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد پس هزار کس
از مردان جنگی بعدد کرد و بغرور و تکبر با ساز و سامان و آلات غنا و ملاهی از مکه بیرون آمدند در
اثنا ابوسفیان کاروان را از مقام خطرناک گذرانیده کسی را نزد قریش فرستاد که شما بجهت محافظت
کاروان خود خروج کرده بودید الحال که کاروان خلاص شد باز گردید و متعرض محمد نشوید دیگران
نیز مانع شدند اما بهیچ ابوجهل لعین چون گرفته بر رفتن مصر شده گفت که بخدا سوگند هرگز باز نگردیم
و ببدر رفته سه روز آنجا مانده شتران را کشته جشن کنیم و شراب خوریم و سرود بشنویم تا آوازه
عظمت و شوکت ما باطراف قبایل عرب منتشر گردد و بعد ازین همیشه از ما ترسند و بار دیگر چنین
قصد نکنند پس جبرئیل علیه السلام آمده خبر خروج قریش بآنسرور رسانید آنجناب بروی مشاورت
باصحاب آورد ایشان عرض کردند که کاروان رفت و قریش که توجه بدین طرف شده اند
برای قتال ایشان آماده نشدیم و بی ساز و سامان برآمدیم حالا مصلحت همین است که باز گردیم
آنحضرت در غضب آمد پس اولا ابوبکر صدیق و عمر فاروق از طرف مهاجرین برخاسته کلامی کردند که آنجناب را
خوش آمد بعد ازان سعد بن عباده برخاسته گفت که یا رسول الله قسم بخدا ما از جان و مال خادم
و تابع و فرمان بردار تو هستیم اگر سیر کنی تا عدن تخلف نکند از تو مردی از جماعت انصار و مقداد

بن عمر عرض کرد که ما با تو هستیم هر جا که روی ونمی گوئیم چنانکه بنی اسرائیل با موسی عم گفتند
اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بلکه میگوئیم نحن انصار الله تکون وقسم بخدا انکه ترا بصدق
وراستی فرستاده ما هرگز از تو جدا نشویم تا که جان در تن ماست وسعد بن معاذ که از اکابر انصار
بوده گفت یا رسول الله ما ایمان بتو آوردیم وتصدیق تو کردیم ببر ما را هر جا که خواهی اگر مرا در آری
ما را بدریا بیاری توقف می درآئیم وبد نمی آید ما را القاء دشمن ما از صابران وصادقانیم پس آنسرور
متبسم شده بهر یکی دعای خیر کرد وفرمود سیر کنید ببرکت خدا وبشارت باد که فتح ونصرت شماراست
وبخدا سوگند که می بینم جای هلاک ومقتل قریش وانس بن مالک رض گوید که در بدر هر جا که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشت نهاد که مقتل فلان واین جای کشته شدن فلان است
آنها را همانجا کشته یافتیم القصه ابوسفیان کاروان را بمکه رسانیده فی الفور از انجا بازگشته خود را
بسپاه قریش رسانید پس آنسرور با لشکر اسلام بکناره وادی بدر که جانب مدینه طیبه بود نزول
اجلال فرمود وفوج کفار بکنار دیگر سمت مکه فرود آمدند وآب را گرد آوردند وبرای مسلمانان تنگ [illegible]
وجای نزول لشکر اسلام ریگستانی بود که پایهای مردمان وسمهای ستوران تا بزانو فرو میرفت
واز تشنگی بجان آمدند پس شیطان در دلهای شان وسوسه انداخت که شما گمان می برید که پیغمبر
خدا با شماست وما دوستان خدائیم اینک قریش بر آب غالب آمده انتظار دارند که چون تشنگی
بر شما غلبه کند وقوتی در شما نماند حکم کنند در شما هر نوعیکه خواهند درین اثنا حق سبحانه بارانی فرستاد
که سائل شد بآن وادی پس سیراب شدند وطهارت کردند وشتران را آب دادند ومشکها
پر ساختند وریگستان سخت ومحکم شد وزمین منازل کفار که سخت بود گل ولا گردید چنانچه
حق جل شانه بآن خبر میدهد وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان
وسعد بن معاذ رض برای رسول خدا بعد حصول اجازت عریشی از چوب وبرگ خرما راست کرده
جمعی از انصار را بیرون عریش برای محافظت وحراست آنسرور صلعم متعین ساخته عرض کرد که یا
رسول الله صلعم تو در عریش باشی وراحله تو آنجا مهیا دارند وما بجنگ مشغول شویم وجان نثاری کنیم
اگر حق سبحانه تعالی نصرت داد فبها والا تو سوار شده بیاران ما که در مدینه اند ملحق شوی که ایشان در دوستی
تو از ما کم نیستند اگر میدانستند که قضیه بجنگ خواهد انجامید هرگز از تو جدا نمی شدند پس چونکه

لشکر اسلام آماده جنگ شد آنسرور صلی الله علیه وسلم تسویه صفوف پرداخته لوای مهاجرین
بمصعب بن عمیر و رایه خزرج بحباب بن المنذر و علم اوس بسعد بن معاذ داده فرمود که تا من نگویم
بر اعدا حمله نکنید واگر بشما مقارن شوند تیر باران نمائید لکن بعرقه نازنید تا ترکش ها خالی شوند
پس اوّل از لشکر کفار عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه و ولید بن عتبه برآمده مبارز طلبیدند از
لشکر اسلام عوف و معاذ پسران حارث و عبد الله بن رواحه از جماعت انصار برآمدند کفار
گفتند که ما را با شما کاری نیست ما ابنای اعمام خود را میخواهیم آنجناب بعبیده بن حارث
و حمزه و علی فرمود که با ایشان مبارزت نمائید پس هر سه برآمده چون شیر غران بمیدان
درآمدند و عبیده بعتبه و حمزه بشیبه و علی بولید مقابل شدند و حمزه و علی مبارزان خود را
بیک حمله کشتند و ضرب قوی عتبه بر زانوی عبیده رسیده علی و حمزه اعانتش کرده مبارز او را
بجهنم فرستادند و او را که زخم کاری رسیده بود حین مراجعت از بدر در وادی صفرا ملحق بشهدا
گردیده همانجا مدفون گردید پس چونکه رسول اکرم کثرت کفار و قلت اصحاب خود در میدان
حرب مشاهده فرمود در عریش درآمده دست بدعا برداشت و گفت پروردگارا اینک قوم قریش
با کمال تجبر و تکبر در عونت و نخوت رسیدند و میخواهند که با تو جنگ کنند و رسول ترا تکذیب نمایند
اگر هلاک کنی این عصابه مسلمین را عبادت کرده نشود ترا در روی زمین راست گردان وعده
نصرت را که بمن کرده و چندان در دعا مبالغه فرمود که ردا از دوش مبارکش افتاد ابو بکر رضی ردای
اطهر را برداشته بر دوش آنسرور نهاده گفت یا رسول الله بس است آنچه از پروردگار خود طلب
کردی و قریب است که وعده خود را با تو راست گرداند و بعد الحاح و مبالغه در دعا یکدیگر گاه
کیر با بخواب رفته چون بیدار شد از ابو بکر فرمود بشارت باد ترا که جبرئیل با هزار نفر از ملایکه زره پوش
بر اسپان ابلق سوار زمین آمده در مقدمه لشکر اسلام صف کشید و اسرافیل با هزاران
سوار دیگر از مستدرعان عساکر ملکی رسیده در میمنه و میکائیل با هزاران نفر از شهسواران
محافل فلکی نزول کرده بمیسره جا گرفتند چنانچه آیه کریمه ان لن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من
الملائکة منزلین از آن خبر میدهد و در مواهب لدنیه گفته که ملایکه در غیر غزوه بدر قتال نکردند و در حنین و احد
نزول ملایکه فقط برای اعانت و امداد و تثبیت قلوب اهل اسلام بوده و امام نووی قائل تخصیص

نیست و حدیث مسلم را که مروی است از سعد بن ابی وقاص رض در استشهاد می آرد که گفت روز احد
دیدیم جبرئیل و میکائیل را در یمین و یسار آنسرور با جامهای سفید که قتال میکردند با کفره اشد قتال پس
چون فریقین با یکدیگر حمله آوردند و نائرهٔ قتال اشتعال یافت آنجناب از عریش عرش فرسا برآمده
آیهٔ کریمه سیهزم الجمع و یولون الدبر بر زبان مبارک رانده مشتی از خاک برگرفته شاهت الوجوه گویان
بجانب فوج اعدا انداخت پس تزلزل افتاد در لشکر کفره و خوف و هراس بر ایشان غالب شد
بمشاهدهٔ این حال ابوجهل بر شتر سوار شده در میان رسیده گفت که از قتل عتبه و شیبه و ولید اندیشه
بخاطر نارند که ایشان از عقل بهره مند نبودند و در جنگ تعجیل کردند بخدا سوگند از اینجا باز نگردم تا اصحاب
محمد را در ریسمان نکشم باید که هیچ یکی مباشر قتل یاران او نشود بلکه زنده بگیرند تا مردمان متنبه شوند
و بار ترک دین آبا ننمایند پس در این حال معوذ و معاذ پسران عفراء قریب وی رسیده مانند چراغ از جای خود
برجسته معاذ از ضرب شمشیر ساق وی جدا کرد و معوذ زخمی دیگر رسانیده او را بر خاک مذلت انداخت
و عکرمه پسرش بر معاذ ضربتی رسانید که دستش به پهلوی او آویخت و معوذ درجهٔ شهادت یافت
پس رمقی از آن ابوجهل مانده بود که عبدالله بن مسعود آمده بر سینهٔ پر کینه اش نشسته ریش او گرفته
گفت یا عدو الله توئی ابوجهل او گفت زیاده برین نیست که مردی را قوم او کشتند ای شبانک
بر جای بلند بر آمدی که بر سینهٔ سرداری نشسته وی سرش بریده بر ریسمان کشیده بحضور گذرانید
آنجناب فرمود الحمد لله الذی نصر عبده و اعز دینه و اگرچه این ملعون را فرعون این امت گفته اند
اما بدتر است از فرعون که در حین غرق دانست که بد کردم و انصاف داد و این بدبخت تا آخر
تکبر ورزید و بعد وی عاصم بن عوف سهمی از صف اعدا بر آمده با کمال طمطراق مبارز طلبید ابودجانه
انصاری بر وی حمله آورده بیک ضربت تیغ آبدار او را به دوزخ فرستاد چون برای تصرف سامان
وی فرود آمد سعید بن وهب پیش آمده ضربتی بر زانوی وی رسانید او برخاسته بر سعید چند
ضربت زده یکی از آنها کارگر نشده او گریخته خود را در مغاکی افگند ابودجانه بالای او افتاده همانجا
کار او را باتمام رسانید و نوفل بن خویلد که از اشد کفره بود در دست یک انصاری اسیر شد
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که بد دعای آنسرور در حق وی شنیده بود در عقبش رسیده مقتول
ساخت آنحضرت خبر قتل وی شنیده فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی و در آن روز حیدر کرار

بیست و چهار کافر را بدار البوار فرستاد و امیه بن خلف و پسرش را عبد الرحمن بن عوف اسیر کرد
چون بلال رض از دست وی بسیار اذیت کشیده بود فریاد بر آورد که یا انصار الله و انصار رسوله
اینست امیه رئیس مشرکان باستماع اینخبر یکے از انصار تعاقبش کرده او را با پسرش بقتل رسانید
و امیر المؤمنین عمر رض با خال خود عاصم بن هشام مبارزت کرده از پایش در آورد و مردی است از
بنی اسلم که گفت در اثنای جنگ شمشیر من شکست رسول خدا صلی الله علیه وسلم چوبی بدست من داد
آن چوب سیف قاطع گردید پس جنگ کردم با وی و تا حال نزد من موجود است و همچنین عکاشه را
نیز چوبی عنایت فرمود که در دستش شمشیر شد و آنحضرت باصحاب وقت تلاقی صفین وصیت فرمود
که جمعی از بنی هاشم را میدانم که باکراه از مکه بر آمده اند هر کسیکه بر ایشان خصوصاً عباس دست یابد
ایشان را نکشد و دستگیر نماید و همچنین از قتل ابو البختری که با آنجناب و یاران او هرگز مکروهی
نرسانیده بود و مشرکان را از اذیت رسانی باز میداشت منع فرمود پس کعب بن عمرو انصاری
عباس را اسیر نمود چون آنسرور از وی پرسید که تو با وجود ضعف جثه نسبت بعباس او را چگونه
اسیر کردی او گفت که مردی مهیب اعانت من کرد که او را گاهی ندیده بودم آنحضرت فرمود آن
فرشته بود که ترا اعانت کرد آخر فرشتگان بسیار کسان را اسیر و مقتول ساختند و همه کسان از کفره
و مسلمین ایشان را میدیدند و چونکه ابو البختری دست برای اسیر شدن نداد ابو داود مازنی از دیری او را
هلاک ساخت و اهل اسلام که اسیران را بستند مستحکم بستند عباس از الم بستگی می نالید آنجناب را
از ناله اش خواب نیامد یکی از اصحاب این را دریافته بند او را سست کرد عباس بخواب رفت آنحضرت
فرمود چه شد عباس را ناله اش نمی شنوم آن صحابی عرض کرد که بند وی سست گردانیدم پس فرمود
که بند تمام اسیران را سست سازید القصه فوج کفار بقبیح ترین وجهیکه فوق آن متصور نیست هزیمت
یافت و هفتاد کس از اعیان قریش کشته شدند و هفتاد نفر که منجمله آن عباس و عقیل بن ابی طالب
و نوفل بن حارث بن عبد المطلب بودند در بند و اسر در آمدند و ابو سفیان زخمها خورده با اکثری از
اهل کفر و طغیان از میدان گریخته خود را بمکه رسانید و حین انهزام میگفت که من هرگز خوفناک تر
بمقامی ازین مقام ندیده ام و چهارده مرد از اهل اسلام شش از مهاجرین و هشت از انصار بدرجه
شهادت رسیدند و بعد انقضای جنگ چون حکم والا شرف نفاذ یافت که جیفه اجساد اهل کفر

و نعش‌ها را در چاهی از چاههای بدر انداختند لاشهای بست و چهار نفر از صنادید قریش در چاهی
انداختند وقت کشیدن لاش عتبه در میان خس و خاشاک چون نظر ابوحذیفه پسرش
بران افتاد تغیر تمام در بشره اش پدید آمد آنسرور در روی او دیده فرمود که ای ابوحذیفه از خواری
دغدغه بخاطر تو راه یافته او گفت بخدا سوگند هیچ شکی در حقیقت اسلام ندارم اما پدرم متخلق باخلاق
حسنه بود متوقع بودم که ببرکت آن بدولت اسلام مشرف گردد اکنون خلاف آن دیده پریشان
خاطرم آنحضرت در حق وی دعای خیر کرد و بعد سه روز که آنجناب با لشکر ظفر پیکر از بدر کوچ نمود بر سر
آن چاه که ابدان گمراهان دران انداخته بودند آمده استاده فرمود یا اباجهل و یا عتبه و یا شیبه یافتید
آنچه که پروردگار شما با شما وعده کرده و من یافتم آنچه که بمن وعده فرمود شما بد قومی اند که تکذیب کردید
رسول خود را و دیگران تصدیق نمودند و بیرون کردید او را از وطن و دیگران پناه دادند پس عمر رض
عرض کرد که یا رسول الله با اجسادی بی ارواح خطاب میکنی آنحضرت فرمود بخدا ایکه نفس من در ید
قدرت اوست نیستید شما شنواتر از ایشان بعد ازان اسیران را حاضر آوردند آنسرور از ابوبکر رض
پرسید که از ایشان فدیه باید گرفت یا ایشان را باید کشت او گفت یا رسول الله مکش ایشان را
شاید توفیق اسلام یابند و بگیر فدیه تا بآن تقویت حاصل شود پس بعمر رض خطاب کرده فرمود که رای
تو درین باب چیست او گفت که بکش ایشان را که ایمه کفر اند و حق سبحانه از گرفتن مال ترا
بی نیاز ساخته پس آنحضرت بقول ابوبکر رض میل کرده فرمود که مثل ابی بکر در صحابه مثل ابراهیم ع
است در انبیا که گفت فمن تبعنی فهو منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثل عمر مثل نوح ع است
که گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا پس میل بفدا گرفتن خلاف مرضی الهی افتاد
و وحی آمد که اصحاب خود را در قتل و فدا مخیر گردان اما فدا بشرطیکه از ایشان سال آینده هفتاد کس
بعدد اسیران بدر کشته شوند و صحابه بپاس قرابت اسیران و حرص در اسلام ایشان که شاید مسلمان شوند
و بجهت رغبت در نیل درجه شهادت خودها فدا اختیار کردند و بعد ازانکه رای ایشان بر فدیه قرار گرفت
جمعی را که مفلس بودند و هیچ نقدی از ایشان نبود آزاد فرمود بشرطیکه باز بر اهل اسلام کمر نبندند و جمعیکه
صنعت کتابت میدانستند مقرر کرد که هر یکی از ایشان ده کودک را از انصار کتابت آموزد
و آنها که چیزی داشتند از هر یکی بقدر مقدور وی زر گرفتند و عاصم بن ثابت معوذی و عقبه بن ابی معیط

شقی را که شکنبهٔ شتر بر دوش مبارک آنسرور در عین نماز انداخته بود حکم بقتل فرمود و چون عباس
گفت که چیزی ندارم که در فدا دهم آنجناب گفت که وقت برآمدن از مکه چند اوقیه طلا که بام الفضل
سپردی چه شد عباس عرض کرد که بجز خدا بران هیچکس را اطلاعی نیست من گواهی میدهم که
رسول خدائی و کلمه شهادت بر زبان راند و رخصت انصراف بسوی مکه یافت بعد ازان زید بن حارثه را
بمدینه برای رسانیدن بشارت فتح روانه فرموده خود در وادی صفرا رسید قسمت غنایم نمود و شمشیر ذوالفقار
که بر پشتش فقرات مثل فقرهای پشت انسان بود برای خود اختیار کرد و در غزوهٔ خندق آنرا
بعلی مرتضی رض بخشید و فضایل اصحاب بدر بسیار اند منجمله آن این حدیث است که فرمود ان الله
قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و جبرئیل عم در حضور آنسرور عرض کرد که
که یا رسول الله اصحاب بدر چه مرتبه دارند آنجناب فرمود که فاضلترین امت اند جبرئیل ع
گفت که ما نیز جماعه ملایکه را که در بدر نازل شده از جمیع ملایک افضل میدانیم احد کوهی است
مشهور مقابل مدینهٔ طیبه در جانب شمال بر مسافت دو میل ازان و اشتقاقش از توحد است
بجهة تفرد و انقطاع آن از جبال دیگر و در فضل وی وارد است احد جبل یحبنا و نحبه و ازینجا
معلوم میشود که محبت و سعادت و بغض و شقاوت در جمادات نیز میباشد و محبت کنایه است
از مسرتیکه آنسرور را در حالت قدوم از سفر بمشاهدهٔ این جبل که اعظم و ارفع آثار و علامات این
بلدهٔ طیبه است دست میداد و آن بلسان حال از قرب مدینه اهل آنرا خبر بشارت اثر میرسانید فائده
و قصهٔ غزوهٔ احد بالاجمال این است که چون مشرکان قریش از بدر بمکه مراجعت کردند صفوان بن
امیه و عکرمه بن ابی جهل و غیر ایشان که اهل قرابت آنها دران غزوه کشته شده بودند بابی سفیان
گفتند از مردم بگو که باموال خود یا اعانت ما کنند تا تجهیز جیش نموده از محمد انتقام مقتولان خود نمائیم
و مجموع اموال کاروان با ربح که ابوسفیان آنرا در دار الندوه نهاده بود صد هزار مثقال طلا بود
ازان راس المال بصاحبان اموال داده ربح را که مساوی آن بوده در تجهیز جیش صرف کردند
بعد ازان جماعتی را از چرب زبانان عرب که عمرو بن العاص یکی از آنها بود بقبایل عرب روانه کردند
تا ایشان را بنصرت و اعانت خوانند پس لشکر فراوان جمع آوردند و جمعی را از زنان برای
نوحه بر کشتگان بدر همراه گرفتند تا داعیهٔ انتقام و باعثهٔ قتال تازه گردد و بعد عرض لشکر سه هزار مرد

جنگی که هفتصد از آن زره پوش بودند و دو صد اسپ و سه هزار اشتر و پانزده هودج زنان در شمار آمد
و عباس رض که بمکه بود در حضور اقدس نبوی مکتوبی مشعر کیفیت و کمیت لشکر کفار نوشته روانه کرد
و آن لشکر بتاریخ یازدهم شوال سال سوم از هجرت بطرف مدینه روان شد چون بذی الحلیفه که
پنج شش میل از مدینه است رسیده مقام کردند آنجناب حباب بن المنذر را برای دریافت کمیت
ایشان فرستاد او موافق نوشته عباس رض خبر آورد آنسرور فرمود حسبنا الله ونعم الوکیل اللهم بک احول
وبک اصول پس لشکر کفار از انجا کوچ کرده ببطن وادی از جانب احد مقابل مدینه نزول کردند سعد
بن معاذ و سعد بن عباده و اسید بن حضیر با جماعتی از دلاوران مسلح شده بحراست آن حضرت
قیام نمودند پس آنجناب در خواب دید که در شمشیر خود رخنه افتاده و گاوان را می کشند تعبیر فرمود
که درین جنگ مصیبتی باهل اسلام خواهد رسید و چونکه بعضی انصار در مشهد بدر حاضر نبودند و تاسف
و تحسر مینمودند و میخواستند که قضیه واقع شود که تلافی تقصیر و جبر مافات کنند مستعد جنگ شدند و رای
بعضی برین قرار گرفت که از مدینه بیرون نباید رفت و زنان و کودکان را بحصار باید فرستاد
و گویند که رای شریف هم همین بود اما حمزه بن عبد المطلب رض و جمعی از مهاجرین و قومی از انصار
گفتند که اگر ما در مدینه متحصن شویم اعدا حمل بر ضعف ما کنند و سبب جرأت و قوت ایشان گردد
الله تعالی ما را در روز بدر با وجودیکه جماعتی قلیل بودیم نصرت کرامت فرموده و بفضله لشکر ما قوی
و عدت ما بسیار است و مالک بن سنان گفت که یا رسول الله ما را ظفر است یا شهادت و هر دو
مرغوب و محبوب ماست پس چونکه مبالغه و الحاح صحابه از حد گذشت آنجناب میل به برآمدن فرمود
و آن روز که روز جمعه بود در خطبه مردم را وعظ و نصایح کرده گفت که اگر صبر خواهند نمود و ثبات خواهند
ورزید فتح و نصرت شما راست و حکم بکار سازی لشکر داد پس جماعتیکه به برآمدن حریص و راغب بودند
خوشحال شدند و آنسرور بعد ادای نماز عصر بحجره شریف تشریف ارزانی فرموده عمامه بر سر بسته
زره پوشیده مسلح برآمد خلقی کثیر که بر در حجره صف کشیده بودند چون آنجناب را برین هیئت دیدند
عرض کردند که یا رسول الله ما را نمیرسد که خلاف رای تو کنیم و اکراه نماییم ما خطا کردیم که در مدینه ما
جهد نمودیم فرمود که اول نشنیدید و مبالغه و الحاح کردید الحال سزاوار نیست که چون پیغمبر سلاح
پوشید آنرا باز نهد تا زمانیکه حق سبحانه میان او و اعدای دین حکمی کند پس سه لوا بسته رایه مهاجره

بعلی مرتضی داد ولوای اوس بسعد بن عباده و علم خزرج بحباب بن المنذر داد و عبد الله بن ام مکتوم را در مدینه بخلافت نصب فرموده با هزار مرد مبارز که صد نفر از آن زره پوش بودند متوجه احد گردید و شب در منازل بنی النجار فرود آمده محمد بن مسلمه را با پنجاه کس برای حراست متعین ساخته قریب به سحر سرایه سوار شده باحد نزول اجلال فرموده و بعد ادای نماز صبح زرهی بالای زره پوشیده خود بر فرق مبارک نهاده و صفوف مبارزین را آنحضرت راست کرده که احد بر قفا و مدینه مقابل برو آمد و ابو عبیده بن جراح و سعد بن وقاص را بر مقدمه و عکاشه اسدی را بر میمنه و ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی را بر میسره و مقداد بن عمرو را بر ساقه داشت و در آنجا کوهی بود موسوم بعینین که شگافش محل خطر و کمینگاه دشمنان بوده در انمقام عبد الله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز متعین فرموده تا آن راه را نگاهدارند و نگذارند که کفار از آن راه در آمده بر لشکر اسلام ریزند و بمبالغه بلیغ وصیت فرمود که بهیچ حال از جای خود بجنبند خواه مسلمانان غالب شوند یا مغلوب و مشرکان نیز صفوف آراستند خالد بن ولید را در میمنه و عکرمه بن ابی جهل را در میسره و ابو سفیان را در قلب تعین ساختند و صفوان بن امیه را با اتباع او بر این شگاف کوه داشتند و عبد الله بن ربیعه را بر تیراندازان امیر کردند و لوا را بطلحه بن ابی طلحه دادند پس جنگ از جانبین در گرفت و ابو عامر با پنجاه نفر از قوم خود بر آمده بر لشکر اسلام تیرباران کرد و اهل اسلام بمقابله اش در آمده آن کافر را با اتباع او از تیر و سنگ مجروح ساخته گریزانیدند و طلحه صاحب لوای قریش آمده مبارز خواست هژبر میدان وغا علی مرتضی مبادرت نموده تیغی بر سرش زد که تا مغزش شگافته شد بعد از آن امیر حمزه عثمان بن ابی طلحه را که بعد او علم برداشته بجهنم فرستاد همچنین زیاده از ده کس علم مشرکان برداشتند و از دست مبارزان اسلام بقتل رسیدند تا اینکه نوبت علم برداری بعمره دختر علقمه رسید پس هر که از لشکر کفار سر بر آورده مبارز خواست سرنگون افتاد و خالد با جماعت خود چند بار متوجه شگاف کوه شدند تا از آن راه بر لشکر اسلام ریزد و تیراندازان متعینه آن آنها را تیرباران کرده از آنجا باز گردانیدند و مومنان بر صفوف اعدا بیکبار حمله آورده جماعت ایشان را متفرق ساخته هزیمت فاحش دادند و مغنیات که سرود میگفتند بجای آن نوحه و فریاد و واویلا آغاز کردند و دفها از دست انداخته جانب کوه گریختند پس چون جماعت تیرباران متعینه شگاف دیدند که لشکر مشرکان هزیمت خورده و مسلمانان بنهب و غارت مشغول

بی صبری کرده از جای خود جنبیدند عبد الله بن جبیر که امیر ایشان بود هر چند که نصیحت کرد و وصیت آنسرور
یاد دهانید سودی نه بخشید و اکثر از ایشان رفته بنهب و غارت اشتغال ورزیدند عبد الله با جماعت
قلیل که زیاده از ده نفر نبودند ثبات قدم ورزید ناگاه خالد که در کمین بود و انتظار فرصت میکشید با جمعی
از مشرکان بر سر عبد الله تاخت آورده او را با یاران او شهید ساخته از شگاف در آمده شمشیرها
کشیده بقتل و جرح اهل اسلام باز دکشادند تا آنکه تفرقه عظیم در لشکر مسلمانان رخنه شوریدگی
حال که با ایشان راه یافته تمیز خویش و بیگانه برخاست و در قتل یکدیگر افتادند چنانچه اسید بن حضیر
و ابو برده را دو زخم از مسلمانان رسید و یمان پدر حذیفه بدست اهل اسلام مقتول شد القصه کفار القدر
غلبه کردند که قضیه منعکس گشت و نتیجه شومی نافرمانی رسول خدا که از ان جماعت صادر شد و طمع حطام
دنیوی در خاطر شان راه یافت شکست بر لشکر اسلام افتاد و اکثرے فراری شدند لکن عنایت الهی
هنوز از ایشان منقطع نگردیده که آنهمه را عفو فرمود چنانچه آیه کریمه ان الذین تولوا منکم یوم التقی
الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم از ان خبر میدهد
پس اصحاب چهار فرقه شدند جمعی بجنگ در پیوستند و شرف شهادت یافتند و گروهی گریخته و بشعاب
جبل مختفی گشتند و بعضی بشهر رسیده قرار گرفتند و جماعتی ثبات قدم نموده بر مرکز قیام نمودند و داد
مردی و مردانگی دادند سبحان الله این خالد همان است که در اسلام فتحها کرد و بجای رسید که خالد
سیف من سیوف الله در شان او وارد گردید و چون سباع بن عبد العزی در میدان رسیده
مبارز خواسته هژبر بیشه هیجا امیر حمزه بر وی حمله کرده کار او را بآخر رسانید چونکه وحشی زیر سنگی در کمین بود
بر حمزه حربه انداخت پس بناف رسیده از میان دوران بر آمد و بشهادت عظمی رسید وحشی سنگدل
پیش آمده شکم مبارکش شگافته جگر بر آورده بهنده داد او خائیده از دهن گنده انداخته زیور
و لباس خود را بوی بخشید و بر مقتلش رسیده اعضای او برید و بجای زیور پوشید علی کرم الله
وجهه متفحص لاشه حمزه گردیده چون بمقتل رسیده او را بدین حال دید در گریه شده صورت واقعه بآنسرور
رسانید آنحضرت همراه علی آمده بر سرش ایستاده بسیار رقت فرمود گفت که اگر بر قریش دست یابم
هفتاد کس را از ایشان مثله کنم درین اثنا جبرئیل آمده این آیه رسانید ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین آنجناب فرمود خداوندا صبر کردم و ازین داعیه درگذشتم و بعوض آن

هفتاد بار برای آن سید الشهداء استغفار نمود و هر چند که درین روز ازین دعا ممنوع شد لکن روز فتح
مکه اینقدر مردم از قریش بدست خالد و یاران او مقتول شدند و قصه اش اینکه خالد روز فتح
با جماعتی آمد و بجهت آنجناب مردی را پیش وی فرستاده از قتال ممانعت فرموده آن مرد آمده حکم
قتال رسانید خالد بازو کشاده هفتاد نفر را کشت چون بحضور رسید آنجناب بر سر عتاب آمده
گفت که با وجود منع چرا اینقدر بلا درست کردی او مردی را که حکم بقتال رسانیده بود حاضر کرد
وی چنین استفسار ظاهر ساخت که چون خواستم که بخالد حکم منع رسانم مردی مهیب که هرگز بانسان
نبوده پیش آمده گفت که اگر حکم قتال نرسانی ترا می کشم ناچار حکم قتال رسانیدم آنحضرت فرمود که
روز احد گفته بودم که اگر قدرت یابم در عوض حمزه هفتاد تن را از قریش کشم آن وعده حق جلت قدرته
مرا ازان منع فرمود لکن امروز خواسته است که آنچه بر زبان پیغمبر گذشته آنرا راست گرداند مروی است
از علی کرم الله وجهه که چون مسلمانان رو بهزیمت آوردند آنحضرت از غضب آمد و از من که به پهلو ایستاده
بودم فرمود که تو چرا بیاران خود ملحق نگشتی عرض کردم که مرا بتو اقتدا است یاران دنیا غنیمت قصد
و بهزیمت خوردند من بایشان چه کار دارم درین حال جمعی از کافران متوجه آنجناب شدند علی بر ایشان
حمله آورده متفرق ساخت و بعضی را بدوزخ فرستاد جبرئیل و میکائیل که بر یمین و یسار آنحضرت
با کفار محاربه میکردند و محافظت آنسرور مینمودند چون علی را دیدند که مثل شیر غران هر چهار طرف
می دود و کفره را مثل رمه گوسفندان میراند گفتند که این کمال مواسات و جوانمردی است که علی
بالو میکند آنجناب فرمود انه منی و انا منه جبرئیل گفت انا منکما العبدة آنحضرت فرمود ای علی میشنوی
از رضوان که بر آسمان میگوید لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار کذا فی روضة الاحباب و شیخ
دهلوی در مدارج گفته که در ناد علیا مظهر العجائب نیز درین معرکه نقل کرده اند اما در کتب حدیث
ذکر آن نیست و طلحه نیز درین روز دلاوریها کرد و دست خود را سپر آنحضرت ساخت و شمشیر ابن
قمیه را از وی رد کرد چنانچه دستش از ان زخمی شده شل گردید و با وجود یکه هشتاد زخم دران روز
خورد جنگ با کافران میکرد و صیانت آنسرور می نمود انس عم انس بن مالک چون شنید
که کافران آنحضرت را شهید ساختند پس باصحاب گفت روا باشد که ما زنده باشیم و پیغمبر خدا را کشتند
و شمشیر از نیام کشیده بر قلب لشکر کفار رسیده محاربه عظیم نموده هشتاد و چند زخم خورده شهادت

یافت و سعد بن وقاص که به تیراندازی مامور بود مالک بن زهیر را که چندین اهل اسلام را مقتول
و مجروح ساخته بود از تیر جگر دوز هلاک ساخت آنجناب در حق او فرمود اجاب الله دعوتک و سدد
رمیتک وی به برکت این دعا مستجاب الدعوة شد و هر بار که تیر می انداخت آنحضرت میگفت ارم
یا سعد فداک ابی وامی و ابوطلحه انصاری که پیش آمده خود را سپر آن سرور ساخته بود هر تیر که
بجانب اعدا می انداخت خطا نمیکرد چون ترکش او خالی شد آنجناب چوبی بوی میداد چون آن را در
خانهٔ کمان می نهاد تیر میگردید و همچنین چون شمشیر عبدالله بن جحش شکسته آنحضرت شاخ خرما بدست
وی داد که شمشیر بران گردید و حنظله در مدینه همین شب کتخدا شده بود تهیهٔ غسل کرده بود که ناگاه
غلغلهٔ کفار شنید بیطاقت شده مسلح در معرکه رسیده بقتال اشتغال ورزیده بسیاری را از کفار
مقتول و مجروح ساخته بدرجهٔ شهادت رسید آنحضرت دید که او را ملایکه غسل میدهند چون تفتیش
فرمود معلوم شد که جنب بوده ابوسعید ساعدی میگفته که چون بر لاشش وی رفته دیدم آب از سرش
متقاطر بود و عمرو بن جموح انصاری که لنگ بود چون شنید که حال بر اصحاب تنگ است ارادهٔ
رفتن کرد و زوجه اش مانع آمده گفت که پیغمبر خدا ترا بجهت معذوری گذاشته رفت من میدانم که
گریخته خواهی آمد او سلاح برداشته گفت اللهم لا تردنی الی اهلی و بحضور رسیده عرض کرد که یا
رسول الله من امیدوارم که بپای لنگ خود در بهشت درآیم و بعد اجازت یافته در معرکه همراه پسر
و جنگ با کفار میکرد تا اینکه بمرتبهٔ شهادت رسید و چون زوجه اش آمده لاش او را بر شتر بار کرده برای
دفن قصد مدینه کرد شتر از پا درآمده هرگز برنخاست و بعد تفتیش معلوم شد که دعا کرده بود خداوندا
مرا بسوی اهل من باز مگردان پس فرود آمده همانجا دفن کردند و مصعب بن عمیر که علم مهاجرین
بدستش بوده ابن قمیه ملعون متوجه او شده بضرب شمشیر دست راست او را بینداخت او علم
بدست چپ گرفته میگفت ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل باز آن ملعون بضرب دیگر
دست چپش انداخته او بهر دو بازو لوا را بسینه منضم ساخته میدان مینمود آخر تیری
بسینه اش رسیده از پا درآمد حق سبحانه فرشته بصورت مصعب فرستاد که تا آخر جنگ علم را
نگاهداشت و یکی از شیران میدان جلادت وهب بن قابوس مزنی بود که سه بار صفوف
مشرکان را شکست و بطرف آنحضرت متوجه شدن نداد و آخر بدرجهٔ شهادت رسید سعد بن

وقاص گفته که من آن دلاوری و مردانگی که روز احد از صهیب مزنی دیدم در هیچ معرکه از هیچکس ندیدم
و مخیریق یهودی که از احبار بنی اسرائیل بوده و در کتب سابقه اوصاف پیغمبر خاتم النبیین خوانده بود
روزیکه آنسرور بغزوهٔ احد بر آمد داعیهٔ اسلام در دلش پیدا شده مسلح گردیده بحضور رسید و کلمهٔ
شهادت بر زبان رانده رو بجنگگاه نهاده چندان محاربه کرد که بفوز شهادت فایز گردید و منجمله زنانیکه
همراه بوده آب بغزاة میرسانیدند نسیبه بنت کعب زنی بود هنر پرور معرکه که بمشاهدهٔ درازی ایادی
اعدا در قتل اهل اسلام آب دادن موقوف کرده بقتال اهل ضلال آنقدر اشتغال نمود که بسیاری
از کفار مقتول و مجروح ساخت و باوجود مجروحیت خود از جنگ نایستاد آنحضرت در حق وی
و شوهر و پسرانش دعا فرمود اللهم اجعلهم رفقائی فی الجنة و چند کس از کفار با یکدیگر معاهدهٔ
قتل آنسرور نموده آنقدر بر آن حضرت سنگ باران کردند که رخسار مبارک مجروح شد و سنگی بر
پیشانی نورانی رسیده مجروح گردید آن رحمة للعالمین خون را از رو پاک میکرد و نمیگذاشت
که بر زمین رسد و میفرمود که اگر قدری ازین خون بر زمین چکید بلائی از آسمان نازل شود که همه
کفره را هلاک و نابود سازد و میگفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و عتبه بن ابی وقاص ناپاک
سنگی بر لب زیرین آنسرور صلعم زد که دندان پیشین از جانب شیب شکسته شده و عبد الله
بن شهاب سنگی بر مرفق شریف رسانیده مجروح ساخت و هفتاد ضرب شمشیر بر روی آنحضرت
زدند که از حفظ و حمایت الهی هیچ یکی کارگر نامد و چون ابن قمیه ملعون شمشیر خود حوالهٔ بدن مبارک
کرد آنسرور صلعم از صدمهٔ ضرب آن لعین و ثقل دو زره که در بر داشت در مغاکی افتاد و از چشم مردم
پنهان گردید آن ملعون آوازه انداخت که محمد صلعم را کشتم و شیطان رجیم نیز همزبان او شده این ندا
در داد و طلحه آنجا رسیده آنحضرت صلعم را در بغل خود گرفت و علی دست گرفته بیرون آورد و ابی بن خلف
در آخر جنگ بر اسپ سوار شده پیدا گردید چون نظرش بر آنجناب افتاد سخنان ناسزا گفتن
آغاز کرد و گفت یا محمد آمدی نجات نیابد اگر تو امروز از دست او نجات یابی صحابه قصد او کردند
آنجناب منع فرموده نیزه از دست زبیر گرفته بروی انداخت او اسپ گردانیده بقوم خود ملحق
شده فریاد میکرد و میگفت که محمد مرا کشت آنها گفتند که این زخم بیش از خراشی نیست چرا
اینقدر جزع و فزع میکنی او گفت بخدا این زخم که من تنها دارم اگر بر تمام اهل حجاز تقسیم نمایند

همه یکبارگی میرفتند آخر در هر اطراف آن که از یکه بر یکی حمله ست بدو زخم رسید بعده آنحضرت خواست که بر
قله کوه برآید بجهت ضعفیکه داشت برآمدن نتوانست طلحه با وجود جراحتها خود را بزیر افگند آنحضرت
پای مبارک بر پشتش نهاده ببالا برآمده فرمود که طلحه بر خود بهشت را واجب گردانید پس مشرکان
در صحن معرکه باطراف و جوانب می شتافتند در جستجو میخواندند و زنان شان مثل هنده اعضای
شهیدان را بریده در رشته ها کشیده قلادها و دستبندها ساختند و گفته رفتند که در سال آینده
میان ما و شما در میدان بدر باز جنگ است آنحضرت فرمود که مشرکان الحال بر ما ظفر نخواهند یافت
و درین معرکه هفتاد نفر از اهل اسلام چهار از مهاجرین و بقیه از انصار بخیر شهادت فایز شدند و تنی چند
از کفار بجهنم رسیدند و ابو عزه شاعر که روز بدر او را بدون اخذ فدیه آزاد کرده بودند امروز باز اسیر شده
بقتل رسید و معاویه بن مغیره که از وی باهل اسلام اذیت بسیار رسیده بود نیز گرفتار شده مقتول گردید
و بعد دفن شهدا در آخر روز آنسرور سوار شده بمدینه طیبه مراجعت فرمود مردان و زنان هر قبیله
پیش آمده بر سلامتی آنجناب و بغایت شکر گذاری بجا آوردند و هر کسیکه مصیبتی رسیده بود
در جنب لقای آنحضرت سهل می انگاشت و زنی بود که پدر و پسر و شوهر و خویشان او کشته
شده بودند می پرسید که اگر رسول الله زنده است از مردن هیچکس باک ندارم ؎ چون تو
داریم یعنی همه داریم و همه چه و ابوسفیان و دیگر اهل کفر و طغیان بعد مراجعت خودها در اثنای راه
از باز گشتن پشیمان شده گفتند که زحمی کشیدیم و لشکری جمع ساختیم و هنوز کار نا تمام گذاشته باز گشتیم
حالا مصلحت این است که برگردیم و اهل اسلام را مستاصل نمائیم و چون این خبر بحضرت رسالت رسید
روز یکشنبه که فردای روز جنگ بود بلال را حکم فرمود تا ندا کند که بجهاد مشرکان بشتابید و هیچکس غیر حاضر
احد بیرون نیاید تا کافران بدانند که در اهل اسلام بجهت محاربه قتالیکه کرده اند وهنی و ضعفی طاری نشده
صحابه بمجرد استماع این ندا کمر اطاعت و انقیاد بر میان جان بستند و جبایر جراحات البته مستعد محاربه
گشتند و در اثنای راه با آنسرور که مسلح برآمده انتظار می کشید ملحق شدند چنانچه حق سبحانه از حال ایشان
خبر میدهد الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم
پس آنجناب با جماعت اصحاب روانه شده بحمراء الاسد که از مدینه طیبه مسافت هشت میل است فرود آمد و حکم
فرمود که در پانصد جا آتش افروزند تا مشرکان که ببینند خوف غالب گردد و معبد خزاعی که هنوز مشرف

باسلام نشده بود در آن آوان بجهه مسریت این را دیده با ابی سفیان در راه بملاقی شده خبر رسانید که آنحضرت با جمعی کثیر بقصد انتقام از مدینه بر آمده در حمراء الاسد مقام وارد کافرانرا باستماع این خبر دہشتی قوی و خوفی تمام بخاطر راه یافت و اگرچه بظاہر ابوسفیان جمعی را فرستاده پیغام داد که ما ہم بعزم قتال و استیصال شما متوجہیم لکن بسبب خوفی و ہراسی که بر ایشان مستولی شده بازپس شدند و لیبر عت تمام خود را بمکه رسانیدند و آن سید الاجمعین بعد چند مقام از انجا بمدینه مراجعت فرموده

الفصول بضمتین جمع فصل بمعنی نوع و موہم التحقیف بفتح الخاء المهملة و سکون الیاء المثناة الفوقانی مرکب الادہی بفتح الہمزه و سکون الدال المهملة و فتح الهاء من الدہاء شدت غم الوخم بفتح الواو و الخاء المعجمة بیماری کما فی شرح الازہری.

اَلْمُصْدِرِي الْبِيضِ حُمْرًا بَعْدَ مَا وَرَدَتْ مِنَ الْعِدَى كُلَّ مُسْوَدٍّ مِنَ اللِّمَمِ

ترجمه آن مبارزان کسانی اند که بازگردانیدند شمشیرهای سفید را برنگ سرخ بعد در آمدن از دشمنان بر ہر سر که سیاه است از موهای فرو هشته بر گوش الحاصل دلیران اہل اسلام شمشیرهای سفید برق آسا آنچنان بر سر مشرکان زده خون آلود بیساختند که از فرق تا دوش ایشان شگافته میشد اللغات المصدری مصدر بسقوط النون بسبب الاضافة اللفظی جمع مصدر من الاصدار بمعنی بازگردانیدن کما فی الصراح البیض بکسر الباء الموحدة جمع ابیض سفید که کنایه است از شمشیر الحمر بضم الحاء المهملة و سکون المیم جمع احمر سرخ وردت بتاء التانیث من الورود در آمدن المسود بضم المیم و سکون السین المهملة و فتح الواو و تشدید الدال المهملة من الاسوداد سیاه شدن اللمم بکسر اللام و فتح المیم جمع لمه که مستجاوز از نرمه گوش باشد کما فی مجمع البحار.

وَالْكَاتِبِينَ بِسُمْرِ الْخَطِّ مَا تَرَكَتْ أَقْلَامُهُمْ حَرْفَ جِسْمٍ غَيْرَ مُنْعَجِمِ

ترجمه و نویسندگانند بنیزه های خطیه که نگذاشتند قلمهای آن نیزها کر انجسم ہیچ کافری را بی نقطه الحاصل بهادران اہل اسلام ہیچ کافرے را از کافران نگذاشتند که سنانهای خونخوار باطراف جسد او نخلانیده باشند و آنجا به خون شده علامتی سیاه نمودار نشده باشد اللغات السمر بضم السین و سکون المیم جمع اسمر نیزه گندم گون الخط بفتح الخاء و تشدید الطاء المهملة قسمی است از چوب که از ان نیزه میسازند یا نام موضعی در یمامه مشهور بخط ہجر که آنجا از سند چوب نیزه ہا آورده راست و درست کرده بمقامات دیگر برده میفروشند

كما فى شرح الازهرى الاقلام جمع قلم كه ازان سنان نيزه مراد است ودر بعضى نسخ اقلامهم
آمده الحزن بفتح الحاء وسكون الزاء المهملتين كراه الشجر بكسر الجيم الانعام لفظه وارسلها
بهاكى السلاح لهم سيما تميزهم ؛ والورد يمتاز بالسيما من السلم ترجمه صحابه رسول الكريم صلعم
كه مسلح بسلاح تيز اند ايشان را علامتى است كه تميز ميدهد از اهل كفر همچنان كه درخت گل سرخ
ممتاز است بسبب علامت از درخت كنار صحرائى الحاصل دلاوران لشكر اسلام اگرچه
بصورت در پوشيدن سلاح مشابه بكافران بودند لكن ايشان را علامت سعادت ولايت
كه آنها ندارند همچنانكه ورد اگرچه مانست بسلم در خار دارى اما آن را خوشبوئى و منفعتى هست كه در
سلم نيست ودرين كلام ايمائى هست لطيف بسوى آنكه هر كدام از صحابه كرام به تاثير صحبت آنحضرت
عليه الصلوٰة والسلام گل رعناى چمن سعادت شده وصناديد قريش هرچند كه شرف نسبت داشتند
اما چونكه بشرف ايمان مشرف نشدند وازطيب صحبت آنجناب بمشام جان شان بوى نرسيد
همين صورت بى سيرت ماندند ؎ حسن ز بصره بلال از حبش سهيل از روم ؛ ز خاك مكه ابوجهل
اينچه بوالعجبى است ؛ **اهدى الغاية الشاكى** بسقوط النون بسبب الاضافة جمع شاكى مقلوب
شاوك كه واو آن بيا بدل شده من الشوك بمعنى حدت وتيزى كما فى الصحاح سيما بكسر السين
المهملة وسكون الياء المثناة التحتانية نشان وعلامت الورد بفتح الواو وسكون الراء المهملة
گل سرخ السلم بفتحتين درخت خاردار كه كنار صحرائى است چنانچه تحقيق آن بالا گذشت
تهدى اليك رياح النصر نشرهم ؛ فتحسب الزهر فى الاكمام كل كمى ترجمه ميفرستد
بسوى تو بادهاى نصرت الهى بوى خوش ايشان پس گمان برى شگوفه در غلافها دليرى را
الحاصل دليران اسلام كه از بسيارى سلاح و پوشش زره ها مثل شگوفه گل در غلاف بودند
چون دست بر كافران دراز كرده ايشان را مقتول و مجروح ساخته هزيمت ميدادند بوى خوش
اعلاء دين را كه ثمره شجاعت و مهابت ايشان است بادهاى فتح ونصرت الهى بمشام جان اهل
ايمان ميرسانيد ودر لفظ رياح النصر اشاره است بحديث نصرت بالصبا وقصه آنكه چون در
سال پنجم از هجرت ده هزار نفر از كافران قريش ويهود و ديگر قبايل عرب بر استيصال اهل اسلام
اتفاق كرده باهم عهد و پيمان بسته متوجه مدينه طيبه شدند وقريب جبل سلع در مجمع سيول نزول كردند

آنجناب با سه هزار کس از صحابه‌ٔ رضوان اصحاب بمقابله پیش آمده بحفر خندق مابین عسکرین پرداخته تا بیست و چهار روز بمحاربه اشتغال فرمود آخر بسبب کثرت و هجوم اشرار مجال بر صحابه تنگ گردید که ناگاه شبی حق جل مجده باد صبا را با جماعت ملائکه متین ساخت تا بکمال شدت بر سر کافران زد و میخهای خیم آنها را برکنده بر رویهای ایشان انداخت و دیگبارا سرنگون ساخت خس و خاشاک بر سرهای آن فجار ناپاک ریخت و آنقدر هول و خوفی در دلهای شان از غلغله تکبیرات ملائکه و شدت هوا افتاده که تمام مال و متاع را گذاشته شبا شب فراری شد شد و طرفه اینکه در لشکر کفار اینهمه آفت برپا بود و در عسکر مؤمنین باد خوش عنبر بیز می وزید چنانچه حق سبحانه ازین واقعه بر سبیل امتنان خبر میدهد یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها **اللغات** النشر بفتح النون و سکون الشین المعجمه بوی خوش الزهر بفتح الزاء المعجمه و سکون الهاء شگوفه الاکمام بفتح الهمزه جمع کم بکسر الکاف غلاف شگوفه الکمی بفتح الکاف و کسر المیم و تخفیف الیاء المثناة التحتانیة المشددة لضرورة الشعر مرد دلیر

کانهم فی ظهور الخیل نبت ربی ۞ من شدة الحزم لا من شدة الحزم

ترجمه گویا که مبارزان اهل اسلام بر پشتهای اسپان گیاه اند که بر زمین بلند رسته از جهت کمال هوشیاری و آگاهی در کار بسبب محکم بستن تنگهای اسپان **الحاصل** ناظم علیه الرحمة در وصف سواران اهل جهاد میفرماید که اسپان شان بمثابه زمین بلند اند که بجهت عدم قرار آب بنسبت زمین نشیب سخت تر می باشد و ایشان در تمکن و وثوق بر پشتهای آنها مشابه اند بگیاهها که بران می روید و بسبب فرو رفتن ریشهای آن اندرون زمین از باد تند برکنده نمی شود و این تمکن و استقرار شان از جهت حزم و احتیاط است که هیچ صدمه ایشان را از پشت اسپ جدا کردن نمی تواند نه بسبب اینکه تنگهای اسپان را سخت و تنگ بسته اند از انکه ثبات و استقرار کسی بر سخت بستن زین برین موقوف است که در سوار شدن مهارت تام بهم نرسانیده باشد و ایشان که شهسواران عرصه شهامت بودند استقرار شان بجهة آن نیست **اللغات** الظهور بضم الظاء المعجمة و الهاء جمع ظهر بمعنی پشت الخیل بفتح الخاء المعجمه و سکون الیاء المثناة التحتانیة اسم جمع اسپان کما فی المغرب نبت بفتح النون و سکون الباء الموحده گیاه ربی بضم الراء المهملة و فتح الباء الموحده جمع ربوة زمین بلند الشدة بکسر الشین المعجمة

و فتح الدال المهملة المشددة بمعنی الحزم بفتح الحاء المهملة و سکون الزاء المعجمة هوشیاری و آگاهی
در کار الحزم بضم الحاء المهملة و الزاء المعجمة جمع حزام تنگ ستوران و اسپان کما فی الصراح
طارت قلوب العدی من بأسهم فرقا: فما تفرق بین البهم و البهم:
ترجمه پریدند و با اضطراب آمدند دلهای دشمنان از سختی محاربهٔ شان از روی ترس پس
امتیاز نکردند در بچه های گوسفند و سواران دلاور الحاصل آنقدر ترس و هول بر قلوب کفار
از شدت محاربهٔ دلیران اهل اسلام مستولی شده که اگر بچه های گوسپند را می دیدند انها را
حریف خود دانسته از غایت سراسیمگی و اضطراب بی اختیار میگریختند چنانچه هوازن
در جنگ حنین و ابوسفیان و دیگر اهل کفر و طغیان در غزوهٔ بدر همین حال داشتند اللغات
طارت بتاء التانیث من الطیران پریدن و اضطراب کردن کما فی شرح الازهری الباس بفتح الباء
الموحدة و سکون الهمزة عذاب و سختی در جنگ کما فی الصحاح الفرق بفتح الفاء و الراء المهملة ترسیدن
التفرق من التفریق جدا کردن البهم بفتح الباء الموحدة و سکون الهاء جمع بهمة بالفتح بچه گوسفند
البهم بضم الباء الموحدة و فتح الهاء جمع بهمة بالضم سوار دلیر ومن تکن برسول الله نصرته
ان تلقه الاسد فی آجامها تجم: ترجمه هر کسیکه بحمایت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم ظفر و نصرت او باشد اگر ببیند او را شیران در بیشه های خود ساکت شوند الحاصل
صحابهٔ کرام رسول اکرم که مقربان بارگاه والا قباب و مستظلان ظل حمایت آنجناب اند اگر مشاهدهٔ
مهابت و شجاعت شان خوفی و رعبی بر دلهای کافران استیلا کند و زمین و آسمان در چشمهای آنها
تیره و تار بسازد جای شگفت نیست ازانکه آن جماعت سراپا شهامت کسانی اند که اگر شیر که حیوان
مفترس و جسور کامل ست ایشان را در بیشهٔ خود که جای جرأت و صولت اوست معاینه نماید از کمال
خوف و خشیت سکوت ورزد و قهر خود را بر جان خود مصروف گرداند چنانچه امام نووی رح در
در شرح السنة آورده که سفینه مولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جهاد روم از لشکر اسلام دور
افتاده در دست کافران اسیر شده از قید خانه گریخت ناگاه شیرے در اثنای راه حایل آمد و گفت
یا ابا الحارث من مولی رسول خدا ام که از لشکر اسلام دور افتادم آن شیر هادی راه شده بلشکر رسانید
و همچنین عبد الله بن عمر رض در حالت سفر جای ازدحام مردم دیده از سبب آن استفسار کرد آنها گفتند که در اینجا

شیری ہست کہ بر خلایق راہ مسدود ساختہ و بسیاری را ہلاک نمودہ او از مرکب فرود آمدہ پیش
شیر رفتہ گوش آن مالیدہ گفت ترا نمی رسد کہ کسی را آزاری رسانی باید کہ درین بیشہ باشی و بر کسی
حملہ نکنی آن شیر سر پیش انداختہ در بیشہ خزید **اللغات** النصرۃ یاری دادن تلق
بفتح القاف من اللقاء دیدن الاسد بضم الہمزۃ و سکون السین المہملۃ جمع اسد شیر الآجام
بفتح الہمزۃ الممدودۃ جمع اجمہ بیشہ شیر کہ درختان انبوہ دارد تجم بفتح التاء المثناۃ الفوقانیۃ
وکسر الجیم من الوجوم ساکت شدن از اندوہ و خشم کما فی الصحاح وَلَنْ تَرٰی مِنْ وَّلِیٍّ غَیْرِ
مُنْتَصِرٍ ؛ بِہٖ وَلَا مِنْ عَدُوٍّ غَیْرِ مُنْقَصِمِ ؛ اَحَلَّ اُمَّتَہٗ فِیْ حِرْزِ مِلَّتِہٖ *
کَاللَّیْثِ حَلَّ مَعَ الْاَشْبَالِ فِیْ اَجَمِ ؛ کَمْ جَدَّلَتْ کَلِمَاتُ اللّٰہِ مِنْ جَدَلٍ *
فِیْہِ وَکَمْ خَصَمَ الْبُرْھَانُ مِنْ خَصِمِ ؛ ترجمہ و ہرگز نبینی ہیچ دوستی را غیر نصرت یابندہ بوی
صلی اللہ علیہ وسلم و نہ ہیچ دشمنی را کہ شکست یابندہ نباشد فرود آورد آنسرور امت اجابت
خود را در حصار استوار دین خود ہمچو شیریکہ فرود آمد با بچگان خود در بیشہ ہا بسا کہ بر زمین بذلت
انداخت قرآن مجید کسی را کہ بدشمنی پیش آمد با آنحضرت و بسا کہ غالب شد برہان اثبات نبوت او
بر مرد شدید العداوۃ **الحاصل** چونکہ ناظم عارف رح در بیت اول دعوی کرد کہ اولیای آنجناب
ہمیشہ مظفر و منصور و اعدای دین او دایم مغلوب و مقہور اند بر ہر دو مقدمہ دلیلی می گذراند دلیل
مقدمہ اولی اینکہ آنسرور اتباع خود را در حصن حصین حفظ و حمایت خود در آوردہ کہ در دنیا از دست
شیطان و غلبہ کافران و در آخرت از عذاب نیران مصئون و محفوظ اند پس صحابہ کہ مخصوصان
درگاہ و مقربان بارگاہ اند چسان در سایہ حمایت و کنف عنایت او از کید دشمنان مامون
نباشند و دلیل مقدمہ ثانیہ اینکہ مغلوبیت خصوم او بدلیسان است پس جمعیکہ متصدی محاربہ
بعلم و دانش و فصاحت و بلاغت شدند مستاصل الشان قرآن مجید و فرقان حمید است
کہ بسبب اشتمال خود بر طرف اعلی از بلاغت مصاقع بلغاء را بر خاک مذلت انداخت و از
اتیان بمثل عاجز و زبون ساخت و فرقہ کہ طالب خرق عادت گردیدند آنہا را ظہور معجزات
باہرہ و خوارق ظاہرہ کہ از ہیچ نبی اینقدر ظاہر نشدند ملزم و ساکت گردانید و قومیکہ بمقابلہ او
دست بسیف و سنان کشادند آنہا را مقاومت باکی از بہادران اسلام دشوار افتاد و غیر از رسوائی و خفت

وسوای فرار که سراسر عار ست چاره کار ندیدند و آخر لقیة السیف در فتح مکه سر در ربقهٔ اطاعت کشیدند و تحکم الاسلام یعلو ولا یعلی تا قیام قیامت هم برین حال ست که بر منتشرعان این دین متین و راسخان راه یقین که در ظل حمایت سید المرسلین اند هیچ یکی طاقت دست بردی ندارد و این آفتیکه بر بعض بلاد مسلمین از غلبهٔ کفرهٔ ملاعین رسیده محض بسبب شامت اختیار فسق و فجور حکام اسلام و اذیت رسانی انام ست **الملثات** الولی من الولایة دوست داشتن و دوست آن سر گر کسی ست که مخالفت فرمان او نکند و حتی الوسع در اجرای احکام شرع کوشد المنقصم بضم المیم وسکون النون وفتح القاف وکسر الصاد المهملة من الانفصام چیزی را شکسته از هم جدا کردن کما فی الصحاح احل بتشدید اللام من الاحلال فرود آوردن الحلول فرود آمدن کما فی القاموس الحرز بکسر الحاء وسکون الراء المهملتین جای محفوظ المذئة بکسر المیم وفتح اللام المشددة کیش و شریعت اللیث بفتح اللام وسکون الیاء المثناة التحتانیة شیر الاشبال بفتح الهمزة وسکون الشین المعجمة وفتح الباء الموحدة جمع شبل بچه شیر الاجم بفتح الهمزة والجیم جمع اجمة بیشهٔ شیر جدلت بتاء التانیث من التجدیل بر زمین افگندن کما فی القاموس الجدل بفتح الجیم وکسر الدال المهملة مرد شدید الخصومة خصم بفتحتین من الخصومة غلبه کردن البریان بضم الباء الموحدة حجت الخصم بفتح الخاء المعجمة وکسر الصاد المهملة دشمن قوی **کفاک بالعلم فی الامی معجزة * فی الجاهلیة والتادیب فی الیتم *** **ترجمه** بسنده است ترا علمی که ثابت است در مردامی از روی معجزه بزمان جاهلیت و ادبیکه حاصل است ورا در حالت بی پدری **الحاصل** اگر کسی از دیگر دلایل و براهین قطع نظر کرده بعین انصاف ملاحظه کند که آنسرور در زمان شیوع جاهلیت در عرب که اهالی آن اصلا خبری از شرایع و احکام نداشتند باوجودیکه امی و بی پدر بوده و از قوم خود بیرون نرفته و از کسی تعلیم نگرفته و از هیچ ادیبی کسب آداب و اخلاق نموده بچندین فضائل حمیده و خصایل پسندیده که مزیدی بر آن متصور نیست آراسته و پیراسته شده از علوم اولین و آخرین خبر داد و بانواع محاسن ادب و مواعظ و حکم پرداخت بالقطع والیقین داند که این علم علم لدنی و این اخلاق و آداب محض بتعلیم علام الغیوب اند و این دلیلی است قاطع و برهانی است ساطع بر اثبات نبوت آنحضرت

نبوت کہ دران ہیچ عاقلی را گنجایش شک با ریب نیست ۵ امّی و دانا کہ بعلم فزون ٭ راند قلم
ورق کاف و نون ٭ بی قلم و کاغذ و آب سیاه ٭ معجزه آورد و زوحی اله ٭ بی خط و قرطاس ز علم
ازل ٭ مشکل لوح و قلمش گشت حل ٭ **اللغات** الکفایه بسنده بودن الامّی بضم الہمزه
وکسر المیم المشدده و یاء النسبه از اسمای آنسرورست صلی الله علیه وسلم که سه معنی دارد اول
منسوب بام القری که نام مکه معظمه است دوم معصوم سوم شخصیکه نوشتن و خواندن نداند و اینجا
معنی اخیر اراده کرده الجاهلیة زمانیکه دران اسمی و رسمی از علم و شریعت نباشد التادیب من الادب
ادب کردن و حیز نگاه داشتن الیتیم بضم الیاء المثناة التحتانیه و فتح التاء المثناة الفوقانیه یتیم بودن
کودک خدمته عدیج استقیل به ٭ ذنوب عمر مضی فی الشعر والخدم ٭ اذ قلدانی ما تخشی
عواقبه ٭ کانّنی بهما هدی من النعم ٭ **ترجمه** خدمت کردم آنحضرت را بمدح کردن که طلب آمرزش
میکنم بآن گناهان عمری را که ضائع شد در ثنای اهل دنیا و چاکری آنها از آنکه انداخت این مدح
و چاکری آنها در گردن من قلاده که ترسیده میشود از مآل کار آن گویا من بسبب این دو ام مثل شتر
قربانی ام که بقربان گاه برند **الحاصل** در مدح و ثنای اهل دنیا خدمتگاری آنها که سراسر
معصیت موجب عقاب است چنانچه در حدیث آمده که قیامت قائم نشود تا که بیرون نایند
قومیکه مدح ظلمه بزور و بهتان کرده زبان خود را وسیله رزق نسازند عمر عزیز خود را ضائع کردم و از مدح
بر گردن خود قلاده بستم که بسبب آن مستحق قتل و عقوبت ام الحال تلافی آن بجز این نیست که مدح
آنسرور کائنات را که ناشی از کمال ایمان و محبت و ماحی ذنوب و مزیل عیوب است ذریعه نجات ساخته
از حق جل مجده طلب آمرزش کنم تا عقوبت بدل برحمت گردد **اللغات** المدیح مدح گفتن
یا چیزیکه بدان مدح کرده شود الاستقالة طلب آمرزش کردن الشعر بکسر الشین المعجمه وسکون
العین المهمله کلام موزون الخدم بکسر الخاء المعجمه و فتح الدال المهمله جمع خدمت چاکری کردن کنائی از مدح
قلدانی بفتح القاف واللام المشدده والدال المهمله وکسر نون الوقایه و فتح یاء المتکلم الاستقامة
الوزن من التقلید قلاده در گردن بستن تخشی بضم التاء المثناة الفوقانیه وسکون الخاء و فتح الشین
المعجمتین من الخشیة ترسیدن العواقب جمع عاقبت انجام کار الهدی بفتح الهاء و سکون الدال
المهمله شتر یکه بکعبه قربانی بجهت قربانی برند النعم بفتحتین چهار پایه که اکثر استعمال آن در شتر است کالمجموع

اَطَعْتُ غَیَّ الصِّبَا فِی الحَالَتَیْنِ وَمَا * حَصَلْتُ اِلَّا عَلَی الْاٰثَامِ وَالنَّدَمِ * ترجمہ انقیاد

ورزیدم گمراہی کودکی یا جہالت ایام شباب را در حالت مدح اہل دنیا و چاکری آنہا و کسب

نکردم بگر چیزیکہ مشتمل بر گناہان و حسرت و ندامت است الحاصل از شامت نفس گمراہ

کہ در ایام کودکی و آوان شباب بیشتر میل بدنیا و صحبت اہل آن دارد بطمع حطام دنیوی مدائح

آنہا بزور و بہتان کردہ گرفتار ضلالت شدم الحال کہ نظر بر قبایح آن افتاد دانستم کہ سوای

گناہان نہ اندوختم و بجز حسرت و ندامت چیزی حاصل نکردم اللغات اطعت بتاء المتکلم من الاطاعت فرمانبرداری

کردن الغی بفتح الغین المعجمہ و الیاء المثناۃ التحتانیۃ المشددۃ گمراہی الصبا بکسر الصاد المہملہ

کودکی یا ماخوذ است از صبوۃ بمعنی میل بجہالت کہ در اوایل شباب می باشد کما فی شرح

الاسفرائنی الحالتین مدح اہل دنیا و چاکری آنہا الاثام بفتح الہمزۃ الممدودۃ جمع اثم گناہ

الندم بفتحتین پشیمانی و حسرت کما فی شرح الازہری فَیَا خَسَارَۃَ نَفْسٍ فِیْ تِجَارَتِہَا *

لَمْ تَشْتَرِ الدِّیْنَ بِالدُّنْیَا وَلَمْ تَسُمِ * ترجمہ ای وای زیانکاری نفس اماره در بازرگانی او کہ نخرید

دین را بعوض دنیا و اراده خریداری ہم نکرد الحاصل نفس زیانکار سزاوار بود کہ دین باقی را

اختیار کردی و بدنیای فانی و اہل آن نپرداختی لکن از گمراہی جبلی خود میل بدنیای دون

کرده آخرت را تباه ساخت و در وعید اولئک الذین اشتروا الضلالۃ بالہدی فما ربحت تجارتہم

در آمد اللغات الخسارۃ بفتح الخاء المعجمہ زیانکاری التجارۃ بکسر التاء المثناۃ الفوقانیۃ

بازرگانی لم تسم بفتح التاء المثناۃ الفوقانیۃ و ضم السین المہملہ من السوم نمودن کالا و ذکر بہا کردن

کما فی المغرب وَمَنْ یَبِعْ اٰجِلًا مِنْہُ بِعَاجِلِہٖ * یَبِنْ لَہُ الْغَبْنُ فِیْ بَیْعٍ وَفِیْ سَلَمِ *

ترجمہ و کسیکہ فروشد آخرت خود را بدنیای خود ظاہر میشود او را النقصان در بیعیکہ ثمن و مبیع

موجود بود و در بیعیکہ ثمن موجود و مبیع موعود باشد الحاصل در فروختن لذائذ کثیرۂ آخرت بعوض

متاع قلیل دنیا بجز خسران و حرمان حاصلی نیست و عاقل ترین مردم کسی است کہ دنیا را مزرعہ

آخرت گرداند اینجا ہمہ خیر و طاعت کارد و آنجا کاشتہ خود ستاند اللغات الاجل بالہمزۃ

الممدودۃ و کسر الجیم آخرت العاجل دنیا یبن بفتح الیاء المثناۃ التحتانیہ و کسر الباء الموحدہ من البیان

ہویدا شدن کما فی المہذب الغبن بفتح الغین المعجمہ و سکون الباء الموحدہ نقصان آوردن در بیع

کمافی الصراح السلم بفتح السین المهمله واللام بیعیکه دران بیع موجل بثمن معجل بوده
إِنْ آتِ ذَنْبًا فَمَا عَهْدِي بِمُنْتَقِضٍ * مِنَ النَّبِيِّ وَلَا حَبْلِي بِمُنْصَرِمِ * فَإِنَّ لِي ذِمَّةً مِنْهُ
بِتَسْمِيَتِي * مُحَمَّدًا وَهُوَ أَوْفَى الْخَلْقِ بِالذِّمَمِ * ترجمه اگر گناهی کردم پس عهد ایمان من
شکسته از جانب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونه رسن امید من منقطع شونده از انکه
بتحقیق مرا عهد وپیمانی است از انسرور بسبب تسمیه من بمحمد وحال آنکه آنحضرت وفاکننده ترین
مردم است به پیمانها الحاصل بسبب گناهی که بخداع نفس اماره از من صدور یافته ناامید نیستم
واعتقاد واثق دارم که بارتکاب معصیت عهد وپیمان اسلام که با پیغمبر خدا البته ام شکسته نشود
وامید شفاعت که روز قیامت مرا ازان سرور ست منقطع نیست بلکه بجهت اینکه پدر نام من محمد
نهاده مرا استحقاق مرحمت وکرامت از دیگر مومنین بیشتر است چه بالیقین میدانم که آنجناب بنابر
همنامی در حق من شفاعت خاص خواهد فرمود ودرین بیت اشاره است بحدیثی که مروی
از انس بن مالک رض که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم که همنامان مرا روز قیامت حکم بدخول
جنت خواهد شد انها عرض خواهند کرد که پروردگارا ما کاری نکردیم که سزاوار دخول جنت باشیم
پس حق سبحانه خواهد فرمود که من عهد کرده ام که نه درآرم در دوزخ کسی را که نامش محمد یا احمد بود
وابونعیم از نبیط بن شریط آورده که آنحضرت فرموده حق سبحانه میگوید قسم بعزت وجلال من که
عذاب نکنم مر دیرا که همنام تو باشد ودر بیت اول ایمای است باینکه در مذهب اهل سنت اصل
ایمان که عبارت از تصدیق قلبی است بارتکاب کبیره زایل نشود وعمل جوارح جزو مطلق
ایمان نیست اما کمال ایمان البته بران موقوف ست اللغات المنتقض بکسر القاف
من الانتقاض شکسته شدن المنصرم بکسر الراء المهمله من الانصرام بریده شدن الذمة بکسر
الذال المعجمه وفتح المیم المشدده عهد وپیمان والذمم بکسر الذال المعجمه وفتح المیم جمع آن إِنْ لَمْ
يَكُنْ فِي مَعَادِي آخِذًا بِيَدِي * فَضْلًا وَإِلَّا فَقُلْ يَا زَلَّةَ الْقَدَمِ * ترجمه اگر نباشد آن
رسول کریم روز قیامت دستگیر من از روی تفضل واحسان واگر نباشد دستگیر من از روی
عهد وپیمان پس بگوئی افسوس بر لغزش قدم من الحاصل اگر بشامت نفس من
حرمان وطرد بوجود آید وآنسرور روز قیامت بحال من نپردازد خیلی ذلت ۱۰ انصیبی طرف

بکیسی و غریبی است ؎ ہمین خوشش است جانم کہ سگ در تو باشم بچہ حیلہ کنم چہ چارہ
سازم اگر از درم برانی ؛ **اللغات** المعاد جای بازگشت کہ روز قیامت است و در
لفظ الا توجیہات بسیار اند مولانا عصام الدین اسفرائنی گفتہ کہ ان لم یکن فی معادی شرطیست
کہ جزای آن بیت متقدم واقع شدہ و الا بمعنی اینکہ اگر ہیچ یکے از عہد و ذمہ بکار نآید پس
بگوای افسوس بر لغزشش تقدم و شارح خلیل الا را بمعنی ان لم یکن لی ذمۃ منہ گرفتہ بر شرط
اول معطوف ساختہ و لفظ فقل بازلۃ القدم را جزای ہر دو شرط گردانیدہ و بعضی زاید
پنداشتہ اند چنانچہ صاحب قاموس میگوید کہ گاہی لفظ الا در استعمالات عرب زاید میگردد
نحو لہ حراجیج ما تنفک الا مناخۃ یعنی مادہ شتران فربہ برنمیخیزند از جا و در بعضی حواشی کشاف
آمدہ کہ الا با واو باشد یا بغیر واو گاہی در کلام منظوم زائد می آید و بعضی الاً بتنوین خواندہ بمعنی
عہد و پیمان گرفتہ اند. قال فی القاموس الإلّ بالکسر العہد والحلف الزلۃ بفتح الزاء المعجمۃ وتشدید
اللام المفتوحۃ لغزیدن حَاشَاہُ اَنْ یُحْرَمَ الرَّاجِی مَکَارِمَہٗ اَوْ یَرْجِعُ الْجَارُ مِنْہُ
غَیْرَ مُحْتَرَمٍ ؎ **ترجمہ** منزہ ساختہ است حق سبحانہ آنسرور را ازینکہ نا امید کردہ شود
امیدوار شفاعت ہای او یا بازگردد ہمسایہ از وی درحالتیکہ توقیر دادہ نشود **الحاصل**
توہم عدم دستگیری از آنجناب و خیال بی نصیبی خود از آن بارگاہ والا قباب و در اشعار رعایت
ازانکہ حق جل مجدہ آن برگزیدہ خلایق را ازین منزہ ساختہ کہ امیدوار مکارم اخلاق محروم
شود یا کسیکہ بسایہ عنایت و جوار حمایت اوست ذلیل و خوار بازگردد ؎ آنسرور بحال والتفات
نماید ؎ ہر کرا چون تو شفیع باشد ؛ نا امید از خدا چرا باشد ؛ چون نشان شفاعت کبری ؛
یافت بر نام نامیست طغرا ؛ امتان با گناہکار یہا ؛ بود از نا امیدوار یہا ؛ **اللغات** یحرم
بضم الیاء المثناۃ التحتانیۃ وسکون الحاء و فتح الراء المہملتین من الحرمان نا امید کردن المکارم
جمع مکرمہ کہ ازان شفاعت مراد است یرجع بکسر الجیم من الرجوع بازگشتن الجار ہمسایہ المحترم بفتح الراء
المہملۃ الاحترام عزت دادن ؎ فَمُنْذُ اَلْزَمْتُ اَفْکَارِیْ مَدَائِحَہٗ وَجَدْتُہٗ لِخَلَاصِیْ خَیْرَ
مُلْتَزَمٍ ؎ **ترجمہ** از آن زمان کہ وابستہ ساختم افکار ہای خود را بستایش ہای آنحضرت یافتم
او را برای رہائی خود بہترین لازم گیرندہ **الحاصل** شخصیکہ مدح و ثنای ملوک و امرا بر زد چنانچہ

میکنند از نوایب دهر مصئون میباشد و از عطای ایشان محروم نمی‌شود ومنکه مداح بادشاه پاک
رسالت ام که خزاین سموات و ارض در دست تصرف اوست و مدح من مقرون بصدق
و اخلاص و ناشی از کمال محبت و ایمان هست البته محروم نخواهم شد و از آفات دنیا
و آخرت نجات خواهم یافت **اللغات** منذ بضم المیم وسکون النون والذال المعجمة
المضمومة ظرف زمان المدائح جمع مدیحه ستایش الخلاص بفتح الخاء المعجمة رهائی الملزم
بکسر الزاء المعجمة من الالتزام لازم گرفتن وَلَنْ يَفُوتَ الْغِنٰى مِنْهُ يَدًا تَرِبَتْ*
اِنَّ الْحَيَا يُنْبِتُ الْاَزْهَارَ فِي الْاَكَمِ* وَلَمْ اُرِدْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا الَّتِي اقْتَطَفَتْ*
يَدَا زُهَيْرٍ بِمَا اَثْنٰى عَلٰى هَرِمِ* **ترجمه** هرگز نخواهد گذاشت توانگری که حاصل است
از آنسرور دستی را که بگرد فقر آلوده هست بدرستیکه باران میرویاند شگوفها را بر زمین های بلند که آنرا
و نخواستم تازگی و خوبی دنیا را که حاصل کرد آنرا دو دست زهیر بن ابی سلمی بسبب مدح کردن او هرم
بن سنان **الحاصل** چنانچه فیض باران عام هست که هر زمین لیاقت صلاحیت خود بهره از آن
بر میدارد و نبت گلهای گوناگون میگردد همچنین جود و عطای آنحضرت عام هست که هیچکس از آن
محروم و بی نصیب نیست غایة الامر اینکه هر کدام بمقدار حوصله و استعداد خود احراز می نماید
ع نقصان ز قابل هست وگرنه علی الدوام ❊ فیض عمیم تو همه کس را برابر است ❊ و کسی از این
توهم نکند که مطلوب من از آن سحاب کرمت غنای دنیای فانی هست چنانچه زهیر مدح و ثنای
هرم حاصل کرده بلکه من از عنایت آن بحر کرم عالی همم نعیم آخرت و قرب منزلت میخواهم
ع ای کار همه ز تو فراهم ❊ چون مرهم جمله هراهم ❊ **اللغات** الفوت در گذشتن الغنی
بکسر الغین المعجمة توانگری تربت بکسر الراء المهملة و ثاء التانیث من الترتبة خاک آلود شدن که
کنایه از فقر و احتیاج است الحیا بفتح الحاء المهملة باران کما فی الصراح تنبت من الانبات
رویانیدن الازهار جمع زهر بالضم شگوفه الاکم بفتحتین جمع اکمه پشته زمین کما فی الصحاح الزهرة
بفتح الزاء المعجمة تازگی و خوبی الاقتطاف من القطف میوه چیدن زهیر بضم الزاء المعجمة
وفتح الهاء ابو بجیر بن سلمی مزنی که از شعرای سبعه ایام جاهلیت است هرم بفتح الهاء وکسر الراء
المهملة بن سنان که از اسخیا و ملوک بنی غطفان بوده و زهیر در صلات مدح خود مال و متاع بسیار داده

يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ مَا لِيْ مَنْ أَلُوْذُ بِهٖ * سِوَاكَ عِنْدَ حُلُوْلِ الْحَادِثِ الْعَمَمِ * ترجمه اے
بزرگترین مخلوقات نیست برای من کسیکه پناه برم بوی غیر تو وقت نازل شدن بلای عام
الحاصل ای گرامی ترین کائنات وای شریف ترین موجودات سوای ذات پاک تو
هیچکس نیست که مرا پناه دهد و در ذیل شفاعت خود پوشد وقتیکه حادثهٔ عظمی پیش آید
و یکی بحال دیگری نپردازد ☙ چشم ترحم ز تو داریم ما ؛ قبله تولی رو بکه آریم ما ؛ حاجت ما
از تو برآید تمام ؛ دامنت از کف نگذاریم ما ؛ اللغات اللوذ بالذال المعجمة من اللوذ
پناه گرفتن العمم بفتحتین شامل بهر چیز وَلَنْ يَضِيْقَ رَسُوْلَ اللّٰهِ جَاهُكَ بِيْ * إِذَا الْكَرِيْمُ
تَحَلّٰى بِاسْمِ مُنْتَقِمِ * فَإِنَّ مِنْ جُوْدِكَ الدُّنْيَا وَضَرَّتَهَا * وَمِنْ عُلُوْمِكَ عِلْمَ
اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ * ترجمه و هرگز تنگ نشود ای پیغمبر خدا عرصهٔ قدر و منزلت تو بسبب شفاعت من
وقتیکه خدای کریم جلوه گر شود بصفت انتقام گیرنده ازانکه وسعت جاه تو بدین مرتبه رسیده
که بتحقیق از جمله عطای تو دنیا و آخرت و از بعض معلومات تو علم لوح و قلم است الحاصل روز
روز قیامت که حق سبحانه در مقام انتقام عاصیان شود و بپاداش معصیت حکم فرماید اگر من عاصی را
بذیل شفاعت پوشی و از شداید عرصات وا رهانی از جود بی نهایت تو بعید نیست ازانکه تو آنکسی
که بحکم اول ما خلق الله نوری دنیا و آخرت از وجود با جود تو جلوهٔ ظهور گرفته ☙ تو اصل وجود
آمدی از نخست ؛ دگر هرچه موجود شد فرع تست ؛ و علم تو محیط است بجمیع اشیا الا آنچه بر صفحهٔ لوح محفوظ
از زبان قلم رسیده اللغات الجاه بزرگی و منزلت کما فی الصراح التجلی بالجیم ظاهر شدن
المنتقم بکسر القاف من الانتقام پاداش عصیان دادن الضرة بفتح الضاد المعجمة والراء المهملة
المشددة زنیکه بر زن دیگر نکاح کرده شود و درینجا ازان آخرت مراد است که از رغبت بسوی
یکی نفرت بدیگری لاحق میشود فائده ☙ در حدیث شریف آمده که دنیا و آخرت مثل دو منکوحه یکمرد اند که اگر
خوشنود کند یکی را دیگری در غضب آید و مراد از لوح لوح محفوظ است که قلم اعلی بحکم قادر مختار تقدیرات
جمیع مخلوقات را دران ثبت کرده و مصون است از تغییر و تبدیل و ملک العلماء بحر العلوم مولانا عبد العلی
در رسالهٔ تنزلات نوشته که در صف اخیر ملائکه مهیمه و ملاء اعلی که در بحر مشاهدهٔ جمال حق جل مجده
مستغرق اند و از خود و دیگری خبر ندارند ملکی است موسوم بعقل کل و قلم اعلی که علم هر چیز کائن

دران مکون است و تحت آن ملکی دیگر است مسمی بنفس کل و لوح محفوظ که قلم دران افاضه
تفصیل این علوم میکند و هرچه شدنی ست تا دخول اهل جنت در جنت و دخول اهل نار در نار
باثبات قلم در وی ثابت است و احکام آن از تغییر و تبدیل محفوظ اند و ما تحت آن اقلام
و الواح جزئیه اند که در احکام آن محو و اثبات واقع میشود و چنانچه آیه کریمه یمحو الله ما یشاء و یثبت
ازان خبر میدهد ❊ یا نفس لا تقنطی من زلة عظمت ❊ ان الکبائر فی الغفران کاللمم ❊
لعل رحمة ربی حین یقسمها ❊ تاتی علی حسب العصیان فی القسم ❊ ترجمه ای نفس مرو
ناامید مشو از گناهیکه بزرگ هست بدرستیکه گناهان کبایر در آمرزش مثل معصیت صغیره اند
امید است که رحمت پروردگار من هنگامیکه قسمت کند پروردگار آنرا رسد براندازه گناهان
در قسمتها **الحاصل** ذنوب کبایر در عموم آمرزش رب غفور مثل صغایر ذنوب است
پس ناامیدی از رحمت عمیمش گنجایشی ندارد چه در وعده آن کریم علی الاطلاق که در
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا هست خلف نیست بلکه نزول رحمت
براندازه معصیت تو اند بود هر کرا معصیت بیشتر ست استحقاق رحمت بیشتر دارد ❊
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو ❊ که مستحق کرامت گناهکار انند ❊ و در
حدیث وارد شده که حق سبحانه را صد رحمت است بر خلایق یک ازان بدنیا در دلها انداخته
که بسبب آن مادران و پدران بر اولاد عطوفت دارند و نود و نه رحمت باقی هست که روز قیامت
بر عموم خلایق تقسیم فرماید ❊ از لطف تو هیچ بنده نومید نشد ❊ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ❊
لطفت بکدام ذره پیوست دمی ❊ کان ذره به از هزار خورشید نشد ❊ چون عود نبود چوب بید
آوردم ❊ روی سیه و موی سپید آوردم ❊ گفتی که ز عفو ناامیدی کفر ست ❊ فرمان تو بردم و
امید آوردم ❊ **اللغات** لا تقنطی بفتح النون و کسرها من القنوط ناامید شدن کما فی الصراح
الزلة بفتح الزاء المعجمة لغزش و بالضم گناه کما فی المنتخب الکبایر جمع کبیره و آن گناهی است
که حرمت آن بتهدید شدید یا بعین حد موکد شده باشد فایده و ازین عبارتست از قتل ناحق و زنا
و لواطه و سرقه و قطع طریق و شرب خمر و قذف محصنه و اکل مال یتیم و الحاد در حرم و شهادت
زور و یمین غموس و قطع رحم و عقوق والدین و فرار از جهاد و سحر و کتمان شهادت و اتلاف حقوق

و کذب و سعی بالفساد و خیانت و اخذ رشوت و ربا خواری و افساد میان زن و شوهر و کلتبانی
و غمازی و غیبت و سعایت پیش حاکم و قماربازی و نکاح با محارم شرعیه و عدم ادای زکوة
و ترک صوم و صلوة و جمعه و جماعت عمدا و ادای نماز بی طهارت و دخول مساجد در حالت جنابت
و خانه جنگی و لواطت از امام بحق و اهانت صحابه و هدم مسجد و احتکار و احراق جان دار و تکریم کفار
و تشبیه با آنها در ملابس و غیرها و بعضی امن از عقاب و یاس از رحمت الهی را در کبائر شمرده اند و بعضی
کفر گفته اند و ما ورای آن بسیار اند و احاطه دشوار است الغفران بضم الغین المعجمة آمرزیدن
اللمم بفتحتین گناه صغیر و نزد بعضی بمعنی اراده جائز است بمعصیت که بوقوع نرسد الحسب بفتحتین
اندازه القسم بکسر القاف و فتح السین المهملة جمع قسمت بخشش کردن یارب فَاجْعَلْ رَجَائِي
غَيْرَ مُنْعَكِسٍ * لَدَيْكَ وَاجْعَلْ حِسَابِي غَيْرَ مُنْخَرِمٍ * وَالْطُفْ بِعَبْدِكَ فِي الدَّارَيْنِ
إِنَّ لَهُ * صَبْرًا مَتَى تَدْعُهُ الْأَهْوَالُ يَنْهَزِمِ * ترجمه ای پروردگار من پس
بگردان امید مرا غیر مبدل بنا امیدی از نزد خود بگردان گمان مرا که برحمت تست غیر منقطع و لطف
فرما بر بنده خود در دنیا و آخرت بدرستی که او را تحملی است ضعیف که وقت در رو شدن ترسها و هزیمت
می آرد الحاصل چونکه میزان ایمان مشتمل دو پله خوف و رجاست و بمقتضای غلبه عصیان
استیلای خوف موهم انقلاب طرف رجامی شود لهذا بجهت تثبیت و استقامت آن استدعا
کرده میگوید که پروردگارا امید بخشش و نجات که در عرصات از جناب پاک تو دارم امیدوارم که
وبال منقلب نشود و همچنین حسن ظن برحمت عمیم تو که نزد من است در ید و بار نگردد و بنده
گنهگار تو رجای لطف و عنایت در دنیا و آخرت از تو دارد چه او را صبر و تحمل بر شداید و آفات
الهنات الرب پروردگار و مالک و واسطی گفته که رب آنست که پیدا کننده و پرورنده
و بخشنده باشد و اطلاق رب مطلق مضاف بسوی ذوی العقول بر غیر حق سبحانه روا نیست
و از اطلاق مضاف بسوی غیر ذوی العقول مثل رب الدار و رب المال منع وارد نشده
الرجا بفتح الراء المهملة امید الانعکاس وا ژگون شدن الحساب بالکسر الحسبان پنداشت
و گمان المنخرم بفتح الخاء المعجمة وکسر الراء المهملة من الانخرام دریدن و رخنه کردن الصبر
بفتح الصاد المهملة وسکون الباء الموحدة شکیبائی الاهوال بالفتح جمع هول ترس و اضطراب شدید

وَاٰتِنَا بِسَحَابِ صَلٰوۃٍ مِنْکَ دَائِمَۃٍ عَلَی النَّبِیِّ بِمُنْہَلٍّ وَمُنْسَجِمٍ * وَالْاٰلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِیْنَ لَہُمْ * اَہْلِ التُّقٰی وَالنُّقٰی وَالْحِلْمِ وَالْکَرَمِ * مَا رَنَّحَتْ عَذَبَاتِ الْبَانِ رِیْحُ صَبًا * وَاَطْرَبَ الْعِیْسَ حَادِی الْعِیْسِ بِالنَّغَمِ * ترجمہ دستوری دہ ابرہای رحمت کاملہ خود را اید وام باریدن باران بر پیغمبر خود بصفتیکہ ریزندہ و روان شوندہ باشند و بر آل و اصحاب و تابعان شان کہ پرہیزگاران و پاکیزہ اطواران و بردباران و جوان مردانند مادامیکہ بجنباند شاخہای درختہای بان را باد صبا و تا زمانیکہ بطرب و نشاط آرد شتران سفید مورا راننده آن بسرود ہا الحاصل چونکہ ختم کلام بر صلوات آن سرور کائنات موجب حسن خاتمہ و باعث قبول دعوات است لہذا ناظم رحمہ میگوید کہ الٰہی پروردگار عالمیان سحاب رحمت کاملہ خود را مادامیکہ باد صبا شاخہای درختہای بان را می جنباند و شتر بانی شتران را بنغمہ سرائی بطرب و نشاط سے آرد بر روح اقدس آن سرور دو جہان و بر اہل بیت و یاران او و پیروان شان کہ اصحاب تقوی و طہارت و ارباب حلم و سخاوت اند نازل گردان تا بدوام بر صفت انہلال و انسجام بارد تا قیام قیامت و بے انقطاع آمین انک علی کل شیٔ قدیر و بالاجابۃ جدیر از مضامین این قصیدہ علیہ ست کہ ابتدایش بصورت الم و انتہایش بطرب و عیش و نعم مجالس عیش و نعم واقع شدہ و این بشارت است برای قاریان آن کہ دایم در دار الامن حمایت مصطفوی بودہ از درد و غم اید و مصائب دنیا و آخرت مامون و بعیش و طرب و نعم مشمول و محظوظ باشند فقط

تمت

خاتمۃ الطبع از نتیجۂ خامۂ شگفتہ خیامہ ملاقت شمامہ مقبول بارگاہ ذو المنن مولانا محمد عزیز حسن صاحب لکھنوی ادام اللہ فیوضہم

حمد بیحد آن رافع افلاک کہ وجود اول ویرا ابتدا است و وجوب آخر او را انتہا ست و در میان اول و آخر کہ بین بین بظہور آوردہ برای ہمان عالم غیب و شہادت زیب و زین آمدہ و صلوات زاکیات و تحیات وافیات بران باعث احداث افلاک و بر روح وجود و موجب ایجاد معراج و عروج شاہ بارگاہ لی مع اللہ صلعم و بستان فاعلم انہ لا الہ الا اللہ صحابی مسند کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین صدر نشین و ما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین و بر آل طاہرین و اصحاب طیبین آن زینت و سادہ عرش برین بقرای صدق انتمای آیۂ وافی ہدایۂ واعبد ربک حتی یاتیک الیقین باد و بعد بر جملہ ائمہ مہتدین و اولیای واخیار صدیقین ہمان صلوۃ و تحیت الی یوم الدین باد اما بعد زلہ ربای ارباب نسبت